

قرآن مبین

(۴۵)

سوره طه

یاسر محدث مجتهدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره طه

آیات ۱ تا ۸:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طه ۱ مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ۲

به نام خدای بسیار مهربان. طه؛ قرآن را بر تو نازل نکردیم که به رنج افتی.

سوره‌ی طه نیز از سوری است که با حروف مقطعه آغاز می‌شود. عرض شد حروف مقطعه رازی است میان محب و محبوب؛ و بر امثال بنده پوشیده است. البته ممکن است انسانی چنان لطیف گردد که از این سر آگاهش گردانند. بنابراین آنچه در بعضی از تفاسیر آمده است فاقد برهان است؛ و برخی از آن‌ها لاطائلات است.

شقی:

مقایس: يدلّ على المعاناة و خلاف السهولة و السّعادة. و الشقوة خلاف السعادة.

التحقيق: هو ما يقابل السّعادة، أى حالة شدة و عناء تمنع السلوك الى الخير و الصلاح و الكمال.

مفردات راغب: **و الشقاوة**: كالسعادة من حيث الإضافة، فكما أن السعادة في الأصل ضربان: سعادة أخروية، و سعادة دنيوية، ثم السعادة الدنيوية ثلاثة أضرب: سعادة نفسية و بدنية و خارجية، كذلك الشقاوة على هذه الأضرب، و هي الشقاوة الأخروية. قال عزوجل: **فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى** «طه: ۱۲۳» و قال: **غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا** «المؤمنون: ۱۰۶» و قرئ: شقاوتنا. و في الدنيوية: **فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى** «طه: ۱۱۷».

قال بعضهم: قد يوضع الشقاء موضع التعب نحو: **شقيت** في كذا، و كل شقاوة تعب، و ليس كل تعب شقاوة، **فالتعب أعم من الشقاوة**.

روشن است که شقی در آیه نمی‌تواند به معنای اصطلاحی آن باشد. همان‌طور که ان‌شاءالله دقت فرمودید در مقایس شقی را مقابل سهولت و سعادت معنا کرده است. و در مفردات به بعضی از اهل لغت منسوب کرده است که شقاء به

معنای تعب است، و تعب را اعمّ از شقاوت دانسته است. چرا که هر شقاوتی حتماً تعب هست، ولی هر تعبى شقاوت نیست. بنابراین در کریمه شقى به معناب سختی و تعب است، نه شقاوت اصطلاحی.

با معنایی که از شقى بیان شد، آیه در واقع تشریفی بر وجود مبارک پیامبر اکرم است. ایشان دلسوز امت، و رحمت خاصّ الهی بر خلق هستند. در مسیر هدایت خلق خود را به سختی و رنج می‌انداختند. خداوند متعال ایشان را تشفّی می‌دهد، و می‌فرماید ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به سختی و زحمت بیفتی. در سوره‌ی شعراء آیات ۲ و ۳ آمده است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طسم، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. معنای عرفی این کریمه این است که تو داری خود را از بین می‌بری تا خلق ایمان آورند! کنار هم قرار دادن این آیات معلوم می‌سازد که پیامبر اکرم نگران ایمان آوردن خلق بودند، و در این مسیر خود را به رنج و سختی می‌انداختند. خداوند در این آیات بر حال پیامبر صحّه می‌گذارد، و قلب او را آرام می‌کند. پدر و مادرم فدایت یا نبی‌الله.

إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَى ۳

تنها یادی است برای کسانی که خشیت دارند.

استثناء در این آیه منقطع و به قرآن برمی‌گردد. تذکره را در فارسی می‌توان یادآور معنا کرد. معنایی که بهتر از یاد است. در واقع مصدری است که جنبه‌ی فاعلی دارد. انسان در فطرت خویش موحد است. اما غفلت موجب نسیان او شده است. مهم‌ترین کارکرد قرآن کریم یادآوری فراموش شده‌ها است. بنابراین قرآن مؤید فطرت انسان است. البته که روشن است هر انسانی از قرآن بهره نخواهد داشت. چرا که وقتی قلبش مایل به معنویت نیست، و دوست دارد در دنیا شتاب گیرد، نمی‌تواند از یادآوری قرآن بهره‌مند شود. قرآن برای کسانی یادآور است که خشیت داشته باشند. خشیت چنان که بارها عرض شد حال خشوع و تواضع قلبی است. حقیر واژه‌ی بی‌چارگی همراه با خشوع را معادلش می‌دانم. وقتی است که قلب رقت دارد، و از بزرگی کردن بر حذر است. در این حال قطعاً قرآن برایش اثر خواهد کرد.

تَنْزِيلًا مِّنْ خَلْقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَا ٤

از سوی کسی که زمین و آسمان‌های والا را آفریده است نازل شده است.

در این کریمه خداوند خود را معرفی می‌کند. قرآن از خدایی برای انسان‌ها نازل شده است که خالقِ همه‌ی هستی است. خالقِ زمین و آسمان‌های رفیع.

علی جمع و مؤنث اعلی است. اشاره به آسمان‌های اعلی به جهت این است که تنزیل مفید معنای بالا به پایین است. روشن است مراد بالا و پایین مکانی نیست. اشاره‌ی به خلقت زمین و آسمان‌ها، به نحو التزام ما بین آن‌ها را هم شامل می‌شود، بنابراین مراد همه‌ی هستی است.

خداوند خود را خالق مطلق هستی می‌داند. این مفهوم راهگشای بسیار خوبی برای اندیشیدن است. بنیان ایده‌های زیادی مانند باور اکثر متکلمین بر سلسله‌ی علل، یا قاعده‌ی الواحد را بر هم می‌زند. البته که بنا نداریم در این جا به تفصیل در این خصوص بحث کنیم. باشد تا جایی که مناسب این اباحت باشد.

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ٥

خدای رحمان بر عرش تکیه زده است.

این کریمه یکی از مهم‌ترین آیات قرآن است. به نظر حقیر معادل بسم الله الرحمن الرحيم، و معیار در فهم بسیاری از آیات قرآن می‌باشد. مواجهه‌ی خداوند با هستی با رحمت است. از میان تمامی اسماء، خداوند این نام را برای خود در هستی برگزیده است. اگر این مهم فهم شد، بسیاری از آیات که در ظاهر با این معرفت در تعارض است طور دیگری فهمیده خواهد شد. تکیه زدن خداوند رحمان بر عرش، یعنی ما و همه‌ی هستی جز با رحمت الهی مواجه نیستیم. بنابراین اولاً هر آنچه در زندگی انسان پیش می‌آید از ابتلائات و مشکلات همه رحمت الهی است. ثانیاً تربیت الهی همراه با رفق و

مهر است. ثالثاً پس از مرگ نیز انسان جز با مهر الهی مواجه نخواهد بود. طبیعی است پرسشی پیش خواهد آمد که آیات عذاب و مانند آن معنایش چیست؟ این سؤال به فراخور در آیات گذشته پاسخ داده شده است.

حال می‌توان دقت کرد دلیل آمدن مکرّر بسم الله الرحمن الرحيم در قرآن کریم چیست. غیر از مواردی که عرض شد، معیار فهم آیات قرآن در ابتدای هر سوره تکرار می‌شود. اگر همین یک آیه به دست انسان عاقل و فهیم می‌رسید، تکلیف او را با هستی، و مسیر سلوکی‌اش معلوم می‌ساخت. اما انسان عادت به تکرار و تفصیل دارد؛ به همین دلیل قرآن در این تعداد آیات نازل گردید. سراسر داستان، وعده و وعید شد، تا شاید انسان به درک معنای بسم الله الرحمن الرحيم نزدیک گردد. آری سخن که مفصل گردید، هر کس طرفی را گرفت، و اصل را رها کرد، از همین جا شد که مهم‌ترین آیه‌ی قرآن فراموش گردید. به بیان شیخ محمود شبستری در گلشن‌راز:

در این ره اولیا باز از پس و پیش

نشانی داده‌اند از منزل خویش

به حدّ خویش چون گشتند واقف

سخن گفتند در معروف و عارف

یکی از بحر وحدت گفت آنا الحق

یکی از قرب و بعد و سیر زورق

یکی را علم ظاهر بود حاصل

نشانی داد از خشکی ساحل

یکی گوهر برآورد و هدف شد

یکی بگذاشت آن نزد صدف شد

یکی در جزو و کل گفت این سخن باز

یکی کرد از قدیم و محدث آغاز

یکی از زلف و خال و خط بیان کرد

شراب و شمع و شاهد را عیان کرد

یکی از هستی خود گفت و پندار

یکی مستغرق بت گشت و زنار

سخن‌ها چون به وفق منزل افتاد

در افهام خلائق مشکل افتاد

پس از مطلب فوق که به باور حقیر بسیار کلیدی و مهم بود، لازم است مذاق‌ه‌ای در معنای استواء بر عرش نیز داشته باشیم. استواء به معنای تکیه زدن است. مراد از تکیه بر عرش این است که مالکیت و تدبیر عالم تنها در اختیار خداوند متعال است. در سوره یونس، آیه ۳ آمد: **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ.** او بر عرش تکیه زده است تا همه‌ی امور را تدبیر کند. بنابراین الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى جمله‌ای کامل است. الرَّحْمَنُ مبتدا، و اسْتَوَى خبر است. آیه‌ی بعدی ادامه و شرح این کریمه است، نه خبر الرَّحْمَنُ که برخی گمان کرده‌اند.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ۖ

هرآنچه در آسمان‌ها و زمین، و میان آن دو، و زیر خاک است، از آن او است.

ثری:

مقایس: هو الکثرة و خلاف الییس.

التحقیق: هو القطعة العظيمة المرتبطة المتصلة اجزاء بالرطوبة.

(در آیه): أى تحت قطعات الارض.

همان‌طور که در انتهای آیه‌ی گذشته بیان شد، این آیه شرح مالکیت مطلق خداوند متعال است. آیه ظاهری دارد که روشن است. هر آنچه در آسمان‌ها، در زمین، و میان آسمان و زمین است ملک طلق او است. ثری همان‌طور که در لغت گذشت به معنای چیزی است که اجزایش با رطوبت به هم متصل شده است. در آیه مراد خاک زمین است که مرطوب است. بنابراین مراد از تَحْتَ الثَّرَى فقط زیر زمین نیست، بلکه میان و زیر خاک زمین است.

دَقَّتْ بیشتر در کریمه با توجه به آیه‌ی قبلی ما را به معنای دیگری نیز می‌رساند. می‌تواند مراد از آسمان‌ها فوق عالم ماده باشد؛ و مراد از زمین عالم ماده. و مراد از تَحْتَ الثَّرَى عالم امر باشد. با این دَقَّتْ معادل آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی اعراف خواهد بود: إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ۝۷

اگر بلند سخن گویی (و یا آهسته سخن بگویی)، بی‌گمان او نهان و نهان‌تر را می‌داند.

جهر به قول، بلند سخن گفتن است. در مقابلش سرّ قول است. همان‌طور که در سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۱۳ آمد: وَ أَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ. مراد این است که چه نیات خود را بگویید، و چه در نهانتان باشد خداوند آن‌ها را می‌داند. همان‌طور که فرمود: إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ. عبارت پایانی آیه معنایی عمیق دارد: وَ أَخْفَى. يَعْلَمُ السِّرَّ نِیَّاتِ نِهَانِی است، پس اخفی به چه معنا است؟ آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی ملک در فهم این عبارت کمک‌رسان است: أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ. او اولاً لطیف است، و ثانیاً آگاه مطلق است. بنابراین آنچه را انسان در نهان دارد، و خود نیز از آن بی‌خبر است، او می‌داند. مراد حقیقتی است پس ذهن و قلب؛ اکثر انسان‌ها از آن غافلند. تنها هنگامی که ذهن از خطورات ساکت، و قلب از موهومات و امیال خاموش گردد، شنیده خواهد شد. راهش مراقبه‌ی دائمی است.

دَقَّتْ کنیم که این آیات پشت سر هم است، و هر کدام تکمله‌ی آیه‌ی قبلی است. وقتی او مالک مطلق هستی است، انسان نیز جزئی از این هستی است. بنابراین نسبت به او آگاهی مطلق دارد.

ادقّ که بنگریم معارفِ والای دیگری نیز از عبارت **يَعْلَمُ السِّرَّ وَ اخْفَى برون می‌آید**، که در وسع این نوشتار نیست.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ۸

خدایی که معبودی جز او نیست؛ همه‌ی اسماء حسنی از آنِ او است.

این آیه جمع‌بندی هفت آیه‌ی پیش، و در عین حال از جامع‌ترین آیات قرآن کریم می‌باشد. **اللَّهُ** می‌تواند خبر آیات پیشین باشد که مبتدایش محذوف است. و می‌تواند مبتدا باشد و **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** خبر اول، و **لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى** خبر دوم باشد.

اله را در سور گذشته معنا کردیم، برای دَقَّتْ بیشتر دوباره نقل می‌کنیم.

مفردات: عبد و قیل هو من الهه أى تحيّر.

التحقيق: بمعنى العبادة، و الفرق بين المادتين أن العبادة قد أخذ فيها قيد الخضوع والإله أخذ فيه قيد التحيّر. و ظهر أيضاً أن كلمة الله أصلها من الهه ياله، بقرينة اللغة العبريّة و لعدم الحاجة فيها الى التكلف و لكون كلمة الهه شائعة استعمالها فى هذا المعنى ثم دخلت عليها الألف و اللام ثم صارت علماً بالغلبة، و بكثرة الاستعمال فيه تعالى ف قيل لا إله إلا الله. فالإله بمعنى العبادة و التحيّر، غلب استعماله فى ما يعبد و يتوجّه اليه و يخضع لديه.

دو ریشه برای آن ذکر شده است، برخی ریشه را اَلِه به کسر لام گرفته‌اند، و معنا کرده‌اند معبود؛ برخی دیگر ریشه را اَلِه به فتح لام گرفته‌اند، و معنا کرده‌اند تحیر. الله نیز بنا بر تحقیق از همین اَلِه اخذ شده است نه از ولِه؛ سپس الف و لام بر سر اله آمده، و علم بالغلبه در خداوند متعال شده است.

جامع معنا معبودی است که انسان را به تحیر و می‌دارد، چرا که عقول از شناخت او عاجز و متحیرند.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ از جامع‌ترین گزاره‌ها در اسلام است. شرحش در چند سطر ممکن نیست. بهترین شرح این گزاره سوره‌ی توحید است. اجمال مطلب این که خداوند خود را این گونه معرفی می‌کند که جز او هیچ معبودی وجود ندارد. وجود نداشتن معبود امری معرفتی و تکوینی است. امری تشریعی نیست. یعنی چنین نیست که بفرماید معبود دیگری را اختیار نکنید، بلکه می‌فرماید جز او معبودی نیست که بخواهید اختیار کنید. تفاوت بسیاری بین این دو معنا است. مابقی را در شرح سوره‌ی توحید بخوانید.

لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى: معرفی دوم این است که همه‌ی اسماء حسنی از آن او است. شرح اسماء حسنی در آیه‌ی ۱۸۰ سوره‌ی اعراف گذشت: وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. مطالب را مجدد نقل می‌کنیم: برای راه یافتن به معنای این آیات باید در معنای اسم دقت کنیم. اسم چنان که در لغت آمد به معنای نشانه و علامتی است که معنایی را نشان می‌دهد. اما نشان دادن از باب همراهی نیست، بلکه مندرک در معنا است. یعنی به محض شنیدن نام، معنا به ذهن می‌آید. خب ما می‌دانیم که برای خداوند متعال اسامی در تمامی ادیان الهی شمرده شده است. مانند اسامی که در پایان سوره‌ی حشر آمده است. این اسامی همگی نیکو و حسن هستند اولاً، و مختص به خداوند متعال هستند ثانیاً. وقتی گفته می‌شود خداوند متعال رحیم است، رحیم برای او اختصاص پیدا می‌کند. این معنایی روشن و ابتدایی است. البته که صحیح هم هست.

پیش از دقت بیشتر توضیحاتی را از باب مقدمه عرض کنیم:

اسم و صفت هر دو درباره‌ی خداوند متعال یکی است. در استعمال روزمره‌ی ما این دو متفاوت است. ما اسم را روی ذوات اشیاء می‌گذاریم، مانند میز، زید، آسمان و ... و صفت را خصوصیات آن ذوات می‌دانیم، مانند شجاع، وسیع و ... درباره‌ی خداوند متعال مثلاً گفته می‌شود رحمن؛ در دیدگاه عرفی صفت است، اما اسم خداوند متعال است. چرا که اوصاف کاربرده شده درباره‌ی خداوند، مختصّ او است، و حکم اسم را در خداوند پیدا می‌کند. در کریمه‌ی ۱۱۰ سوره‌ی اسراء (قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا) که دقت کنیم، همین مطلب را می‌بینیم: می‌فرماید الله را بخوانید یا رحمان را، هر کدام را که بخوانید، همه‌ی اسماء حسنی از آن او است.

مطلب مقدمی دیگر این‌که اسماء یا صفات خداوند متعال درک او در قبال ماسوی است. وقتی خداوند به خلق روزی می‌دهد گفته می‌شود رزاق است؛ وقتی مهر می‌ورزد گفته می‌شود رحمن و رحیم است؛ و قس علی هذا. بنابراین مواجهه‌ی مخلوق با خالق در گام اول با صفات الهی است. اما او فارغ از ماسوی قابل اتصاف به این اسماء نیست. این مطلبی دقیق است، بهتر است از خطبه‌ی اول نهج البلاغه مدد بگیریم:

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِّيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ. لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ. فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّاهُ وَ مَنْ حَدَّاهُ فَقَدْ عَدَّاهُ.

حضرت در بیانی محکم، براهین متعددی را سلسله‌وار بیان می‌کنند. می‌فرمایند: کمالُ الإخلاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ. لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ. نهایت اخلاص این است که صفات را از او نفی کنی، دلیل چیست؟ این‌که هر صفتی غیر از موصوف است، و هر موصوفی غیر از صفت. روشن است که وقتی می‌گوییم فلانی مهربان است، مهربانی غیر از ذات او است؛ اگر روزی مهربان نباشد باز هم هست. بنابراین اگر بخواهی او را با

صفاتش بشناسی برای او قرین قرار داده‌ای، قرین قرار دادن همان و دو تا کردن او همان: **فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ** و **مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ شَاءَ**. پس راه شناخت او از طریق شناخت صفات نیست. به همین جهت عرض شد که صفات الهی مواجهه‌ی مخلوق با خالق در ابتدا است.

در پی مقدماتی که عرض شد باید معنایی دقیق‌تر برای اسماء حسنی الهی وجود داشته باشد. عرض کردیم معنای اول غلط نیست، و در مواجهه‌ی انسان و کل هستی با او صادق است؛ اما نهایت اخلاص و معرفت نیست. حضرت فرمود: **كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ**. باید اسماء الهی را طوری درک کرد که به توحید منجر شود.

هر خلقی از مخلوقات الهی اسمی از اسماء او است. عرض شد که اسم نشانه‌ای است که معنا را نشان می‌دهد، و مندرک در معنا است. هر موجودی را او خلق کرده است؛ بنابراین به قدر وسعتش او را نشان می‌دهد. به تعبیری تمثیلی آینه‌ای است که او را در خود نشان می‌دهد. بنابراین از این حیث اسم او است. حال آیا با خلق الهی می‌توان به او معرفت حقیقی پیدا کرد؟ باز سخن امیرمؤمنان مصداق پیدا می‌کند. این جا برهان صدیقین و امثالهم موجه می‌شود. با توضیحاتی که بیان گردید معلوم می‌شود که همه‌ی ماسوی اسماء حسنی هستند. چرا که فقط او را نشان می‌دهند، البته به قدر سعه و ظرفیتشان. اسماء غیر حسنی دیگر معنا ندارد. همه‌ی ماسوی وجه اشتراکی دارند؛ این که دائماً محتاج او هستند. فقرشان فقط در خلق نیست، در تمامی آنات وجودیشان است. هر اسمی نمودی دارد، که آن را در افواه نامیده‌اند؛ و بودی دارد که همان فقر دائمی، یا وجودش است. وجودی که پرتو وجود حقیقی است. این حقیقت اسم حسنی است. دقت بفرمایید.

به آیه بازگردیم، خداوند متعال فرمود: **لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ**. با توضیحاتی که عرض شد این آیه معادل کریمه‌ی ۵۳ سوره‌ی فصلت است: **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** وقتی انسان در آفاق و جان خود تأمل کرد، هر موجودی من جمله خود را آیه‌ای از آیات او می‌بیند. می‌فهمد که حقیقتش او است. حقّ بر او جلوه می‌کند. نتیجه این می‌شود که او در هر چیزی دیده می‌شود. پیش از آن که خلق دیده شود، او دیده می‌شود. او بر هر شیء مشهود است نه شاهد. تأمل بفرمایید.

آیات ۹ تا ۴۸:

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ۹

داستان موسی را شنیده‌ای؟

از این آیات خداوند متعال داستان حضرت موسی را تعریف می‌کند. مراد از حدیث، داستان است. مخاطب مانند همه‌ی مخاطب‌های قرآن کریم پیامبر اکرم (ص) است. لطافتی در این پرسش وجود دارد: این که گفته شد داستان موسی را شنیده‌ای، یعنی تو که داستان موسی را می‌دانی، حال می‌خواهم آن را برای همه تعریف کنم.

إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَىٰ النَّارِ هُدى ۱۰

آن هنگام که آتشی دید؛ به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید من آتشی دیدم. شاید از آن شعله‌ای بیاورم، یا با آن راهی بیابم.

مکث:

مقایس: توقّف و انتظار

التحقيق: هو توقّف حالة سابقة أو فى كون سابق. و اما اللبث: فهو فى ادامه زمان. فالنظر فى اللبث الى ادامه زمان سابق. و فى المكث: الى توقّف فى حالة أو مكان. (در آیه) يراد التصبّر و التوقّف على امرهم و حالتهم التى كانوا عليها حتى يحدث الله امرا، فالنظر الى التصبّر و التوقّف على حالتهم. و هذا بخلاف ما قيل: وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ اذْدَادُوا تِسْعاً (كهف، ۲۵) فإن النظر فيها الى امتداد الزمان و مدته و مقداره.

ظاهراً این اتفاق در نزدیکی وادی طوی، در طور سینا اتفاق افتاده است. خانواده‌ی موسی نیز با او بوده‌اند. از بیان آیه برمی‌آید که در شبی تاریک و سرد این اتفاق افتاده است.

موسی آتشی می‌بیند، از نحوه‌ی بیان او چنین برمی‌آید که دیگران این آتش را نمی‌دیدند. چرا که گفت: *إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا*؛ تأکید کرد که من آتشی را احساس می‌کنم. به خانواده‌اش گفت: اندکی درنگ کنید تا من نزد آتش روم. همان‌طور که در معنای واژه‌ی مکث گذشت، مراد موسی این بود که در همین حالتی که هستید بمانید. گفت: نزد روشنی می‌رود تا شاید بتواند شعله‌ای از آتش بیاورد تا بتوانند خود را با آن گرم کنند. یا این که کسی را آن‌جا بیابد که مسیر را بلد باشد، و راهنماییشان کند.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى ۱۱

چون به آتش رسید، ندا آمد: ای موسی

وقتی به آتش نزدیک شد، ندایی شنید که او را مخاطب قرار داد. از این که آتش را فقط موسی دید اولاً، و وقتی نزد آتش رسید ندا شنید ثانیاً، بعید نیست این اتفاق مکاشفه‌ی او بوده باشد. دَقْتُ بفرماید.

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ۱۲

این منم پروردگارت، پاپوش‌هایت را درآور؛ چرا که در وادی مقدس طوی هستی.

ندا این بود: این من هستم ربّ تو! رفت تا برای اهلش راه نجاتی بیابد اما خدا را یافت. ندا پیام عجیبی برای او آورد: پاپوش‌هایت را در بیاور! چرا که تو در سرزمین مقدس طوی هستی. درآوردن کفش‌ها ظاهری دارد که روشن است، ندا آمد کفش‌هایت را در بیاور، چرا که این سرزمین مقدس است. هم‌چنین بطنی دارد، یعنی اگر می‌خواهی در وادی الهی

وارد شوی و شنوای ندای خداوند باشی، باید آلودگی‌هایت را بزدایی. با آلودگی نمی‌توانی شنوای خداوند باشی. کفش مثالی است از تعلقات به ملک و مُلک.

در سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۵۲ ندای خداوند به این صورت بیان شد: وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا. این آیات نشان می‌دهد که خداوند به طور مستقیم و بی‌واسطه با موسی سخن گفت. در سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۱ آمد: وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ. موسی ندای الهی را بی‌واسطه شنید که قسم اول از سه قسم مذکور در کریمه است. مؤید دیگر آیه‌ی ۱۶۴ سوره‌ی نساء است: وَ رَسُولًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رَسُولًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا.

وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى ۱۳

من تو را انتخاب کردم، به آنچه وحی می‌شود گوش سپار.

چه قدر شیرین، خداوند موسی را بسیار دوست داشت. فرمود من تو را انتخاب کردم. حال به آنچه می‌گویم شنوا باش. خداوند موسی را برگزیده بود. شنوا شدن وحی نیازمند انتخاب خدا است. سیاق این آیات به روشنی نشان می‌دهد که آغاز نبوت حضرت موسی از همین جا بوده است.

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ١٤

این منم الله، هیچ معبودی جز من نیست؛ بنده‌ی من باش و نماز را برای یاد من اقامه کن.

این آیه مهم‌ترین پیام مکاشفه‌ی موسی است. آن مقدمه‌ها چیده شد تا این کلام که حقیقت هستی است بیان شود. لا اله الا الله مهم‌ترین گزاره‌ی توحیدی است. اسلام نیز شیرازه‌اش همین گزاره است. این گزاره را در سور پیش چندین بار شرح کردیم، به همین جهت برای رهایی از تطویل سخن را کوتاه می‌کنیم. تفاوتی که این آیه با لا اله الا الله دارد در این است که موسی آن را به طور مستقیم در جانش شنیده است. تفاوت بسیاری است که انسان این گزاره را بشنود، باور کند، در آن تفکر کند، و بهره‌هایی ببرد؛ تا این که در جانش طلوع کند. موسی به این طلوع مشرف شد. خداوند در جانش با او سخن گفت؛ خود را به او نشان داد، و همه‌ی ماسوی ذیل لا إِلَهَ إِلَّا أَنَا رنگ باخت. این همان أَنَا اخْتَرْتُكَ است که موسی به آن مفتخر شد.

در ادامه خداوند دو سفارش را در قلب موسی الهام می‌کند:

۱. این که تنها بنده‌ی او باشد؛ روشن است وقتی کسی لا إِلَهَ إِلَّا أَنَا در جانش نشست، دیگر نمی‌تواند بنده‌ی دیگری در هستی باشد، چرا که اصلاً دیگران را نخواهد دید. جز او کسی را مشاهد نمی‌کند. موضوع از میان می‌رود.
۲. و این که نماز را برای یاد خداوند به پا دارد؛ در گذشته عرض شد که مراد از نماز، لزوماً نماز اصطلاحی نیست، بلکه فعلی است که یاد خداوند در آن تجلی دارد. در هر دین صورت خاص خودش را داشته است. اما آنچه مهم است این است که این فعل به هر صورتی که باشد صرفاً کالبدی است بی‌جان، روح آن یاد خدا است. اگر از این روح پر شد، نماز است، و اگر تهی بود فعلی بی‌اثر است. لام در لذكری، لام غایت است. هدف نماز یاد خدا است. فعل بی‌هدف فاقد ارزش است. همان‌طور که در توصیه‌ی اول بیان شد، وقتی کسی لا إِلَهَ إِلَّا أَنَا در جانش طلوع کرد، همه‌ی اوقاتش را مشغول یاد خدا است. گاه نیز این یاد را در قامت نماز به پا می‌دارد. دقت بفرمایید.

مرحوم علامه‌ی طباطبایی این کریمه را باشکوه شرح داده‌اند، خصوصاً شرح فقره‌ی اول آیه: **إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا**، از بهترین عبارات تفسیر شریف المیزان است. به همین جهت ابتدا متن عربی نقل می‌شود؛ و سپس برای استفاده‌ی راحت‌تر خواننده، ترجمه از ترجمه‌ای که بر المیزان شده است نقل می‌شود.

فقلوه: «**إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا**» عرف المسمى بالاسم بنفسه حيث قال:

إنني أنا الله و لم يقل: إن الله هو أنا لأن مقتضى الحضور أن يعرف وصف الشيء بذاته لا ذاته بوصفه كما قال إخوة يوسف لما عرفوه: «**إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي**» و اسم الجلالة و إن كان علما للذات المتعالية لكنه يفيد معنى المسمى بالله إذ لا سبيل إلى الذات المقدسة فكأنه قيل: أنا الذي يسمى «الله» فالمتكلم حاضر مشهود و المسمى باسم «الله» كأنه مبهم أنه من هو؟ فقيل أنا ذاك على أن اسم الجلالة علم بالغلبة لا يخلو من أصل وصفي.

و قوله: «**لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي**» كلمة التوحيد مرتبة على قوله: «**إِنِّي أَنَا اللَّهُ**» لفظا لترتيبها عليه حقيقة فإنه إذا كان هو الذي منه يبدأ كل شيء و به يقوم و إليه يرجع فلا ينبغي أن يخضع خضوع العبادة إلا له فهو الإله المعبود بالحق لا إله غيره و لذا فرع على ذلك الأمر بعبادته حيث قال: «**فَاعْبُدْنِي**».

و قوله: «**وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي**» خص الصلاة بالذكر- و هو من باب ذكر الخاص بعد العام اعتناء بشأنه- لأن الصلاة أفضل عمل يمثل به الخضوع العبودي و يتحقق بها ذكر الله سبحانه تحقق الروح بقالبه. و على هذا المعنى فقلوه: «**لِذِكْرِي**» من إضافة المصدر إلى مفعوله و اللام للتعليل و هو متعلق بأقم محصله أن: حقق ذكرك لي بالصلاة، كما يقال: كل لتشبع و اشرب لتروي و هذا هو المعنى السابق إلى الذهن من مثل هذا السياق.

پس این‌که فرمود "**إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا**" مسمى را با خود اسم معرفی کرد و فرمود: ((به درستی که من الله‌ام)) و نفرمود: ((الله منم)) برای این‌که مقتضای حضور این است که با مشاهده‌ی ذات به وصف ذات آشنا گشت، نه به وسیله‌ی وصف به ذات آشنا گردید، هم چنان که برادران یوسف وقتی او را شناختند گفتند: ((به درستی که هر آینه تو

یوسفی، یوسف هم گفت من یوسفم و این برادر من است)) (که اگر مقام مقام حضور نبود جا داشت بگویند یوسف تویی).

و اسم جلاله هر چند علم و نام مخصوص ذات خدای متعال است، لیکن معنای مسمای به الله را می‌فهماند، چون ذات او مقدس‌تر از آن است که کسی بدان راه یابد، پس گویا فرموده است: من که آن کسی هستم که مسمای به الله است، خود گوینده حاضر و مشهود است، ولی مسمای به الله مبهم است که کیست؟ لذا گفته شده من همانم، خواهی گفت: الله اسم است نه وصف، تا بگویی مقتضای حضور این است که از ذات به وصف پی ببرم؟ در جواب می‌گوییم: اسم جلاله هر چند که به خاطر غلبه علم شده است و لیکن خالی از اصلی وصفی نیست.

و جمله "لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي" کلمه‌ی توحید است که از نظر عبارت و لفظ مترتب بر جمله "إِنِّي أَنَا اللَّهُ" شده، چون حقیقتاً هم مترتب بر آن است، چون وقتی خدای تعالی کسی باشد که هر چیزی از او آغاز شده، و به وجود او قائم و به او منتهی است پس دیگر جا ندارد که کسی جز برای او خضوع عبادتی بکند، پس او است الله معبود به حق، و اله دیگری غیر او نیست، و لذا امر به عبادت را متفرع بر این حقیقت نموده، فرمود: فاعبدنی.

و اگر در جمله‌ی "وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي"، از انواع و اقسام عبادت خصوص نماز را ذکر کرد، با اینکه قبلاً در جمله "فاعبدنی" عبادت را به طور عموم ذکر کرده بود، و خلاصه اگر بعد از آن عام، خصوص این خاص را ذکر کرد، بدین جهت بود که هم اهمیت نماز را برساند، و هم بفهماند که نماز از هر عملی که خضوع عبودیت را ممثل کند، و ذکر خدای را به قالب در آورد، آن چنان که روح در کالبد قرار می‌گیرد، بهتر است. و بنا بر این معنا، کلمه "لذکری" از باب اضافه مصدر به مفعول خودش است، و لام آن برای تعلیل است، و این جار و مجرور متعلق به کلمه "اقم" می‌باشد و حاصل معنایش این است که: عبادت و یادآوریت از من را با عمل نماز تحقق بده، هم چنان که می‌گویند: ((بخور برای اینکه سیر شوی، و بنوش برای اینکه سیراب گردی)) این آن معنایی است که از مثل سیاق مورد بحث به ذهن تبادر می‌کند.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى ١٥

حتماً قیامت آمدنی است، نزدیک است آن را پنهان دارم، تا هر کس نسبت به آنچه می‌کوشد جزا داده شود.

در ادامه‌ی ندایی که موسی بی‌واسطه دریافت می‌کرد، وجود قیامت و دلیل آن را درک کرد. گفته شد که قیامت حتماً محقق خواهد شد. بهتر چنین است که ابتدا آیه را به این نحو معنا کنیم: إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى. چرا باید قیامت باشد؟ تا هرانسانی بداند آنچه در این دنیا باور دارد و می‌کند بی‌اثر نیست، و حتماً نسبت به آنچه شده است جزا خواهد دید.

سپس به فقره‌ی أَكَادُ أُخْفِيهَا پردازیم. بیان قابل تأملی است. فرمود نزدیک است تا قیامت را پنهان دارم. آنچه در ابتدا از این فقره به ذهن می‌رسد این است که قیامت ناگهان محقق شده، و زمان آن را هیچ کس نمی‌داند. این‌که گفته نزدیک است می‌تواند به این جهت باشد که بر همه مخفی نیست، اما اکثر مردم نسبت به آن جاهلند. در کریمه‌ی ۱۸۷ سوره‌ی اعراف دَقْتُ كُنَيْمًا: يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. فرمود: لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً؛ قیامت ناگهان واقع می‌شود. این فقره مؤید دریافت ابتدایی از آیه است که عرض شد. و فرمود: قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ زمان قیامت نزد خداوند متعال است و اکثر مردم آن را نمی‌دانند. پس عده‌ی خیلی هستند که از آن آگاهند. این فقره هم مؤیدی است بر چرایی آمدن أَكَادُ در کریمه.

جهت دوم آمدن أَكَادُ را علامه به زیبایی و دَقْتُ بیان کرده‌اند:

أو يقرب أن لا أخبر بها حتى يتميز المخلصون من غيرهم فإن أكثر الناس إنما يعبدونه تعالى رجاء في ثوابه أو خوفا من عقابه جزاء للطاعة والمعصية، و أصدق العمل ما كان لوجه الله لا طمعا في جنة أو خوفا من نار و لو أخفي و كتم يوم الجزاء تميز عند ذلك من يأتي بحقيقة العبادة من غيره.

ترجمه‌ی این فقره از ترجمه‌ای که بر المیزان شده است:

ممکن هم هست معنای جمله ((نزدیک است پنهانش بدارم)) این باشد که نزدیک است از آن خبر ندهم، تا مخلصین از غیر مخلصین جدا شده و شناخته شوند، چون بیشتر مردم خدای را به امید ثواب و ترس از عقاب عبادت می‌کنند، و یا از نافرمانیش خودداری می‌نمایند، در حالی که درست‌ترین عمل آن عملی است که صرفاً برای رضای خدا انجام شود، نه به طمع بهشت و ترس از جهنم، و با پنهان داشتن روز قیامت این تمیز به خوبی صورت می‌گیرد، و معلوم می‌شود چه کسی خدای را به حقیقت بندگی می‌کند، و چه کسی در پی بازرگانی خویش است.

دقت دیگری که می‌توان در این عبارت کرد این است که اصلاً مربوط به زمان قیامت نباشد. همان‌طور که در گذشته چندین بار عرض شد، که قیامت پس از دنیا از نظر زمانی محقق نخواهد شد. بلکه هم‌اکنون نیز هست، و در واقع بطن این عالم است. پس وقتی فرمود: **أَكَادُ أَخْفِيهَا**؛ یعنی آن‌قدر برای عموم مردم پوشیده شده است، که فکر می‌کنند اصلاً وجود ندارد. یا در آینده محقق خواهد شد. چرا که باطن است و ظاهر نیست. بنابراین فرمود نزدیک است که به طور کامل مخفی‌اش کنم تا برای هیچ کس قابل درک نباشد. اما کامل آن را نپوشانده‌ام همان‌طور که عده‌ای آن را در همین دنیا درک می‌کنند، و حتی به آن وارد می‌شوند. دقت بفرمایید این کلام منافاتی با قیامت کبری که برای همگان مشهود خواهد شد ندارد.

فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى ١٦

پس آنان که به قیامت ایمان ندارند، و از هوای خود پیروی می‌کنند، تو را از توجه به آن باز ندارند، که هلاک خواهی شد.

این کریمه در ادامه‌ی آیه‌ی قبل است. اکثر مردم به قیامت باور ندارند، و تنها تابع امیال و خواهش‌هایشان هستند. مُلک و مُلکِ جانشان را تسخیر کرده است. موسی در ادامه‌ی نوایی که شهود می‌کرد، می‌شنود که مراقب ناباوران باش. مراقب آنان که نمی‌خواهند قلبشان را بر روی حقیقت بگشایند. اینان می‌توانند به راحتی تو را از خدا و قیامت غافل کنند. چنان نرم و آهسته تو را در خود هضم می‌کنند که اصلاً متوجه آن نمی‌شوی. نتیجه‌اش جز هلاکت نیست.

خداوند متعال در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی آل عمران می‌فرماید: لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ.

این تعبیر شاید تندترین تعبیر در بر حذر داشتن مؤمنین از دوستی با ناباوران باشد. عبارت يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ که تنها یک بار دیگر در قرآن به کار رفته است بسیار قابل تأمل است.

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى ۱۷

در دست راست چیست موسی؟

پس از بیان معارف به قلب موسی، از این آیه لحن آیات تغییر می‌کند. گفت و شنودی است میان محب و محبوب؛ موسی در جانش با خدای خود نجوا کرده، و سعی می‌کند این نجوا را به درازا بکشانند. آنان که سرّ محبت می‌دانند این حال موسی را می‌فهمند.

ندا می‌شنود: در دست راست چه داری موسی؟

قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى ۱۸

گفت: این چوب‌دستی من است که بر آن تکیه می‌کنم، و با آن برای گوسفندانم برگ می‌ریزم، و برایم کاربردهای دیگری هم دارد.

موسی به تفصیل پاسخ می‌دهد: این عصا و چوب‌دستی من است. با آن کارهای مختلفی می‌کنم. بر آن تکیه می‌دهم، با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم، و ... می‌بینید موسی می‌خواهد سخن بگوید؛ می‌توانست فقط بگوید: هِيَ عَصَايَ! معلوم است با عصا چه می‌کنند! اما می‌خواهد هر چه می‌تواند این مکالمه را طولانی کند.

قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى ١٩

گفت: آن را بیفکن موسی.

فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ٢٠

آن را افکند؛ ناگاه ماری شد که به سرعت می خزید.

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى ٢١

گفت: آن را بگیر و نترس؛ ما آن را به حالِ اوّلش برمی گردانیم.

ندا آمد که عصایت را ببنداز موسی. موسی چنین کرد؛ ناگهان عصایش ماری شد که شتابان حرکت می کرد. موسی ترسید. باز ندا را شنید: نترس موسی، آن را بگیر. خواهی دید که آن را به صورت عصای خودت در می آوریم. طبیعی بود که موسی از این اعجاز بترسد. او تازه به نبوّت رسیده بود. عصا که جماد بود موجودی زنده شد! موسی تحت تربیت الهی است. آرام آرام رشد می کند، و خداوند داستان رشد او را برای ما تعریف کرده است.

وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى ٢٢

دستت را در گریبان فرو بر تا بی هیچ عیبی درخشان برون آید. این هم آیه ای دیگر.

لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى ٢٣

تا آیات بزرگ خود را برای تو نمایان گردانیم.

معجزه ی دوم در این آیات بیان شده است. ندا آمد که دستت را در گریبان خود فرو بر. خواهی دید که درخشان و نورانی شده است. این درخشش عیب و نقصی در دست تو نیست، بلکه نشانه ی دیگری برای تو است. حال آیات بزرگ خود را بر تو نمایانندیم، تا وظیفه ای مهم بر عهده ات بگذاریم.

اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ۚ ۲۴

به سوی فرعون برو که او سرکشی کرده است.

معنای واژه‌ی طغی چندین بار در گذشته عرض شد. طغی را عرب در خروج از حدّ استفاده می‌کند. برای مثال می‌گوید:

طغی الماء، معادل سرکشی یا تجاوز در فارسی با همین لحاظ معنایی است.

موسی شنید که باید به سمت فرعون برود، چرا که او از حدّ و حدود خارج شده است. او فرمانروای مصر بود و به بنی اسرائیل ظلم بسیار می‌کرد. موسی نزد او بزرگ شده بود، بنابراین به خوبی او را می‌شناخت. موسی به خاطر جرمی که مرتکب شده بود فراری هم بود. می‌دانست وظیفه‌ای از این دشوارتر نمی‌توانست برعهده‌اش گذارده شود. بنابراین درخواست‌هایی برای انجام این مأموریت از خداوند کرد. در اصل مأموریت شکّ نکرد، اما برای انجامش از خداوند مدد خواست.

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ۚ ۲۵

گفت: پروردگارا سینه‌ام را گشایش ده.

اولین خواسته‌ی موسی شرح صدر بود. درباره‌ی شرح صدر در سوره‌ی انشراح به طور مفصّل سخن گفته شد. صرفاً خلاصه‌ی آن بحث را در این جا بیان می‌کنیم. می‌توانید برای مطالعه‌ی بیشتر به سوره‌ی انشراح مراجعه بفرمایید. ریشه‌ی شرح به معنای گشودن و باز کردن گوشت بوده است. سپس به طور عموم در گشایش استعمال شده است. شرح صدر همان بسط قلب از جانب خداوند است.

مرحوم علامه در شرح صدر عبارت زیبایی دارند: أَيْ بِسْطَةِ بَنُورِ إِلَهِي وَ سَكِينَةِ مِنْ جِهَةِ اللَّهِ وَ رُوحِ مَنْه.

موسی می دانست این وظیفه بسیار خطیر است. اگر جانش وسعت نیابد نمی تواند بار آن را به دوش بکشد. بنابراین خواسته ی اولش بسط و وسعت قلبش بود.

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ٢٦

و کارم را آسان گردان.

خواسته ی دوم موسی آسانی این مأموریت دشوار بود. موسی می دانست که این کار آسان انجام نخواهد شد. بنابراین با لطافتی شیرین خواسته اش را بیان کرد. گفت برای من این کار را آسان قرار ده. گفت: لِي؛ یعنی با این که می دانم این کار بسیار دشوار است، امّا تو می توانی آن را برای من آسان گردانی.

وَ احْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ٢٧

و گره از زبانی بگشای.

يَقْفُوهَا قَوْلِي ٢٨

تا سخنم را دریابند.

خواسته ی بعدی موسی این بود که کلامش دارای تأثیر باشد، برای این که کلامش در فرعونیان مؤثر باشد از خداوند می خواهد که عقده ای در کلامش نباشد. جهت گشوده شدن گره از زبان در يَقْفُوهَا قَوْلِي بیان شده است.

برخی این کریمه را دالّ بر لکنت زبان موسی دانسته اند. فارغ از صحّت یا عدم صحّت این مطلب، کریمه دلالتی بر این موضوع ندارد. ممکن است لکنت باشد و تأثیر کلام هم باشد، و همین طور ممکن است لکنت نباشد و کلام اثر نداشته باشد. بنابراین این دو لازم و ملزوم یکدیگر نیستند تا گشوده شدن گره از زبان دلالت بر از میان رفتن لکنت باشد.

وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي ۚ ٢٩

و یاوری از خاندانم برایم قرار ده.

هَارُونُ أَخِي ۚ ٣٠

برادرم هارون.

اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي ۚ ٣١

پشتم را به او محکم گردان.

وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي ۚ ٣٢

و او را در مأموریتیم شریک گردان.

خواسته‌ی بعدی موسی از خداوند متعال همراه و یاوری در این مأموریت بود. موسی هارون را از خدا طلب کرد. چرا که هم برادرش بود و هم با او هم عقیده بود. موسی از خدا خواست تا پشتش را به هارون محکم گرداند. و هارون را در این راه با او همراه و شریک گرداند.

درخواست موسی نشان می‌دهد که راه رفتن نیاز به همراه و یار دارد. تنهایی کار را بسیار دشوار می‌کند. چه بسا که انسان از پای بیفتند و دیگر نتواند حرکت کند. رفیق طریق از بزرگ‌ترین نعمات الهی به انسان است.

كِي نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ۳۳

تا تو را بسیار تسبیح کنیم.

و نَذْكُرَكَ كَثِيرًا ۳۴

و یاد بسیار کنیم.

إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ۳۵

بی‌گمان تو به حال ما آگاهی.

موسی مؤدب بود، پس از بیان خواسته‌هایش ادب کرد و گفت: این‌چنین است که تو را تسبیح و یاد بسیار خواهم کرد. تسبیح را در سور پیشین تا حدی توضیح دادیم. در این جا می‌تواند مراد این باشد که در این مسیر از سختی‌ها و ناملایماتی که پیش خواهد آمد به سوی تو بازخواهم گشت. می‌دانست که راه بسیار دشوار است، و تنها راه پناه بردن به خداوند با تسبیح و ذکر است.

ادب را کامل کرد و گفت: إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا؛ تو بر حال ما احاطه داری، و می‌دانی جز تو بازگشت و پناهی نداریم. هم‌چنین می‌دانی این خواسته‌ها برای انجام مأموریتی است که بر عهده‌ی ما گذاشته‌ای.

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى ۳۶

فرمود: هر آنچه خواستی به تو عطا شد موسی.

در پاسخ موسی شنید که تمام خواسته‌هایت را عطا کردیم. حال رهسپار شو.

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى ۝ ۳۷

باری دیگر بر تو منت نهادیم.

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ ۝ ۳۸

آن‌گاه که به مادرت آن‌چه باید را وحی کردیم.

أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي ۝ ۳۹

که او را در صندوقی بگذار و در دریا رها کن، تا دریا او را به ساحل رساند؛ دشمن من و او وی را بگیرد؛ محبتی از خود بر تو افکنم، تا برابر دیدگانم رشد کنی.

إِذْ مَشِيَ اخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ ۝ ۴۰

آن‌گاه که خواهرت می‌رفت و به ایشان می‌گفت: می‌خواهید کسی را به شما نشان دهم که عهده‌دار او باشد؟ این‌گونه تو را به مادرت بازگردانیدیم تا چشمش روشن گردد و غم نخورد. و کسی را گشتی، ما بودیم که تو را از غم رهانیدیم. و تو را بارها آزمودیم. چند سال در میان مردم مدین زندگی کردی. حال موسی چنان‌که مقدر بود به این جا آمدی.

موسی از ابتدا تحت تربیت الهی بود. خداوند به موسی می‌فرماید ما در گذشته هم مراقب تو بودیم. این بار اولی نیست که چنین تو را در رحمت خود قرار دادیم. داستان این بود که کاهنان مصر به فرعون گفته بودند فرزندِ پسری متولد خواهد شد، و حکومت تو را از بین خواهد برد. به همین جهت فرعون دستور داده بود تا هر فرزندِ پسری که متولد می‌شود را به قتل برسانند. مادر موسی نگران حال فرزند خود بود. خداوند متعال به او الهام کرد که برای رهایی از کید فرعون چه باید بکند. به او الهام شد که نوزادش را در صندوقچه‌ای قرار دهد و او را در رود نیل رها کند. رود او را به ساحلِ دربار فرعون خواهد رساند. کسی او را سرپرستی خواهد کرد که دشمن من و دشمن موسی است. از آن سو فرعون فرزنددار نمی‌شد، به همین جهت با اصرار آسیه همسرش، موسی را به فرزندخواندگی قبول کرد. پس از این‌که

موسی را از نیل گرفتند به دنبال کسی می‌گشتند تا او را دایگی کند و شیر دهد. خواهر موسی به دربار رفت تا از حال برادرش مطلع گردد. به آن‌ها گفت من کسی را می‌شناسم تا دایه‌ی موسی باشد. این چنین بود که موسی را دوباره به دامن مادرش بازگردانیدیم.

مَنْت دیگری که خداوند بر موسی یادآوری می‌کند، داستان قتلی است که او انجام داد. پس از آن موسی ترسیده بود، چرا که می‌دانست اگر او را بگیرند خواهند کشت. گریخت و به سمت مدین رفت. در مدین شعیب را دید و با دختر شعیب ازدواج کرد. و سال‌ها تحت تربیت شعیب رشد یافت.

پس از این‌که داستان این آیات را تعریف کردیم به جزئیات آیات پردازیم.

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ: تعبیر وحی درباره‌ی مادر موسی نشان می‌دهد که خداوند وحی را در الهام نیز استفاده می‌کند. همان‌طور که در سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۸ آمد: وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ. آیه‌ی ۳۹ (أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ ...) ندایی است که به او الهام شد. در واقع الهام اعم از وحی، و وحی از اقسام الهام است.

تابوت به جعبه و صندوق گفته می‌شود. استفاده‌ی تابوت در مردگان نیز به همین لحاظ است.

مراد از یم رود نیل است. به جهت وسعت زیاد رود نیل، اطلاق دریا به آن شده است.

أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي: فقره‌ی فوق‌العاده‌ای است. شبیه است به أَنَا اخْتَرْتُكَ، و همین‌طور به آیه‌ی ۴۱ همین سوره: اصْطَفَيْنَاكَ لِنُفْسِي. خداوند موسی را خیلی دوست می‌داشت. او را تحت تربیت خود گرفته بود و رشد می‌داد. می‌فرماید محبت‌م را در تو قرار دادم. از نشانه‌های آن محبتی بود که آسیه و فرعون به موسی پیدا کردند، و فرعون از کشتن او صرف نظر کرد. می‌فرماید تو را در پیش چشمان خودم رشد دادم. چه بیان لطیف و زیبایی.

فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ: مادر موسی نگران فرزندش بود. او زنی باایمان بود. نیازی به شواهد تاریخی برای عظمت روحی او نیست. اگر نبود مگر همین آیه در اوج ایمان او کافی بود. او الهام را فهمید، آن هم نه الهامی ساده، این که فرزندش را به دریا بسپارد. چه بسا الهام او شبیه الهامی باشد که به ابراهیم درباره‌ی اسماعیل شد. او ابراهیم بود و این مادر موسی. همین یک اتفاق در عظمت روحی او کافی است. موسی را به نیل سپرد، معلوم است که بعدش دل‌نگران و محزون می‌شود. او را به خدا سپرده بود، اما نگران فرزندش بود. خداوند متعال در عبارتی زیبا می‌فرماید ما موسی را به مادرش بازگردانیم تا چشمش روشن گردد و دیگر محزون نباشد.

قَتَلْتُ نَفْسًا فَتَجَنَّبَاكَ مِنَ الْعَمِّ: تناسبی در این فقره با فقره‌ی قبلی است که قابل توجه است. رفع غم از موسی و مادرش. موسی در مسیر الهی به ابتلائات بسیاری دچار گردید، یکی همین قتلی است که عرض شد. بعد از آن دچار حزن و ترسی عمیق شد. خداوند است که موسی و همه‌ی انسان‌ها را از غم نجات می‌دهد.

ثُمَّ جِئْتُ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى: پس از این که موسی ده سال نزد شعیب در مدین زندگی کرد، و تشکیل خانواده داد، از مدین رهسپار شد. خداوند می‌فرماید حال که این‌جا در طور هستی برای تو رقم خورده بود. مقدر بود که امروز در این محل باشی. به عبارت دیگر خداوند متعال سیر زندگی موسی را بالاجمال به او یادآوری می‌کند، و می‌فرماید همه‌ی زندگی که کرده‌ای تو را به امروز در این‌جا رسانده است. اهل دقت توشه‌های خوبی از این فقره برای خود خواهند داشت.

الباقر (علیه السلام): إِنَّ مُوسَى (علیه السلام) لَمَّا حَمَلَتْ أُمُّهُ بِهِ لَمْ يَظْهَرْ حَمْلُهَا إِلَّا عِنْدَ وَضْعِهِ وَكَانَ فِرْعَوْنُ قَدْ وَكَّلَ بِنِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ نِسَاءً مِنَ الْقِبْطِ تَحْفَظُهُنَّ فَلَمَّا وَضَعَتْ أُمُّ مُوسَى مُوسَى (علیه السلام) نَظَرَتْ وَحَزِنَتْ وَاغْتَمَّتْ وَبَكَتْ وَقَالَتْ يُدْبِحُ السَّاعَةَ فَعَطَفَ اللَّهُ قَلْبَ الْمُوَكَّلَةِ بِهَا عَلَيْهِ فَقَالَتْ لَأُمِّ مُوسَى (علیه السلام) مَا لَكَ قَدْ اصْفَرَّ لَوْنُكَ فَقَالَتْ أَخَافُ أَنْ يُدْبِحَ وَلَدِي فَقَالَتْ لَا تَخَافِي وَكَانَ مُوسَى (علیه السلام) لَا يَرَاهُ أَحَدٌ إِلَّا أَحَبَّهُ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي فَاحْبَبْتَهُ الْقِبْطِيَّةَ الْمُوَكَّلَةَ بِهِ وَأُنْزِلَ عَلَى أُمِّ مُوسَى (علیه السلام) التَّابُوتُ وَنُودِيَتْ ضَعُهُ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدَفَ فِيهِ فِي الْيَمِّ وَهُوَ الْبَحْرُ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ فَوَضَعْتُهُ فِي التَّابُوتِ وَأُطْبِقْتُ عَلَيْهِ وَأَلْقَيْتُهُ فِي النَّيْلِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۹، ص ۲۱۰ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۵

امام باقر (ع): وقتی مادر موسی به وجود او باردار شد، حمل او تا زمان وضع حمل آشکار نشد، در آن هنگام فرعون زنان قابله قبطی را موکل بر زنان بنی اسرائیل نموده بود تا از باردار شدن آنها باخبر شوند، چون فرعون شنیده بود که از میان بنی اسرائیل مردی به نام موسی متولد می شود که هلاکت فرعون و یاران او به دست او صورت می گیرد و فرعون به همین دلیل فرزندان ذکور آنها را به قتل می رساند و میان مردان و زنان آنها جدایی می انداخت و مردان را زندانی می کرد تا آن فرد متولد نشود، وقتی که مادر موسی او را به دنیا آورد به کودک خود نگریست و با اندوه گفت: «افسوس همین حالا تو را به قتل می رسانند». خداوند بر قلب قابله موکل بر او رحمت و عطوفت انداخت و او به مادر موسی گفت: «چرا رنگت زرد شده است». او گفت: «می ترسم پسر را بکشند». آن زن گفت: «نترس من تولد او را گزارش نمی دهم». و موسی هنگام نوزادی به قدری زیبا بود که هیچ کس به او نگاه نمی کرد، جز اینکه محبت او در قلبش قرار می گرفت، همچنان که خداوند تعالی فرمود: وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي. پس آن قابله نیز به موسی علاقه مند شد، پس از آن خداوند به مادر موسی وحی نمود: «او را در صندوقی گذار و نترس و غمگین مباش، که ما او را به تو بازمی گردانیم، و او را از رسولان قرار می دهیم. (قصص/۷) پس مادرش او را در صندوقی نهاد و روی او را پوشانید و او را در رود نیل انداخت.

وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ٤١

تو را برای خودم آراسته‌ام.

مرحوم مصطفوی در کتاب التحقيق صنع را چنین معنا کرده‌اند: هو العمل على حذاقة و علم و دقة. و هذه القيود ملحوظة في جميع مشتقاتها، مضافاً الى ما يختص كل صيغة من الهيئة و خصوصيتها.

مرحوم علامه در تفسیر المیزان معنای واژه‌ی اصطناع را بسیار دقیق بیان کرده‌اند. ابتدا عبارت خود ایشان را نقل می‌کنم، و سپس برای استفاده‌ی راحت‌تر ترجمه‌ی آن را از ترجمه‌ای که بر المیزان شده است نقل می‌نمایم.

الاصطناع افتعال من الصنع بمعنى الإحسان على ما ذكروا، يقال: صنعه أي أحسن إليه و اصطنعه أي حقق إحسانه إليه و ثبته فيه، و نقل عن القفال أن معنى الاصطناع أنه يقال: اصطنع فلان فلانا إذا أحسن إليه حتى يضاف إليه فيقال: هذا صنيع فلان و خريجه. انتهى.

و على هذا يقول معنى اصطناعه إياه إلى إخلاصه تعالى إياه لنفسه و يظهر موقع قوله: «لِنَفْسِي» أتم ظهور و أما على المعنى الأول فالأنسب بالنظر إلى السياق أن يكون الاصطناع مضمناً معنى الإخلاص، و المعنى على أي حال و جعلتك خالصاً لنفسي فيما عندك من النعم فالجميع مني و إحساني و لا يشاركني فيك غيري فأنت لي مخلصاً و ينطبق ذلك على قوله: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصاً»: مريم: ٥١.

کلمه اصطناع افتعال از صنع و به معنای احسان است به طوری که گفته‌اند، وقتی گفته می‌شود: ((صنع فلانا، فلانی را صنع کرد)) معنایش این است که به او احسان نمود، و چون گفته شود: ((اصطنع فلانا)) معنایش این می‌شود که احسان خود را در باره فلانی تحقق داد و تثبیت کرد. و از قفال نقل شده که گفته: وقتی گفته می‌شود ((فلانی فلان را اصطناع

کرد)) معنایش این است که آن قدر به وی احسان کرد که وی را به او نسبت می‌دهند، و می‌گویند: این صنیع فلانی است و این نمک‌پرورده‌ی او است، این بود کلام قفال.

بنا به گفته‌ی وی برگشت معنای اصطناع موسی به این است که خدای تعالی او را برای خود اختصاص داد، و آن وقت موقعیت کلمه‌ی لِنَفْسِی کاملاً روشن می‌شود، و اما بنا بر معنای اول، از نظر سیاق مناسب‌تر آن است که بگوییم: اصطناع متضمن معنای اخلاص است، و به هر حال معنای آن این است که من تو را خالص برای خودم قرار دادم، و همه‌ی نعمت‌هایی که در اختیار تو است همه‌ی اینها از من و احسان من است، و در آن غیر من کسی شرکت ندارد، پس تو خالص برای منی، آن وقت مضمون آیه‌ی مورد بحث با آیه‌ی **((وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا))** روشن می‌شود. پایان فرمایش مرحوم علامه

این آیه از زیباترین جملاتی است که در وصف حضرت موسی بیان شد. همان‌طور که عرض شد هم‌معنای آیه‌ی ۳۹ است: **لِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي**. خداوند موسی را انتخاب کرده بود، و او را برای خود آراسته و اختصاص داده بود.

پس از معنای ابتدایی خوب است اندکی دقت بیشتری داشته باشیم. چرا این عبارات فقط درباره‌ی موسی آمد؟ این که خدا موسی را برای خودش آراسته است، با توحید چگونه معنا می‌شود؟

حقیقت این است که خداوند متعال همه‌ی انسان‌ها را برای خود آفرید، و این مطلب اختصاص به موسی ندارد. اما خداوند اراده فرمود تا موسی را در هستی جلوه‌ای دیگر بخشد. پیش از تولدش او را در تربیت خاص خود قرار داد، و در تمامی لحظات زندگی‌اش جلوه‌ی تربیت الهی در حیاتش مشهود بود. این اراده‌ی خدا است.

با توضیحی که عرض شد منافاتی با توحید نیز ندارد. جلوه‌ی ربوبیت خداوند متعال موسی است. باطن موسی طالب حقیقت بود، و حق در او جلوه‌گر شد.

اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي ٤٢

حال تو و برادرت با نشانه‌های من روانه شوید، و در یاد من سستی نورزید.

پس از برآورده شدن خواسته‌های موسی، و یادآوری دوران کودکی او، خداوند به موسی و هارون می‌فرماید: حال به سوی فرعون رهسپار شوید. نشانه‌هایی را همراهتان کردم تا کمک‌حالتان در این مأموریت باشد. در این مسیر آنچه به شما کمک خواهد کرد یاد من است. پس همواره یاد من را فراموش نکنید.

اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ٤٣

به سوی فرعون بروید که او طغیان کرده است.

فرعون از حدود خود خارج شده است. به سویش بروید و پیام مرا به او برسانید.

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ٤٤

با او به نرمی سخن گوید، چه بسا پند گیرد یا خشیت پیدا کند.

توصیه‌ی مهمی خداوند در این کریمه به موسی می‌کند: با او به نرمی سخن بگویید، با تندی و درشتی با فرعون حرف نزنید. این توصیه سه جهت داشت:

۱. دعوت به توحید جز با نرمی و لطافت ممکن نیست.

۲. فرعون بزرگ مصر بود، باید احترام او را نگاه می‌داشتند.

۳. موسی مدت زیادی در دربار فرعون رشد کرده بود، و فرعون بر او حق داشت.

در ادامه‌ی آیه دلیل نرم سخن گفتن بیان می‌شود: لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى؛ اگر چنین کنید شاید فرعون به خود آید و قلبش خشیت پیدا کند.

این توصیه برای همه‌ی دعوت کنندگان به معارف الهی مفید است. اولاً تا موسی نباشی، و ثانیاً مأمور به ابلاغ نباشی، لازم نیست کسی را به خدا دعوت کنی. حال اگر مأمور به ابلاغ شدی باید با زبان نرم دعوت کنی. تندی قطعاً با اصل دعوت در تضاد است. می‌خواهیم کسی را به معارف و معنویات دعوت کنیم که حداقل صفاتش پاک گردد؛ چگونه با صفت رذیله می‌توان به خیر دعوت کرد. مطلب بسیار روشن است، اما عموم جامعه‌ی متدینین توجهی به آن ندارند.

قَالَ رَبِّنَا إِنَّنَا خَافُ أَنْ يَقْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى ٤٥

گفتند: پروردگارا بیم این داریم که پیش‌دستی یا طغیان کند.

موسی و هارون وقتی فرمان به رفتن سوی فرعون آمد اظهار خوف از این مأموریت کردند. گفتند ما می‌ترسیم فرعون پیش از این که سخن ما را بشنود و نشانه‌های تو را ببیند پیش‌دستی کرده و بر ما چیره شود. یا این که ظلمش را به بنی‌اسرائیل بیشتر کند.

این کریمه دَقَّت مضاعفی را می‌طلبد. موسی عزیزکرده‌ی خدا بود، سال‌ها تحت ربوبیت او رشد کرده بود، نزد حضرت شعیب ده سال تربیت شده بود، و وقتی مأموریت برایش مسجّل شد، ترسید. از این که نزد فرعون برود بیمناک شد. این از ضعف ایمان موسی نیست، از جایگاه صدقی است که در آن نشسته است. موسی اهل بازیگری با خداوند نیست. صادق است. وقتی می‌ترسد، ترسش را انکار نمی‌کند، آن را ابراز می‌کند. حال خودمان را با این معیار تطبیق دهیم. ما بازیگریم، محبّت دنیا در قلبمان است، پول را می‌پرستیم، مقام را عاشقانه دوست داریم، و آن‌ها را انکار می‌کنیم. این جهل است که ما را از پای انداخته است. راه خدا رفتن صدق می‌خواهد. وقتی انسان درگیر تعلّقات و رذائل است، اگر صادقانه با خدا حرف بزنند، درمان دردش نزد خداوند است. اما گام اول پذیرش حال ناخوش است. به علاوه که بسیاری

از حالات، طبیعتِ زندگی در ماده است؛ گریزی از آن نیست. همان‌طور که وقتی موسی قرار شد نزد فرعون برود، بیمناک شد.

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى ٤٦

فرمود: نترسید من با شمایم، می‌شنوم و می‌بینم.

پاسخ آمد: بیم به خود راه ندهید. چرا که من در همه حال با شما هستم. این من هستم که می‌بینم و می‌شنوم. اگر شما شنوا و بینا هستید، در حقیقت شما نیستید که می‌شنوید و می‌بینید، بلکه دیدن و شنیدن منحصرأ از آن خداوند است. ملاحظه می‌فرمایید که این آیه بیانِ توحید است. خداوند موسی و هارون را رشد داد تا درکشان از توحید کامل گردد. پس از اعترافی که در آیه‌ی پیش داشتند، مسیرشان به توحید گشوده شد. درکِ معیتِ دائمی خداوند، از اعترافِ به فقر برمی‌آید.

فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَايَةً مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى ٤٧

نزدش بروید و بگویید: ما رسولان پروردگار توایم؛ بنی‌اسرائیل را با ما رهسپار کن؛ و آزارشان مده. از پروردگارت نشانه‌ای برای تو آورده‌ایم. سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند.

در این کریمه پیامی که موسی و هارون باید به فرعون برسانند بیان می‌شود. به فرعون بگویید ما پیام‌آوران از جانب پروردگار تو هستیم. نشانه‌ای از سوی پروردگارت برای تو آورده‌ایم. بنی‌اسرائیل را با ما بفرست، و از اذیت و آزار آنها

دست بردار. در پایان برای جمع‌بندی و تحیت آمد: السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى؛ سلام خداوند بر کسانی باد که اهل هدایت هستند. مراد این بود که اگر به این سخنان توجه کنی در سلام الهی داخل خواهی شد.

به چند نکته در کریمه دقت کنیم:

اول این که مأموریت ابتدایی موسی و هارون رساندن پیام الهی به فرعون بود. خداوند سالیان متمادی موسی را تربیت کرد تا مأموریت دشوار هدایت فرعون را در درجه‌ی اول، و نجات بنی‌اسرائیل را در مرتبه‌ی بعدی بر عهده‌شان گذارد. دوم معنای آیتی از جانب خداوند است: قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ. تطبیق آیه بر معجزات به نظر درست نمی‌آید؛ چرا که اولاً موسی دارای معجزاتی بود، نه یک معجزه. ثانیاً هنوز معجزات خود را نشان نداده بود، چه بسا اصلاً فرصت ابراز معجزه‌ها را پیدا نمی‌کرد، و همان‌طور که در آیه‌ی ۴۵ آمد، فرعون بر کشتن آن‌ها شتاب می‌کرد: إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى. بنابراین باید در معنای آیه دقت کرد. به نظر حقیر مراد پیام معرفتی توحیدی است که به فرعون رساندند. در آیات بعدی شرح این پیام خواهد آمد.

سوم فراز پایانی کریمه است: السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى؛ فرعون با آن همه فجایع اگر به خداوند ایمان می‌آورد و دست از طغیان و خودپرستی می‌کشید، هدایت می‌شد، و در سلام الهی قرار می‌گرفت. اگر چنین نبود این فراز بی‌معنا بود.

إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ۴۸

به ما وحی شده است که عذاب شامل کسی است که تکذیب کند و روی گرداند.

و در مقابل اگر به این سخنان توجه نکردی، دچار عذاب الهی خواهی شد. عذاب خداوند به تکذیب‌کنندگان و کسانی که از هدایت او روی می‌گردانند تعلق خواهد گرفت. توجه کنیم که عذاب تنها برای همین انسان‌ها است. کسانی که مکذِّبند و روی گردان! یعنی نمی‌خواهند حقیقت را باور کنند. از حق و راستی بدشان می‌آید. غیر از این‌ها که نوادری در

هر عصر هستند، هیچ کس شامل عذاب الهی نیست. دائره‌ی عذاب را چنان نگستریم که جز انبیاء و اولیاء همه را شامل شود! بارها عرض شد که مهم‌ترین و پرتکرارترین آیه‌ی قرآن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ است.

آیات ۴۹ تا ۷۹:

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ ۴۹

(فرعون) گفت: پروردگار شما کیست موسی؟

این آیات داستان مواجهه‌ی موسی و هارون با فرعون است. خداوند متعال هیچ داستانی در قرآن کریم را به تفصیل داستان موسی بیان نکرده است. در علت آن می‌توان تأمل کرد.

داستان از روبه‌روشدن ابتدایی موسی با فرعون آغاز می‌شود. و بنابراین اختصار سخن موسی بیان نشده است. فرعون در پاسخ می‌گوید: آن‌که شما پروردگار خود می‌دانید کیست؟ این سخن هم پرسش است، و هم تحقیر باور موسی و هارون.

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ۵۰

موسی گفت: پروردگار ما کسی است که به هر چیز وجودش را عطا کرده، سپس او را راهبری کرده است.

موسی بی‌توجه به تحقیر فرعون خدا را معرفی می‌کند. عبارت موسی بسیار حائز اهمیت است. می‌گوید: خدای ما کسی است که خلقت هر موجودی را به او عطا کرد، و سپس او را راهبری کرد. *أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ* نیازمند دقت است. اگر نخواهیم سراغ گزاره‌های فلسفی در این باب مانند خلق از عدم و امثالهم رویم، لازم است در اعطای خلقت تفکر کنیم. تصویرسازی آیه چنین است که گویا به اشیاء خلقت اعطاء می‌شود. خب سؤال این است که یعنی اشیاء قبل از عطای خلقت بوده‌اند؟ اگر بوده‌اند چه نیازی به خلق داشتند؟ اگر نبوده‌اند چرا چنین بیان شده است؟ پاسخ ابتدایی این است که آیه نمی‌گوید شیء هست و بعد خلقت بر قامت او می‌نشیند؛ بلکه می‌گوید شیء مستند به خلقت می‌شود. بنابراین بیانگر بودن اشیاء پیش از خلق نیست. پاسخ دقیق‌تر این است که خلق به معنای افاضه‌ی وجود است. بر خلاف باور غالب که خلق را یک بار می‌دانند؛ افاضه‌ی وجود دائمی است. آن به آن است. مراد از آن به آن، زمان نیست؛ فقر دائمی

موجودات به افاضه‌ی حیات است. این فقر هیچ‌گاه از آنان جدا نمی‌شود. با این دقت مضاعف می‌توان لطافت بیانی اعطای خلقت را نیز دریافت. معنای ادقّ دیگری نیز می‌توان بیان کرد که مبتنی بر باور به وحدت وجود است، و از حوصله‌ی این نوشتار خارج است.

ثُمَّ هَدَىٰ را باید در ادامه‌ی فقره‌ی قبلی معنا کرد. باور گفته و ناگفته‌ی اکثر انسان‌ها این است که خداوند انسان‌ها را خلق کرد و با فطرت هدایتشان کرد. حال این انسان است که چه مسیری را در پیش گیرد. عرض شد که اعطای وجود دائمی است، پس هدایت هم دائمی است. هر لحظه موجود نیازمند هدایت و راهبری است. این دو با هم معنا می‌شوند: افاضه‌ی وجود و هدایت. در سوره‌ی اعلیٰ این سیر به خوبی بیان شد: الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ. بنابراین مراد از هدایت در این کریمه هدایت تکوینی است نه تشریعی.

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ۝۱

فرعون گفت: حال گذشتگان چه می‌شود؟

این کلام فرعون نیز برای استبعاد و ردّ ادعای موسی است. می‌گوید: بر فرض که ما زندگان تحت ربوبیت الهی هستیم و خوب و بدمان جزا خواهند دید، حال گذشتگان که مرده‌اند چه می‌شود؟ خوب و بد آنها چه می‌شود؟! روشن است که فرعون بیان توحیدی موسی را نفهمید. در ذهن خود اشکالی تراشید و بیانش کرد. با خود گمان کرد که اگر انسان‌ها خالق هم داشته باشند، بالاخره خواهند مرد و معدوم می‌شوند. پس تکلیف آنها چه می‌شود؟!

قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى ٥٢

موسی گفت: علم به آن‌ها نزد پروردگارم در کتابی است، پروردگار من نه اشتباه می‌کند، نه فراموش می‌کند.

موسی به شبهه‌ی فرعون چنین پاسخ می‌دهد: علم همه‌ی موجودات چه آن‌ها که در گذشته بوده‌اند، چه آن‌ها که اکنون هستند، و چه آن‌ها که خواهند آمد، همگی در کتابی که نزد خداوند است ثبت و ضبط است. علم خداوند متعال کوچک‌ترین خطایی ندارد اولاً، و فراموشی در آن راه ندارد ثانیاً.

ضَلَّ همان‌طور که در گذشته بیان گردید گم شدن در مسیر است. وقتی درباره‌ی علم آمده است به این معنی است که علم الهی با تغییراتی که در معلوم حادث می‌شود، دچار خطا و اشتباه نمی‌شود. این مهم تنها وقتی قابل فهم است که اتحاد علم، عالم و معلوم فهمیده شود. بنابراین نسیان ذیل لَا يَضِلُّ است؛ و برای تقریب به ذهن و تأکید بیان شده است. مطلب دیگر این‌که بودن علم در کتاب که در آیات بسیاری به آن اشاره شده است برای درک ذهن عامیانه‌ی ما است. چنین نیست که کتابی نزد خداوند باشد، و احوال هستی در آن گردآمده باشد.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمُ فِيهَا سُبُلًا وَ أُنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّى ٥٣

اوست که زمین را برایتان آرامش قرار داد، و برایتان در آن راه‌هایی پدید آورد، و از آسمان آبی فرستاد که با آن گیاهان گوناگونی را برآوردیم.

موسی در ادامه به توصیف برخی افعال خداوند در هستی می‌پردازد. توجّه دادن به سیر آفاق در کلام انبیاء بسیار زیاد است. پس از این‌که موسی با بیان عمیق توحیدی از سیر نفس سخن گفت، اشاره‌اش را رتبه‌ای پایین‌تر آورد، شاید که توجّه به هستی در فرعون اثرگذار باشد.

خداوند زمین را آرامش برای انسان قرار داد. همان‌طور که گهواره برای نوزاد مایه‌ی آسایش است، زمین نیز برای انسان مکان آسایش می‌باشد. هر آن‌چه نیاز دارد در زمین برای او فراهم است. انسان برای حرکت و رسیدن به مقاصدش روی زمین نیازمند راه است. خداوند می‌فرماید راه‌هایی که فکر می‌کنید خود آن‌ها را ایجاد کرده‌اید را من در زمین پدید آورده‌ام. باران را مایه‌ی حیات زمین قرار داد. به واسطه‌ی باران گیاهان گوناگونی را رویاند تا بتوانید از آن‌ها استفاده کنید.

در عبارت **أَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّى** التفات از ضمیر غائب به متکلم آمد. دلیل این التفات می‌تواند اهمیت حیات زمین و رویش گیاهان از زمین باشد. این‌که گفته شد **أَزْوَاجًا** به این جهت است که به گونه‌های متفاوت گیاهان اشاره کند. خاک، نور و آب یکسان است، اما این همه تنوع را ایجاد می‌کند.

كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى ٥٤

از این گیاهان بخورید و چهارپایانتان را بچرانید، در همه‌ی این‌ها آیاتی برای خردمندان است.

این‌ها همه برای استفاده‌ی شما ایجاد شده است. از این گیاهان تناول کنید، و چهارپایانتان را نیز از این گیاهان بهره‌مند سازید. این‌ها همه آیه و نشانه است؛ البته برای کسانی که اهل اندیشه هستند.

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ۝۵

از زمین شما را خلق کردیم، و به آن بازتان می‌گردانیم، و بار دیگر از آن شما را برون کنیم.

سخن باز به زمین برمی‌گردد. همان زمینی که گهواره‌ی شما بود. از این زمین آفریده شدید، دوباره به آن برخواید گشت، و بار دیگر از آن برون خواهید شد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَابَى ۝۶

همه‌ی آیاتمان را به فرعون نمایانیدیم، اما او تکذیب کرد و روی برگرداند.

موسی همه‌ی نشانه‌هایی که خداوند به او عطا کرده بود را به امید هدایت فرعون به او نمایاند. اما فرعون همه را تکذیب کرد، و به جهت کبرش از همه‌ی این آیات اعراض کرد. روشن است که مراد از آیات سخنان فطری است که او در محاجه با فرعون ایراد کرد. ذیل آن می‌توان معجزات را هم قرار داد.

قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ۝۷

(فرعون) گفت: پیشمان آمدی تا با سحر ما را از سرزمینمان بیرون کنی موسی؟

آیات دوباره به گفت و گوی موسی با فرعون می‌پردازد. فرعون بی‌توجه به کلام موسی درباره‌ی خداوند گفت: قصد تو این است که ما را از سرزمینمان بیرون کنی! آنچه آیه و معجزه می‌خوانی در واقع سحری است برای رسیدن به هدف. فرعون توجهی به سخنان موسی نکرد. با توجه به خوابی که در گذشته دیده بود، و پیش‌بینی کاهنان، گمان کرد که

موسی همان طفلی است که ستون‌های حکمرانیش را متزلزل خواهد کرد. به همین جهت از جایگاه خود بیمناک شد، و نتوانست کلام موسی را بشنود. برای همین پاسخی که به موسی داد ارتباطی به کلام فطری موسی ندارد.

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ فَأَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى ٥٨

ما نیز سحری مانند آن می‌آوریم، میانمان زمانی تعیین کن، که هیچ‌کدام از آن تخلف نکنیم، در مکانی که برای هر دو یکسان باشد.

حال که می‌خواهی با سحر ما را مرعوب خود سازی، ما هم به مقابله با تو خواهیم پرداخت. ما نیز مانند تو از سحر استفاده خواهیم کرد. زمان و مکانی را معلوم کن تا هر دو به آن وفا کنیم. مکانی را انتخاب کن که برای هر دوی ما یکسان باشد. یعنی به نفع هیچ‌کداممان نباشد.

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى ٥٩

(موسی) گفت: وعده‌ی ما روز زینت، مردم نیز در وسطِ روز جمع شوند.

موسی در پاسخ فرعون گفت: قرار ما روز زینت باشد. مراد از روز زینت احتمالاً روزی است که مصریان آن را عید خود می‌دانستند و در آن خود را آراسته می‌کردند. مهم این است که روز زینت میانشان معهود و معلوم بوده است. موسی در ادامه از فرعون خواست که مردم نیز در آن روز حاضر باشند. و زمانش را نیز ظهر یا پیش از ظهر اعلام کرد. ضحی زمانی است که نور خورشید به طور کامل در آسمان گسترده می‌شود.

فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ ٦٠

فرعون برگشت، همی نیرنگش را به کار بست، آن گاه به وعده گاه آمد.

پس از گفت و گوی آن ها فرعون مجلس را ترک کرد، تا خود را برای روز میعاد آماده کند. همی عزمش را جزم کرد تا بتواند از پسِ موسی بر آید. پس از این که آماده شد در روز موعود حاضر گردید.

قَالَ لَهُمُ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهَ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُم بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ ٦١

موسی به آن ها گفت: وای بر شما! بر خداوند دروغ مبنید، که با عذابی هلاک خواهید شد، و هر کس دروغ ببندد نومید می شود.

در روز میعاد موسی خطاب به فرعون، نزدیکانش و ساحران گفت: وای بر شما، بر خدا دروغ مبنید! نتیجه ی باورهایتان عذاب او خواهد بود. آن ها به خداوند واحد معتقد نبودند، و آیه هایی که موسی برایشان آورده بود را سحر دانستند. قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ: نتیجه ی دروغ هیچ گاه رستگاری نیست. شاید به واسطه ی دروغ از مهلکه ای رها شود، امّا نهایتش رسوایی و ناامیدی است.

فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَىٰ ٦٢

با هم مشورت کردند، و رازشان را مخفی کردند.

ترجمه کردیم: ساحران با هم مشورت کردند. حال در شرح باید تکمله ای اضافه کنیم. دلیل این که سخن گفتن آن ها با هم به تنازع تعبیر شد این است که سخنان و اندرزهای حضرت موسی باعث شد در جان عده ای از آن ها تردید ایجاد

شود. بنابراین آن‌ها صرفاً در باب نحوه‌ی به کار بردن سحرشان مشورت نکردند، بلکه بینشان اختلاف افتاد، و با هم درباره‌ی صحّت ادعای موسی بحث کردند. این اولین لرزشی بود که به جان سحره افتاد. آن‌ها سخنانشان را چنان رازی نگه داشته، و نگذاشتند کسی از آن مطلع شود. احتمال دیگری که در این آیه می‌توان مطرح کرد، تنازع میان فرعون و ایادیش است. این احتمال را آیه‌ی بعدی تأیید می‌کند.

قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلٰى ۖ ۶۳

گفتند: این دو ساحرانی هستند که می‌خواهند شما را از سرزمیتان با سحرشان بیرون کنند، و راه و روش مثال‌زدنی‌تان را از میان ببرند.

گوینده‌ی این سخن فرعون و نزدیکانش هستند. برای تحریک و تهییج دوباره‌ی ساحران و حاضران، موسی و هارون را کسانی معرفی کردند که می‌خواهند مردم را از سرزمین مصر بیرون کنند. تعریفی هم از مردم مصر کردند تا بیشتر تحریکشان کنند: يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلٰى؛ روش زندگی شما منحصر به فرد است، و دیگر سرزمین‌ها هرگز مانند شما نیستند. موسی و هارون می‌خواهند جلوی این راه و رسم مثال‌زدنی را بگیرند. روش فرعون برای تحریکشان بسیار هوشمندانه بود. به‌هم‌خوردن روال عادی زندگی برای اکثر انسان‌ها بسیار دشوار است. فرعون از این طریق می‌خواست بنی‌اسرائیل را از ایمان آوردن به موسی بترساند.

فَاجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اثْنُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى ٦٤

حال همه‌ی تدبیرتان را به کار گیرید، و در یک صف به میدان آیید؛ آن‌که امروز برتری یابد پیروز نهایی است.

تهییج پایانی فرعون و ایادیش این آیه است. خطاب به ساحران گفتند: همه‌ی تدبیر و سحرتان را به کار بندید، و با هم متحد به میدان آیید. امروز روز بسیار مهمی است؛ چرا که هر کدامتان در این منازعه پیروز شوید، پیروز نهایی خواهد بود.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى ٦٥

گفتند: موسی تو ابتدا می‌افکنی یا ما اول شروع کنیم؟

سپس منازعه‌ی میان سحره و فرعون آغاز گردید. ساحران خطاب به موسی از او پرسیدند: تو ابتدا سحر را نشان می‌دهی یا ما آغاز کنیم؟

قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبالُهُمْ وَعَصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى ٦٦

موسی گفت: شما آغاز کنید؛ ناگاه به خاطر سحرشان چنان به نظر موسی آمد، که ریسمان‌ها و عصایشان با شتاب حرکت می‌کنند.

موسی گفت: شما ابتدا سحرتان را نشان دهید. آن‌ها هر چه آماده کرده بودند را افکندند. ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌هایشان را بر زمین انداختند، با سحرشان کاری کردند که اداواتشان در نظر مخاطبین جان‌دار نمود و شروع به حرکت کرد.

فرمود: **يُخَيِّلُ إِلَيْهِ** ضمیر به موسی برمی گردد. از این جهت که نزاع میان ساحران و موسی بود، تأثیر سحرشان بر موسی بیان گردید. روشن است که سحر ساحران همه را تحت تأثیر قرار داد. اما داستان موسی است و مابقی همه سیاهی لشکر این داستانند.

دو نکته عرض کنیم: اول این که برخلاف نظر عدّه‌ای که آیه ی ۶۵ را ادب ساحران می‌دانند، و تغییر ایشان را به این ادب برمی‌گردانند، از کریمه چنین بر نمی‌آید. ممکن است از روی ادب بوده باشد، اما ممکن هم هست مکالمه‌ای عادی برای آغاز باشد. بنابراین دلیل تغییر ماهوی ساحران را باید در جایی دیگر جست.

دوم سحر ساحران حقیقی بود. همان‌طور که در آیه‌ی بعد خواهد آمد. مخاطبین در آن روز از ابلهان نبودند که شعبده را تشخیص ندهند. باید دانست که سحر در میان بنی اسرائیل خصوصاً در آن زمان رواج بسیار داشت.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ۶۷

موسی در جانش ترسی احساس کرد.

وجس:

مقایس: تدلّ علی احساس بشیء و تسمّع له.

التحقیق: هو احساس خفی فی القلب.

موسی احساس ترس کرد. احساسی که ناگاه وجودش را گرفت. وجس حسّ خفیف و پنهانی است. این کریمه نشان می‌دهد که کار آن‌ها سحر بوده است نه صرفاً شعبده‌ای ساده. و نشان می‌دهد که موسی در مسیر تربیت الهی است، و تصوّر ما از انبیاء تا چه اندازه نادرست است. انبیاء نیز می‌ترسند، اما پس از ترس است که به دامان خدا برمی‌گردند. خداوند با بیان حالات گوناگون موسی نمی‌خواهد او را خراب کند! بلکه می‌خواهد داستان همه‌ی ما را تعریف کند. انسان حالاتش گوناگون است، گاه چنان محکم است که ذره‌ای ترس در وجودش نیست، و گاه از مسأله‌ای به ظاهر

کوچک می‌ترسد. روبه‌روشدن با واقعیت خود در راه خدا بسیار حائز اهمیت است. سالک باید بداند که هر لحظه حالش تغییر می‌کند. و این تغییرات را خوب و بد نداند. فقط تلاش کند در هر حال و آنی خدا را بیابد.

قُلْنَا لَا تَخَفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ٦٨

گفتیم: نترس که تو حتماً برتری.

موسی ندایی دریافت. شنید که گفته شد: موسی نترس! ندا مساوق با نتیجه است. یعنی به محض دریافت ندای الهی، ترس از وجودش رخت برپست. و دریافت که در این نزاع پیروز خواهد شد.

و أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ٦٩

حال آن‌چه در دست راست داری بینداز، تا هر آن‌چه ساخته‌اند را ببلعد؛ آن‌چه ساخته‌اند نیرنگ ساحر است؛ ساحر هر جا رود رستگار نمی‌شود.

ندا آمد که حالا وقتش است. چوب‌دستیت که در دست راست هست را بینداز. خواهی دید که همه‌ی سحرشان را می‌بلعد. هر آن‌چه ساحران به میدان آوردند تنها کید و نیرنگ است. وقتی هدف ساحران اغوای مخاطب و رسیدن به تمتعات دنیوی است روشن است که هیچ‌گاه رستگار نخواهد بود. انتهای کریمه حکمی کلی است: لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى. ساحر نمی‌تواند نیت خیری داشته باشد. برای همین هر حالی که باشد رستگار نخواهد شد.

فَأُلْفِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى ۝ ۷۰

ساحران به سجده افتادند و گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.

پس از این که ساحران عمل موسی را دیدند، دریافتند جنس کار او سحر نیست. او از قماش خودشان نیست. بلافاصله به سجده افتادند و ایمان آوردند. بیانشان قابل توجه است: آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى؛ آنان شناختی از خداوند نداشتند، برای همین گفتند ما به خدای موسی و هارون ایمان می آوریم.

به نکاتی توجه کنیم:

اول ممکن است مراد از سجده، حالِ خشیت و خشوعِ قلب باشد. همین طور که ممکن است واقعاً به سجده افتاده باشند. دوم فعل موسی در دیدگان همه بود، اما در واقع سه گروه مخاطب داشت. خاصیت اعجاز این است. گروه اول بنی اسرائیل بودند، گروه دوم فرعونیان، و گروه سوم ساحران. در هر کدام از این ها تأثیر متفاوتی داشت. ساحران سحر و فنون آن را می شناختند. بزرگترین ساحران مصر بودند. فهمیدند که کار موسی آموختنی نیست. انسان هر چه قدر هم در سحر پیش رود، کار او را نمی تواند بکند. پس فهمیدند که آنچه اتفاق افتاد کار بشر نیست. شاید مهم ترین دلیل تغییر ماهوی آن ها همین باشد. معلوم است که دیگران چنین دریافتی را از اعجاز موسی نداشتند. در نهایت موسی را قوی تر از ساحران دیدند؛ همان طور که در آیه ی بعد فرعون گفت.

سوم عبارت زیبای ساحران است: آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى؛ آن ها هیچ از خدا نمی دانستند، فقط فهمیدند که موسی باور به وجودی عالی دارد، گفتند ما به همان ایمان داریم!

چهارم نکته ای بلاغی است. آمدن هارون در کریمه پیش از موسی، نکته ی معنایی ندارد. بلکه به جهت آهنگ کلام و مسجع بودن سوره ی طه است. اگر موسی و هارون گفته می شد نوای سوره بر هم می خورد.

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي أَنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى ٧١

فرعون گفت: پیش از این که به شما اجازه دهم او را باور کردید؟! حتماً او بزرگ شما است که به شما سحر آموخته است؛ بی گمان دست‌ها و پاهایتان را به جهت مخالف قطع می‌کنم؛ و حتماً بر تنه‌های نخل دارتان خواهم زد؛ آن‌گاه می‌فهمید کدامین ما عذابش سخت‌تر و ماندگارتر است.

فرعون که همه‌ی تلاش‌هایش را برباد رفته می‌دید، از کوره در رفت. او خود را بزرگ همه‌ی مردم مصر می‌دانست، و حتی جایگاه الوهیت هم برای خود قائل بود. برای همین با شدیدترین ادبیات ممکن آن‌ها را تهدید کرد. به آن‌ها گفت: پیش از این که من به شما اجازه دهم به موسی ایمان آوردید؟! شما شاگردان او هستید! و او بزرگ شما است. در غیر این صورت چگونه ممکن است به این سرعت او را باور کنید؟ اگر دست نکشید شما را به سخت‌ترین وجه خواهم کشت. ابتدا دست و پایتان را در جهت مخالف قطع می‌کنم، و بعد بر تنه‌ی درخت خرما به صلیب می‌کشانم. آن وقت خواهید فهمید که قدرت و مجازات کی شدیدتر است!

معلوم است که فرعون از مسیر تعقل خارج شده است. خودش این بساط را پهن کرده بود، و خود در همین دام گرفتار شده بود. دیگر نه می‌توانست موسی و هارون را بکشد، و نه می‌توانست حقایق حرفش را اثبات کند. پس از روی خشم اول تهمتی ناروا زد که معلوم بود هیچ کس آن را باور نمی‌کند. موسی سال‌ها بود در شهر نبود، و اصلاً ساحران را پیش از آن ندیده بود، به علاوه که این بزم پیشنهاد خود فرعون بود. پس این که گفت: إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ؛ بطلانش در خود برهان بود. ثانیاً به تهدید و ارعاب پرداخت. اگر با تهدید او ساحران از باورشان دست هم می‌کشیدند، تأثیر آن روز در بنی اسرائیل باقی می‌ماند. البته که باور عمیق ساحران کار فرعون را یک‌سره کرد.

قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ٧٢

ساحران گفتند: هرگز تو را بر دلایل روشن و آن که ما را آفرید ترجیح نمی‌دهیم؛ هر چه می‌خواهی بکن، چرا که تو تنها در این زندگی دنیوی می‌توانی کاری انجام دهی.

پاسخ ساحران که به انحاء مختلف در قرآن بیان شده است بسیار قابل تأمل است. ساحران در یک لحظه از تمامی باورهای پیشینشان دست کشیدند و به حقیقت روی آوردند. آن‌ها می‌دانستند فرعون صاحب قدرت و مکت است، و حال که آبرویش در معرض خطر است هر آن چه بگوید را خواهد کرد؛ اما ایمان چنان در جانشان رسوخ کرده بود که دیگر ترسی در جانشان وجود نداشت.

با حالی عجیب که ما قادر بر درک آن نیستیم گفتند: ما هیچ‌گاه تو را بر خداوندی که به ما هستی بخشید و دلایل روشنی برایمان آورد ترجیح نخواهیم داد. هر چه در توان داری بکن! تو در نهایت می‌توانی جانمان را بگیری، تو احاطه‌ای بر ما نداری. آن چه در اراده‌ی تو است فقط در همین دنیا است. پس از آن کاری از تو بر نمی‌آید. در سوره‌ی اعراف پاسخ با شکوه ساحران با عبارتی دیگر بیان گردید: قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (آیه‌ی ۵۰). شرح این کریمه در سوره‌ی اعراف بیان گردید.

مرحوم علامه در تفسیر شریف المیزان عبارات بسیار خوبی دارند، کلام را نقل کرده و سپس ترجمه‌ی آن را از ترجمه‌ای که بر تفسیر المیزان شده است بیان می‌نماییم.

كلام بليغ في منظوقه بالغ في مفهومه بعيد في معناه رفيع في منزلته يغلي و يغور علما و حكمة فهؤلاء قوم كانوا قبل ساعة و قد ملأت هيبة فرعون و أبهته قلوبهم و أذلت زينات الدنيا و زخارفها التي عنده- و ليست إلا أكاذيب خيال و أباطيل وهم- نفوسهم يسمونه ربا أعلى و يقولون حينما ألقوا حبالهم و عصيهم: «بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ» فما لبثوا أن ظهرت لهم آيات الحق فبهرت أبصارهم فطاحت عند ذلك ما كانوا يرون لفرعون من عزة و سلطان و لما عنده من زينة الدنيا و زخرفها من قدر

و منزلة و غشيت قلوبهم فأزالت منها رذيلة الجبن و الملق و اتباع الهوى و التوله إلى سراب زينة الحياة الدنيا و مكنت فيها التعلق بالحق و الدخول تحت ولاية الله و الاعتزاز بعزته فلا يريدون إلا ما أراد الله و لا يرجون إلا الله و لا يخافون إلا الله عز اسمه.

این آیه شریفه کلامی است که در لفظ بلیغ و در مفهوم وزین و در معنا بعید و در منزلت رفیع است، کلامی است که علم و حکمت از آن می جوشد و فوران می کند، آری وضع مردمی را حکایت می کند که تا یک ساعت قبل دل های آکنده از هیبت و ابهت فرعون داشتند، و نفوس خود را از زینت و زخارف دنیوی که با او بود- و جز خیال های کاذب و موهوماتی باطل نبود- خیره و پست نموده و او را رب اعلی می پنداشتند، و به او سوگند می خوردند، هم چنان که هنگام انداختن طنابها و چویدستی ها گفتند: "بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ" و بعد از یک ساعت که حق برایشان روشن گشت، دیدگان شان باز گردید ناگهان آنچه از فرعون در دل داشتند، و آن عزت و سلطنت و آن زینت و زخرفی که برایش قائل بودند یک باره فراموش گشت، ایمان به خدا در عرض یک ساعت آن چنان تحولی در دلها به وجود آورد که رذیله ی ترس و تملق پیروی هوی و شیفتگی در برابر سراب زینت زندگی دنیا را بکلی نابود کرده، در همین مدت کوتاه عشق به حق و قدم نهادن در تحت ولایت خدا، و اعتزاز به عزت او را جایگزین آن رذایل نمود، دیگر جز آنچه خدا اراده کند اراده ای ندارند و دیگر جز از خدا امیدی نداشته و جز از او نمی ترسند.

إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ۚ ۷۳

ما به پروردگارمان ایمان آوردیم، تا اشتباهاتمان و سحری که تو ما را بدان مجبور کردی بپوشاند، خدا است که بهتر و باقی است.

در ادامه ساحران گفتند: ایمان به خداوندی که مربی ما است در جانمان رسوخ کرده است. امید داریم که خداوند بدی‌هایمان را بپوشاند. و همچنین سحری که بر علیه موسی به تحریک و اجبار تو به کار بردیم را ببخشد. آری خدا است که همواره باقی است، و همه‌ی خیرات از او است.

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا ۚ ۷۴

کسی که مجرم نزد پروردگارش رود، جهنم برای او است، که در آن نه می‌میرد و نه زندگی می‌کند.

این سه آیه سرانجام مؤمن و کافر را روشن می‌نماید. می‌فرماید هر کس تا مرگش ایمان نیاورد و مجرم بماند، سرانجامش جهنم است. حال او در جهنم چنین است که نه می‌میرد و نه به معنای حقیقی زندگی می‌کند. این سخت‌ترین حالتی است که انسان در آن گرفتار می‌شود. گاهی مرگ نجات است، اما جهنم حالی است که مرگ پایانش نیست. تا ابد در حال ضیق و گرفتاری ماندن بسیار صعب است.

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ ٧٥

و کسی که با ایمان نزد او حاضر شود، در حالی که اعمالش صالح است، بی‌گمان جایگاهی والا خواهد داشت.

در مقابل هر کس که اهل ایمان، و اعمالش صالح باشد، جایگاه بسیار والایی خواهد داشت. مقاماتی نصیبش خواهد شد که در تصوّرش هم نمی‌آمد.

جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى ٧٦

بوستان‌هایی جاودان که نهرها در آن جاری است، جاودانه درآیند، این جزای کسی است که خودسازی کند.

برای مثال یک نمونه بیان می‌شود: باغ‌هایی بکر و جاودان که رودها در آن روان است. اهل ایمان جاودانه در آن خواهند بود. این جزای کسانی است که تزکیه کردند. خود را از قیود ملک و مُلک رهانیدند. مشغول رفع عیوب خود شدند، و به آراستن درون پرداختند. یاد خداوند را هر لحظه تمرین کردند. ظرف که با یاد پاک شد، به اندیشه در خویش مشغول شدند. خدا را یافتند و در نهایت خود را فراموش کردند. همه‌ی این جملات و بسیار دیگر که گفته نشد معنای مَنْ تَزَكَّى است.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تَخْشَى ٧٧

به موسی وحی کردیم که بندگانم را شبانه راهی کن، برایشان در دریا راهی خشک باز کن، نه از دست‌یابی فرعون بترسی و نه بیم‌ناک باشی.

خداوند متعال داستان موسی را پیش می‌برد. می‌فرماید که به موسی وحی کردیم تا بندگان ما را از مصر حرکت دهد. شبانه این کار را انجام دهد تا توجّه فرعونیان جلب نشود. می‌فرماید آنان را به سمت رود نیل راهی کن. در میان رود راهی مانند خشکی برای عبور بنی‌اسرائیل باز کن. در این حین از فرعونیان ترس و بیم به دل راه نخواهی داد. عبارت لَا تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تَخْشَى نشان‌دهنده‌ی قوّت ایمانی موسی است. پیش از این گاه می‌ترسید و بیم‌ناک می‌شد، اما خداوند در این آیه به او بشارت داده است که دیگر نه می‌ترسی و نه بیم‌ناک می‌شوی. تربیت الهی این چنین است.

فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ٧٨

فرعون با سپاهیان‌ش تعقیب‌شان کرد، امواج دریا آن‌ها را غرق کرد.

فرعون به محض این‌که فهمید بنی‌اسرائیل حرکت کرده‌اند، به تعقیب آن‌ها پرداخت. در آستانه‌ی رود نیل به آن‌ها رسید. دید که موسی و بنی‌اسرائیل در حال عبور از خشکی میان رود هستند. با خود گمان کرد که او و سپاهیان‌ش نیز می‌توانند نیل را طی کنند. اما به محض این‌که بنی‌اسرائیل از نیل خارج شدند و فرعونیان داخل شدند، آب جریان پیدا کرد و همه را غرق کرد.

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ ٧٩

فرعون قومش را گمراه کرد و به راه درست نیاورد.

فرعون تابعین خودش را به گمراهی کشاند، و نتوانست آنها را در مسیر درست هدایت و راهبری کند. بار تربیت قوم، بر عهده‌ی بزرگ آنها است. این مسئولیتی سخت و جدی است. اگر کسی ظرفیت و ایمان چنین مسئولیتی را ندارد، باید کار را به اهلش بسپارد. مگر نه هم خود را هلاک خواهد کرد، و هم مردمش را. داستان فرعون نیز همین‌طور بود. آن‌قدر تکبر داشت که نمی‌توانست صلاح مردمش را ببیند؛ تنها خود را می‌دید. نهایت کارش هلاکت خود و تابعینش بود.

آیات ۸۰ تا ۹۸:

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُم جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ ۚ ۸۰

بنی اسرائیل، شما را از دشمنانتان نجات دادیم؛ و در کوه طور که مبارک است سکنی دادیم، و برایتان ترنجبین و بلدرچین فرستادیم.

این آیات بیانِ ادامه‌ی نعمت‌هایی است که خداوند متعال به بنی‌اسرائیل عطا کرد. می‌فرماید شما را از شرّ و کید دشمنانتان نجات دادیم. و در جوارِ کوه طور که مبارک است در امن و آسایش قرار دادیم. مراد از الطُّورِ الْأَيْمَنِ به زعم حقیر مبارک است. عده‌ای مراد از الْأَيْمَنِ را سمت راست دانسته‌اند؛ اما معنایی که عرض کردیم با سیاق آیه سازگارتر است. به علاوه مطابق معنای اصلی واژه نیز می‌باشد.

برای شما خوردنی‌هایی مانند مَنّ و سلوی نیز فرستادیم. در آیه‌ی ۱۶۰ سوره‌ی اعراف درباب مَنّ و سلوی چند خطّی نگاشتیم که مجدّد ذکر می‌کنیم: وَقَطَّعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمًّا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ در معنای مَنّ و سلوی گمانه‌های مختلفی بیان شده است؛ مانند شیرهی انگور و نوعی پرندۀ مانند بلدرچین. تحقیق در این تطبیق‌ها بیهوده است؛ چرا که فایده‌ای برای مخاطب ندارد. مهمّ این است که خداوند متعال دو مائده از آسمان برای آن‌ها فرستاد. ممکن است این مائده‌ها الان اصلاً موجود نباشد تا بخواهیم تطبیقی برای آن پیدا کنیم.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ ۝۸۱

از پاکیزه‌هایی که روزیتان کردیم بخورید و زیاده‌روی نکنید، که غضبم به شما می‌رسد، و هر که دچار غضبم شود هلاک می‌شود.

از نعمت‌هایی که برایتان فراهم شده است استفاده کنید. لَا تَطْغَوْا فِيهِ: مراد این است که زیاده‌روی نکنید، و به اندازه‌ی نیازتان استفاده کنید، حرص و شح نداشته باشید. اگر چنین کردید يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي؛ غضب من شامل شما خواهد شد. معلوم است اگر کسی شامل غضبم شود قطعاً هلاک خواهد شد.

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ ۝۸۲

من برای کسی که توبه کند، ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، و به راه آید، بسیار آمرزنده‌ام.

در مقابل خداوند متعال برای کسانی که توبه کنند، ایمان آورند، و عمل صالح انجام دهند پوشاننده است. در گذشته عرض کردیم که بخشش و آمرزندگی یکی از ظهورات غفار بودن است. بنابراین معنا کردن غفر به بخشش تخصیص زدن معنای آن است.

ثُمَّ اهْتَدَى دارای لطافتی است. کسی که از باورها و اعمال پیشینش برگردد، و خود را به ایمان حقیقی آراسته گرداند، در مسیر هدایت الهی قرار گرفته است. آنچه ما ایمان می‌پنداریم با ایمان حقیقی که مرضی خداوند است فاصله‌ی بسیار دارد. آمدن ثَمَّ در آیه می‌تواند به این جهت باشد که مسیر توبه و ایمان مستمر است. چنین نیست که از باورهای گذشته توبه کنیم و کار تمام باشد. هر لحظه انسان در مسیر هدایت و ضلالت است. اگر متوجه خدا است در مسیر هدایت، و اگر غافل است در مسیر ضلالت است. سلوک همه‌ی عمر انسان را شامل می‌شود. دَقَّتْ بفرمایید که در عین ایجاز بسیار عمیق است.

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى ۸۳

چه چیز تو را واداشت موسی تا از قومت (جدا شدی و) پیش افتادی؟

بخش دیگری از داستان موسی در این آیات بیان می‌گردد. ظاهراً همان‌طور که مرحوم علامه در المیزان بیان کردند این آیات اشاره به بردن ۷۰ نفر از بنی اسرائیل به کوه طور دارد. به این جهت که در ادامه معلوم می‌شود که بنی اسرائیل پس از رفتن موسی گمراه شدند، بنابراین بنی اسرائیل همراه موسی در رفتن به طور همراه او نبوده‌اند. پس مراد از قوم در این کریمه باید همان ۷۰ نفر باشد.

مراد از این‌که به موسی گفته شد مَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ، این است که او در مسیر رفتن به طور از قومش پیش افتاده بود، و به سمت طور سرعت گرفته بود.

قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى ۸۴

گفت: آن‌ها در پی من هستند، به سویت شتافتم تا از من راضی باشی.

موسی در پاسخ گفت: اینان که در پی‌ام هستند قومم می‌باشند. دلیل این‌که سرعت گرفتم و از آن‌ها پیش افتادم این است که می‌خواستم زودتر به وعده‌گاه ملاقات با تو برسم. در قلبم شوق رسیدن به طور باعث شد شتابان به سویت رهسپار باشم. این‌ها همه برای این بود که تو از من خشنود باشی.

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ٨٥

فرمود: در نبودت قومت را آزمودیم، سامری آن‌ها را گمراه کرد.

از این جا داستان سامری بیان می‌شود. خداوند به موسی می‌فرماید در آن زمان که میان قومت نبودی آن‌ها را آزمودیم. امتحان آن‌ها سامری بود. سامری آن‌ها را فریفت و گمراه کرد. این داستان از اتفاقات مشهور تاریخ حضرت موسی است که در تورات نیز آمده است. ظاهراً سامری باید از سحر آگاه بوده باشد. کاری که او کرد مجسمه‌سازی عادی نبود که از هر کسی بریاید. شرح فعل او در آیات بعد بیان خواهد شد. او از نبودن موسی و علاقه‌ی بنی‌اسرائیل به معبودی قابل رؤیت استفاده کرد و آن‌ها را فریفت.

فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفُتِلَّ عَلَىٰكُمْ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي ٨٦

موسی در حالی که خشمگین و اندوهناک بود به سوی قومش بازگشت؛ گفت: قوم من! مگر پروردگارتان وعده‌ای نیک به شما نداده بود؟ نبودن من برای شما دراز آمد؟! یا می‌خواستید غضب پروردگارتان شما را در برگیرد که از وعده‌ام تخلف کردید؟

هنگامی که موسی با ندای الهی از فعل سامری و بنی‌اسرائیل آگاه شد، به سوی آن‌ها روانه شد، در حالی که خشمگین و غمگین بود. خطاب به آن‌ها گفت: خداوند به شما وعده‌ی شایسته‌ای داده بود. تورات را به شما وعده کرده بود. شما را غرق نعمات خود ساخته بود. از شرّ فرعون و ظلم او نجاتتان داد. شما را چه شد که در نبودن من دوباره به بت روی آوردید؟! نبودن من برای شما طولانی شد که خسته شدید و دوباره یادِ ایام گذشته افتادید! یا می‌خواستید مشمول غضب پروردگارتان شوید؟ من با شما وعده‌ای کردم، و شما خلف وعده کردید.

قَالُوا مَا أَحْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمُلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ ۝ ۸۷

گفتند: ما از وعده‌ی تو به اختیار خود تخلف نکردیم، بار زیورهای فرعونیان بر دشمنان سنگینی می‌کرد! پس آن‌ها را افکندیم (بار خود را با ذوب کردنشان سبک کردیم)؛ این‌ها القائنات سامری بود!

بنی اسرائیل در پاسخ موسی گفتند: ما می‌خواستیم که بر سرعهدمان باشیم، نافرمانی ما به اختیار خودمان نبود! مراد از مَلِكِنَا به احتمال زیاد همین است که معنا کردیم. یعنی خلف وعده در اراده‌ی ما نبود. مالک اراده‌مان نبودیم! آنچه ما را مجبور کرد زر و زیورهایی بود که از قوم فرعون با ما مانده بود. احتمالات دیگری هم در این فقره می‌توان داد، اما به نظر می‌رسد معنایی که شد محتمل‌تر باشد. مرادشان این بود که این همه طلا بر دشمنان سنگینی می‌کرد و باید با آن‌ها کاری می‌کردیم. این بار را با سپردن آن‌ها به سامری بر زمین گذاشتیم. دلیل دیگری که این نافرمانی در اختیار ما نبود القائنات سامری بود. او دست بر نقطه‌ی تاریک ما گذاشت و ما را از همان نقطه فریفت. روشن است که بنی اسرائیل مسئولیت فعلشان را نپذیرفتند و خود را مجبور در این کار دیدند. عامل اجبار را شکوه طلا و القاء سامری پنداشتند.

برادر بزرگوار آقای نیک‌اقبالی در شرح این آیه جملات قابل تأملی درباره‌ی تطبیق سامری‌های این روزگار دارند. عبارات او بسیار بر دل نشست، به همین جهت تصویر این بخش را ضمیمه خواهم کرد.

سامری نمادِ سحر و فریبِ طریقتی است و نشان میدهد که عارف‌نماها میتوانند کراماتی از عجائب هستی بدزدند و بنام خویش به مردم نشان دهند و با آن معرکه بگیرند و مردم را دور خود جمع کنند. سامری استادانمای کرامت‌دزدی است که مؤمنان خداجو را می‌فریبد و مال و دین ایشان را میدزدد تا خدایی ملموس و نزدیک نشان‌شان دهد.

حقیر، ده‌ها سامری بچشم خویش دیده‌ام و طرفه آنکه حواسشان نبود که با دین و دنیای مریدان چه کرده‌اند و ناخواسته رخت سامری پوشیده‌اند و کراماتشان دزدی است و از ریاضت نفسانی نشأت گرفته یا جای پای صاحبِ نفسی است که رندانه دزدیده و در توبره کرده‌اند.

هرکس دنیای شما را طلب کرد، و وعده سلوک داد، سامری است. هرکس شمه‌ای از کرامات علمی و قدرتی رو کرد و آنرا دلیل حَقانیت خویش گرفت، سامری است. هرکس از غیبت حجت خدا استفاده کرد و برای خود دگان ارشاد براه انداخت و برای خلق نسخه پیچید، سامری است. هرکس هارون موسی، یعنی فقیه بی‌هوی و مطیع امر مولا را که حجت او در غیبت است و مردم باید به او رجوع کنند، خانه‌نشین کرد و خودش به اسم طریقت و بی‌اطلاع از شریعت، مسندنشین هدایت گشت، سامری است.

در قصه موسی سه شخصیت محوری، رهن‌هدایت‌اند: یکی فرعون، دوم قارون، سوم سامری.

فرعون مستبد زورمندی است که در برابر دین ایستاده و به قلع و قمع مؤمنین کمر بسته. قارون ثروتمند متدینی است که مال را بر دین ترجیح میدهد و کم‌کم از دین دست می‌شوید و گمان میکند چون مال دارد، محبوب خدا هم هست. پس در برابر پیامبر خدا قد علم میکند و با مالش فتنه براه می‌اندازد.

سامری مدعی عرفان و ریاست دینی بر مردم است. او مال مردم را میدزدد و صرف تشکیلات خود میکند و مردم را به اطاعت از خود فرامیخواند. سامری نماد دین کاذب است برای تشنگان واقعی معنویت.

سفله‌گانِ قدرت‌پرست جذب دستگاه فرعون‌های زمان میشوند و گدایان پول‌پرست جذب بارگاه قارون‌های زمانه و مریدانِ کرامت‌پرست جذب آستان سامری‌های دوران. اطرافیان فرعون و قارون لااقل به سهمی از قدرت یا طُغاری از ثروت میرسند، اما بیچاره مریدان سامری، دنیایشان را هم باید به تشکیلات سامری پیش‌کش کنند و سپس به‌پای بتی که ساخته سجده نمایند.

خوب است دقت کنیم که سامری از مؤمنان به موسی بود. پیشینه‌های مختلفی از او در تاریخ نقل شده است، اما آنچه مهم است این است که او مؤمن به موسی بود و همراه او شد. اجباری در این نبود که مصر را ترک کند و با موسی روانه شود. دیگر این که گرچه موسی در میان قوم نبود، اما هارون در میان بنی اسرائیل بود. امثال سامری از اقبال مردم می‌توانند بهره ببرند. هنگامی که مردم به امثال هارون بی‌توجه شوند، سامری‌ها جولان خواهند داد. نیفتادن در دام سامری‌ها کار آسانی نیست. وقتی انسان از حقیقت تهی باشد و از اهل حقیقت هم روی گرداند، مزرعه‌ی القاء سامری‌ها خواهد بود. آن‌ها در تمامی اعصار و در میان همه‌ی اقوام حضور دارند. و از هر فرصتی برای افزودن عده و عده‌ی خود استفاده خواهند کرد.

فَأُخْرِجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ۝ ۸۸

آن‌گاه گوساله‌ای برایشان برون ساخت، پیکر بی‌جانی که صدای گوساله می‌داد. پس گفتند: این همان اله شما و موسی است که فراموش کرده است!

سامری طبق نقل‌های تاریخی طلاهای بنی اسرائیل را در کوره‌ای ذوب کرد، و برای این که آن‌ها به او اطمینان یابند ابتدا طلای خود را در کوره انداخت. با طلای مذاب گوساله‌ای به‌سان مجسمه ساخت. عرض شد که او به احتمال زیاد از سحر آگاه بوده است. او توانست از این گوساله صدایی شبیه ناله‌ی حزین گوساله در جدایی مادرش خارج کند. دقت کنیم که این گوساله زنده نشد، چنان که برخی گفته‌اند. چرا که اولاً در آیه آمد: عِجْلاً جَسَداً؛ او بی‌جان بود. ثانیاً با سحر نمی‌توان شیئی را روح بخشید؛ این معجزه است و از ساحران برنمی‌آید. صدایی که از گوساله خارج می‌شد صرفاً عبور باد از بدن مجسمه نبود. بنی اسرائیل احمق نبودند که صدای باد را تشخیص ندهند، و آن را با صدای گوساله اشتباه بگیرند. بنابراین صدا را به واسطه‌ی سحر ایجاد کرد.

بنی اسرائیل که نسبت به ساخته‌ی سامری اعجاب پیدا کردند، او از فرصت استفاده کرد و گفت: هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَتَسِيْ؛ این همان خدای موسی و شما است، فقط شما از آن غافل بودید و فراموش کرده بودید. از جهل آن‌ها بهره جست و ساخته‌ی خودش را خدای موسی معرفی کرد.

در سراسر این داستان از حال هارون و سکوت الهی او غافل نشویم.

أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ۝ ۸۹

نمی‌بینند که پاسخی به ایشان نمی‌دهد؟! و اختیار هیچ زیان و سودی را برایشان ندارد؟

گرایش بنی اسرائیل به گوساله بسیار عجیب است. نشان می‌دهد که در نهادشان علاقه به پرستش محسوسات وجود داشت، و آن قدر ریشه دوانده بود که تربیت موسی و هارون نیز نهادشان را پاک نکرد. آنچه در این کریمه بیان می‌شود اشاره به امری آشکار و بدیهی است. چگونه توانستند یک گوساله را اله خود بدانند؟! ندیدند که حتی قادر به پاسخگویی نیست. توجه نکردند که اختیار هیچ چیز را ندارد! کمترین ضرری را نمی‌تواند از آن‌ها دفع کند. اندک سودی هم نمی‌تواند برایشان داشته باشد.

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَاطِيعُوا أَمْرِي ٩٠

بی‌گمان هارون پیش از این به آنان گفته بود: قوم من، شما به واسطه‌ی این گوساله امتحان شده‌اید. پروردگار شما بسیار مهربان است، از من پیروی کنید و سخنم را جدّی بگیرید.

هارون در این انحراف با آنها صحبت کرده بود. به آنها هشدار داده بود که این گوساله مایه‌ی امتحانشان است. از رحمت و مهربانی خداوند ایشان را آگاه ساخت. می‌خواست به آنها بگوید که گرچه مسیر اشتباهی را انتخاب کردید، اما در همین حال می‌توانید خود را در مهربانی خداوند غوطه‌ور سازید. فقط کافی است دست از این کار بکشید و حرف‌هایم را جدّی بگیرید. اگر از من پیروی کنید، با رحمت خدا مواجه خواهید شد.

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ٩١

گفتند: ما بر این حال باقی خواهیم ماند تا موسیٰ نزدمان برگردد.

اما آنها نمی‌خواستند گوش دهند! در جواب هارون گفتند: ما به پرستش گوساله تا موسیٰ نزدمان بازگردد ادامه خواهیم داد.

داستان سامری، گوساله‌پرستی، نحوه‌ی ارشاد هارون، و استدلال خداوند متعال در آیه‌ی ۸۹، داستان همه‌ی انسان‌ها است. اهل دقّت تحفه‌های معرفتی بسیاری از این آیات دارند.

قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ۙ ٩٢

موسی گفت: هارون وقتی دیدی آنان گمراه شدند چه چیز تو را باز داشت..

أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ۙ ٩٣

..تا از من پیروی نکنی؟ آیا از فرمان من سرپیچی کردی؟!

موسی وقتی نزد قومش بازگشت، هارون را توبیخ کرد. موسی گمان می‌کرد با حضور هارون این انحراف نباید اتفاق می‌افتاد. به هارون گفت: وقتی گمراهی آنها را دیدی چرا مانعشان نشدی؟ مگر جانشین من نبودی؟ چرا تابع فرامینم نبودی؟

قَالَ يَا ابْنَ أُمِّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ۙ ٩٤

هارون گفت: پسر مادرم! ریش و موی سرم را مگیر (رهاکن)، من ترسیدم (وقتی بازگستی) بگویی: میان بنی اسرائیل اختلاف افکندی، و سخنانم را پاس نداشتی.

هارون در پاسخ موسی گفت: برادرم مرا رها کن! لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي نشان می‌دهد که موسی سخت از حال قومش خشمگین بود، و هارون را مقصّر می‌دانست. برای همین ریش و موی سر هارون را از غضب گرفته بود. استدلال هارون در پاسخ موسی قابل توجه است: می‌فرماید برای این کاری بیشتر نکردم تا میان بنی اسرائیل اختلاف نیفتد. و حرمت کلام و سخن تو حفظ شود.

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ ٩٥

موسی گفت: سامری چه کردی؟

سپس موسی هارون را رها می‌کند و سراغ سامری می‌رود. او را مخاطب قرار داده و می‌گوید: برای چه چنین کردی؟

قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ٩٦

گفت: من چیزی را دیدم که آن‌ها نمی‌دیدند (به چیزی پی بردم که دیگران به آن پی نبردند)، مستی از جای پای آن فرستاده برگرفتم، و آن را افکندم (اندکی از روش آن رسول آموختم و آن را به کار بستم)؛ این‌گونه نفسم آن را برایم آراست.

این آیه به جهت تطبیق معنای أَثَرِ الرَّسُولِ محلّ بحث فراوانی میان مفسّرین است. اکثر مفسّرین أَثَرِ الرَّسُولِ را خاک قدم جبرائیل یا مرکب او دانسته، و آن را مستند به روایتی منقول می‌دانند. می‌گویند در حین عبور از نیل سامری مستی خاک از قدم جبرائیل یا مرکبش برداشت، و با آن مجسمه را زنده کرد. این تطبیق محذوراتی دارد:

اول این‌که با آیهی ۸۸ همین سوره در تعارض است: فَأُخْرِجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمُ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَّ. عرض شد که به صراحت بیان شده است گوساله جسدی بی‌جان بود: عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ. بنابراین زنده شدن آن مطابق آیهی قرآن نیست. می‌دانیم که محک صحّت و عدم صحّت روایات به فرمایش حضرات معصومین تطبیق با آیات قرآن است.

محذور دوم این‌که سامری جبرائیل یا فرشته‌ی دیگری را دیده باشد به نظر حقیر درست نیست؛ قبلاً عرض شد که رؤیت فرشتگان برای مردم عادی امری قابل اثبات نیست. جبرائیل بر نبی آشکار می‌شده است، در حالی که دیگران او را نمی‌دیده‌اند. بنابراین رؤیت فرشتگان توسط پیامبران نیز به چشم سر نبوده است.

محدور سوم این که سامری مشتی خاک برداشته باشد تا در نبود موسی از آن استفاده کند، با علم به این که چنین کاری از خاک پای جبرائیل برمی آید هم معقول نیست. او از کجا چنین علمی داشته است؟ چنین نقشی را کی و چگونه کشیده است؟

احتمالات دیگری نیز داده شده است که از بیان آن ها به جهت اشکالات متعدد عبور می کنیم. می توانید برای مطالعه به تفاسیر مراجعه بفرمایید.

به نظر حقیر کلام سامری باید تمثیلی باشد. او دیده بود که مردم به ظاهر ایمان آورده اند، اما می دانست که ایمان آن ها به باطن نرسیده است. آنچه او دید و بنی اسرائیل نمی دیدند شرکشان بود. او جنس شرک را می شناخت، چرا که خود مشرک بود. موسی موحد بود، و گمان می کرد که با مسیری که بنی اسرائیل آمده اند از شرک آشکار رها شده اند. سامری چیزی را دید که نه موسی دیده بود، و نه خود بنی اسرائیل! **أَثَرِ الرَّسُولِ** را با این توضیح می توان علاقه ی به پرستش معنا کرد. سامری دید که در قلوب بنی اسرائیل شرک هست، از روشی که موسی برای تربیت قوم به کار برده بود بهره جست، و چیزی ساخت تا آن ها پرستش را در موجودی محسوس تجربه کنند. بنابراین قَبْضَةً به معنای اندک است. اندکی از آموخته های موسی را به کار بست، و به همان واسطه توانست بنی اسرائیل را گمراه کند.

در نهایت علم نزد خداوند متعال است. توجه بفرمایید این فراز مانند معما است. این فراز تنها در همین آیه آمده است، بنابراین از دیگر آیات نیز برای درک معنای آن نمی توان مدد جست. هر احتمالی هم که بیان شود قابل مناقشه است. آنچه ما عرض کردیم نیز قابل مناقشه است. اما اقوال دیگر را دارای اشکالات بیشتری دیدیم. بنابراین خود تفکر کنید، فضل خدا نزدیک است، ان شاء الله شما به معنا و تطبیقی بهتر دست یابید.

برای شرح فراز آخر کریمه باید سَوَّل را معنا کنیم. در کتب لغت چنین آمده است:

صاح: أَى زَيَّنْتَهُ.

التحقيق: هو استرخاء مع غرور. بأن يترين في نفسه. يلاحظ في كلمة التسويل تحويل أمر على خلاف ما هو عليه. و تحسينه و تحبيبه و كونه عن غرور و غفلة عن الحق، متعلقاً بخلافه.

سامری می‌گوید آنچه مرا واداشت تا چنین کاری کنم تسویل نفسم بود. نفسم نازیبا را زیبا جلوه داد، آن را زینت بخشید، مرا به انجامش علاقه‌مند کرد، و در نهایت آن را انجام دادم. نفس سامری خود سامری است. و سامری همه‌ی ما هستیم. هر روز درگیر زینت‌بخشیدن به اعمال و حالاتمان هستیم. چنان خود، افکار، و کرده‌هایمان در نظرم‌ان نیکو است، که کوه منبت و غرور شده‌ایم. معلوم است شکستن این غرور کار آسانی نیست. دقت کنیم که سامری پس از عتاب موسی صورت‌گری نفسش را پذیرفت، یعنی از جهل مرکب خارج شد. خدا داند اما چه بسا همین خودشناسی اولیه، و تنبیهی که در آیه‌ی بعد شد، موجبات هدایتش شده باشد. چه بسا ما وضعمان از سامری بدتر باشد! ما حتی اعتراف به تسویل نفس نداریم. همه‌ی کرده‌ها و باورهایمان را زیبا و شایسته می‌دانیم. گرفتار شدن در جهل مرکب راه هدایت را به کلی بر انسان می‌بندد. خوب است برای خودم دوباره این آیات سوره‌ی کهف را بخوانم: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا، الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا، أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا، ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوًا. (آیات ۱۰۳ تا ۱۰۶ سوره‌ی کهف)

لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ٩٧

خاکسترش را در دریا می‌پراکنیم.

لُنَحْرِقْهُ ثُمَّ لِنُسْفِنَهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا.

إِلَهَكَ الَّذِي ظَلَمْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْبِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ٩، ص ٢٧٢ / بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٢٠٩

فرمود: فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ يَعْنِي تَارُوزِي كَهْ زَنْدَه هَسْتِي علامت تو این است که می‌گویی: نزدیک

من نشوید تا بدین وسیله شناخته شوی و کسی فریب تو را نخورد، پس اعقاب او تا اکنون نیز در مصر و شام معروف هستند به طایفه‌ای که به آن‌ها نباید نزدیک شد. سپس موسی تصمیم به قتل سامری گرفت، اما خداوند به او وحی نمود: «ای موسی او را مکش، چون او فردی بخشنده و سخی است». آن‌گاه موسی به او گفت: «انْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا».

الصَّادِق (علیه السلام): إِنَّ مُوسَى (علیه السلام) هَمَّ بِقَتْلِ السَّامِرِيِّ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ لَا تَقْتُلْهُ يَا مُوسَى (علیه السلام) فَإِنَّهُ سَخِيٌّ ثُمَّ أَقْبَلَ مُوسَى (علیه السلام) عَلَى قَوْمِهِ فَقَالَ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ الْإِلَهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۹، ص ۲۷۸ / بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۰۸

امام صادق (ع): آن‌گاه موسی خواست تا سامری را بکشد؛ ولی خداوند به موسی وحی فرمود: «او را نکش ای موسی! چرا که او انسان بخشنده‌ای است». موسی به سوی قومش برگشت و به آن‌ها گفت: إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا.

إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ۙ ۹۸

اله شما تنها خدایی است که هیچ معبودی غیر از او نیست، او بر هر چیز احاطه‌ی علمی دارد.

در انتها موسی خدا را دوباره به بنی اسرائیل معرفی کرد. گفت اله شما خدایی است که غیر از او معبود و اله‌ای نیست. آموزه‌ی مشترک همه‌ی انبیاء همین جمله است: لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. شرح آن همه‌ی قرآن است؛ خصوصاً سوره‌ی توحید. همه‌ی هستی من جمله خودتان و افکارتان در احاطه‌ی علمی او هستید. عبارت وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا فوق‌العاده است. برای اهلش رهنمون معانی بسیاری است.

آیات ۹۹ تا ۱۱۴:

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ۙ ۹۹

این چنین برخی از سرگذشت پیشینیان را برایت حکایت می‌کنیم؛ بی‌گمان از نزد خویش ذکر می‌توانی به تو عطا کردیم.

مخاطب این کریمه پیامبر اکرم است. مراد از کَذَلِكَ داستان حضرت موسی است که در آیات پیش به آن اشاره شد.

همان‌طور که داستان موسی را برایت تعریف کردیم، داستان بعضی از گذشتگان را نیز برایت نقل خواهیم کرد.

قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا را می‌توان به چند صورت معنا کرد. می‌تواند مراد از ذکر همین داستان گذشتگان باشد. می‌تواند

مراد قرآن کریم باشد. و می‌تواند مراد مطلق ذکر باشد.

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ۙ ۱۰۰

هر کس از آن روی‌گرداند در روز قیامت باری بر دوش می‌کشد.

ضمیر در عَنْهُ به ذکر برمی‌گردد. با توجه به این‌که فرمود هر کس که از آن روی‌گرداند بار سنگینی را در قیامت بر دوش

خواهد داشت، احتمال اول در آیه قبل تضعیف می‌شود؛ چرا که اعراض از داستان گذشتگان بی‌معنا است. بنابراین

تطبیق ذکر به قرآن یا معارف موجود در قرآن ترجیح پیدا می‌کند.

مراد از بار سنگین حالِ ناخوش است. هر چه می‌کند حالش خوبِ دائم نمی‌شود. همواره دچار تنش، اضطراب،

افسردگی و ... است. گاه به واسطه‌هایی از این حالات خارج می‌گردد، اما دوباره به همان حال برمی‌گردد.

خَالِدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ۱۰۱

در آن حال جاودانه خواهند بود، و بد باری در قیامت خواهند داشت.

وقتی انسان خود از معارف روی گردان باشد، کسی نمی تواند غیر از خودش او را از این حال خارج کند. بنابراین در این

حال جاودانه خواهد بود. سَاءَ از افعال ذمّ است؛ معنا چنین می شود که بارشان در روز قیامت بدباری است.

توجّه کنیم که سخن از جهنّم و بهشت نیست. جاودانگی در حالِ ناخوش مراد آیه است. بی خدا نمی توان حالِ نیکوی

دائمی همراه با آرامش داشت.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ۱۰۲

روزی که در صور دمیده می شود، مجرمان را در آن روز با چشمان کبود محشور کنیم.

زرق جمع ازرق به معنای کبود است. محشور شدن مجرمان در حالی که کبودند یعنی چشمانشان کبود است. البته

احتمالات دیگری هم داده شده است، اما بهترین تعبیر چه بسا همین چشمان کبود باشد. منظور از کبودی چشم نابینایی

است، نه این که رنگ چشمانشان کبود است. جهت این که گفته شد کبود چشم، این است که نابینا چشمانش سو ندارد؛

بی فروغ است. مراد این است که پس از نفخ صور مجرمان در حالی به عرصه ی قیامت خواهند آمد که کورند. آن ها در

دنیا چشم بر حقایق بستند، برای همین در قیامت نیز کوردل اند. در سوره ی اسراء، آیه ی ۷۲ آمد: وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى

فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا.

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ۝ ١٠٣

آهسته میان خویش گویند: جز ده روزی درنگ نکرده‌اید!

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ۝ ١٠٤

ما به آن‌چه می‌گویند آگاه‌تریم، آن‌گاه میانه‌روترینشان گوید: بیش از یک روز درنگ نکرده‌اید.

تخافت سخن گفتن آرام با اخفات است. گویا درگوشی با هم سخن می‌گویند. از هولی که آن روز دارند نمی‌توانند بلند با هم سخن بگویند. آرام و آهسته با هم گفت‌وگو می‌کنند. می‌گویند: به نظر می‌آید بیش از ده روز در دنیا زندگی نکرده‌ایم. مرادشان این است که زمانی اندک پیش از قیامت را سپری کرده‌ایم.

خداوند می‌فرماید ما به حال این‌ها آگاه‌تریم. ما هستیم که می‌دانیم دقیقاً چه مدتی را گذرانده‌اند. اَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً یکی از آن‌ها است که از بقیه روشن‌تر، معتدل‌تر، و آگاه‌تر است. می‌گوید: از آن‌چه فکر می‌کنید هم کمتر مانده‌اید؛ چه بسا بیش از یک روز در دنیا نبوده‌اید!

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ١٠٥

از تو درباره‌ی کوه‌ها پرسش می‌کنند، به آن‌ها بگو: پروردگارم ذرات آن‌ها را از هم می‌پاشاند.

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ١٠٦

و آن‌ها را به‌سان زمینی صاف و هموار می‌سازد.

لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ١٠٧

چنان که هیچ پستی و بلندی در آن نخواهی دید!

نسف:

مقایس: يدلّ علی کشف شیء.

التحقيق: هو قلع مع إثارة و تفريق.

مرحوم مصطفوی چند واژه‌ی (نسف، قاع، أمت) در آیات فوق را به دقت معنا کرده‌اند. تصویر این بخش از کتاب

شریف التحقيق را اضافه می‌کنم.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَىٰ فِيهَا
عِوَجًا وَلَا أَمْتًا - ١٩ / ١٠٥.

الوذر: الترك، وحذفت الواو للتخفيف. والقاع: أرض مستوية خالية عن
الزرع، وقريب منها الأرض الصّفصف أي السهل المستوي. والأمت: الإرتفاع والقلة.
وسؤالهم هذا مرتبط بعقيدة القيامة، واستعجابهم من الجبال المرتفعة، وكيفيّة
اندكاكها وانتسافها.

فقال تعالى: يقلعها ويثريها ويفرقها فتصير الجبال مستوية مسطحة كأنّها قد
تغربلت بعد الإندكاك، ولم يبق منها ارتفاع ولا انخفاض.

فضای آیات چنین است که از پیامبر اکرم درباره‌ی وضعیّت کوه‌ها در قیامت پرسش می‌کردند. گویا باورشان نمی‌آمد که کوه‌ها با این استواری در قیامت فروریزند. پیامبر در پاسخشان می‌فرماید: خداوند کوه‌ها را از هم می‌پاشاند، چنان که گویا اصلاً نبوده‌اند. زمین صاف و هموار خواهد شد؛ طوری که کوچک‌ترین پستی و بلندی در زمین نخواهی دید! همه‌ی این تغییرات ذیل کریمه‌ی ۴۸ سوره‌ی ابراهیم است: **يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**.

الصَّادِق (علیه السلام): إِنَّ رَجُلًا مِّنْ ثَقِيفٍ سَأَلَ النَّبِيَّ (صلی الله علیه و آله) كَيْفَ تَكُونُ الْجِبَالُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ عِظَمِهَا؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَسُوقُهَا بِأَنْ يَجْعَلَهَا كَالرَّمَالِ ثُمَّ يَرْسِلُ عَلَيْهَا الرِّيحَ فَتَفْرِقُهَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۹، ص ۲۸۰ / بحار الأنوار، ج ۷، ص ۷۴

امام صادق (ع): مردی از قبیله‌ی ثقیف از رسول خدا (ص) پرسید: «کوه‌ها با آن همه عظمتی که دارند در روز قیامت چگونه‌اند؟» حضرت فرمود: «خدای متعال آن‌ها را حرکت می‌دهد؛ به این‌صورت که آن‌ها را به ریگ تبدیل می‌کند و باد را بر آن‌ها می‌فرستد و آن‌ها را پراکنده می‌کند».

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ۝ ١٠٨

آن روز همه از آن دعوت کننده پیروی می کنند، او که هیچ کژی ندارد. اصوات برای خدای رحمان فرومی افتد، چنان که جز نوایی آهسته نمی شنوی.

کسی در آن روز هست که همگان از او پیروی می کنند. آمدن الداعی در کریمه نشان می دهد که داعی معرفی است. احتمالاتی درباره ی تطبیق آن می توان داد، اما وقتی در دیگر آیات رهنونی برای تطبیق آن وجود ندارد اولاً، و عقل هم راهی به درک آن ندارد ثانیاً، راه این است که سراغ روایات رویم. در روایتی حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: الداعی أمير المؤمنين (عليه السلام). (تأويل الآيات الظاهرة؛ ص ۳۱۱ / بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۱۲۷)

در لا عِوَجَ لَهُ چنان که مرحوم علامه فرموده اند دو احتمال می تواند باشد:

نفي العوج إن كان متعلقا بالاتباع، بأن يكون «لا عِوَجَ لَهُ» حالا عن ضمير الجمع و عامله يتبعون، فمعناه أن ليس لهم إذا دعوا إلا الاتباع محضاً من غير أي توقف أو استنكاف أو تشبیط أو مساهلة فيه لأن ذلك كله فرع القدرة و الاستطاعة أو توهم الإنسان ذلك لنفسه و هم يعاينون اليوم أن الملك و القدرة لله سبحانه لا شريك له قال تعالى: «لَمِنَ الْمَلِكِ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» المؤمن: ١٦، و قال: «وَلَوْ بَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» البقرة: ١٦٥. و إن كان متعلقاً بالداعي كان معناه أن الداعي لا يدع أحداً إلا دعاه من غير أن يهمل أحداً بسهولة أو نسياناً أو مساهلة في الدعوة.

لكن تعقيب الجملة بقوله: «وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ» إلخ يناسب المعنى الأول فإن ارتفاع الأصوات عند الدعوة و الإحضار إنما يكون للتمرد و الاستكبار عن الطاعة و الاتباع.

اگر حال از ضمیر يَتَّبِعُونَ باشد، معنا چنین می شود: مردم در آن روز گریزی از تبعیت ندارند. چرا که می بینند مالکیت و قدرت مطلق از آن خداوند است. و اگر به داعی برگردد معنا می شود: داعی در آن روز کوچک ترین تساهلی ندارد، و

احدی را ترک نمی‌کند مگر این‌که او را به حقیقت دعوت می‌کند. علامه متناسب با *خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ* احتمال اول را ترجیح می‌دهند؛ به این جهت که بلندی اصوات در هنگام تمرّد و استکبار معنا دارد. به نظر می‌رسد با توجّه به این‌که لا در *لَا عِوَجَ لَهُ*، لای نفی جنس است، می‌تواند جامع هر دو معنا هم باشد. یعنی هم داعی دعوت احدی را به حقّ ترک نمی‌کند، و هم احدی نمی‌تواند از این دعوت سرباز زند.

وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا: در آن روز همه‌ی انسان‌ها آرام و ساکتند؛ صداها فروافتاده و از احدی جز نوایی آهسته شنیده نمی‌شود. چرا که آن روز آشکار شدن حقیقت است. همان‌طور که در سوره‌ی غافر آیه‌ی ۱۶ آمد: *يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ*. و آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی ابراهیم که بارها به آن استناد شد: *يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ*.

مَخَاطَبُ فَلَا تَسْمَعُ پیامبر اکرم است. تصویرسازی که در این آیه شده است بسیار عجیب و باشکوه است. بر خواننده ان‌شاءالله با توضیحاتی که در گذشته بیان شد معلوم است که امروز نیز همین‌طور است. و اگر کسی این درک را ندارد به جهت غرق شدن در اوهام و جهل است. روزی که انکشاف حقیقت شود، وهم و جهل از میان خواهد رفت. آری قیامت بطن دنیا است. *لَطْفًا دَقَّتْ* بفرماید.

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ۝ ١٠٩

آن روز شفاعت سودی ندارد، مگر آن که خدای رحمان به او اذن داده، و سخنش را پسندیده باشد.

شفع:

مقایس: يدلّ على مقارنة الشّيعين. من ذلك الشفع خلاف الوتر.

مصباح: ضمّمته الى الفرد.

التحقيق: الحاق شيء أو قوة بآخر لغرض مطلوب و تحصيل نتيجة مقصودة. فقيد الحقوق و كذلك وحدة الموضوع و الاشتراك فيه، مأخوذ في مفهوم الاصل.

... فظهر ان الشفاعة مختصة بالله المتعال. و اما شفاعة اوليائه فبعنوان الظليّة و كونهم وجهاً له، لا بعنوان انفسهم و ذواتهم مستقلة. فهذا حقيقة ما يتعلّق بموضوع الشفاعة و بيان خصوصيّاته، فخذ و اغتنم.

واژه‌ی شفاعت انضمام و مقارنه‌ی دو شیء است. شفاعت اصطلاحی بر اساس همین معنای واژه است. خوب است به فراخور این آیه اندکی در معنای شفاعت تأمل کنیم. غیر از آیه‌ی مورد بحث، شفاعت در چهار آیه‌ی دیگر نیز بیان شده است:

لَا يَلِكُونُ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (مریم، ۸۷)

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (زمر، ۴۴)

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (زخرف، ۸۶)

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (سبا، ۲۳)

روشن است که آیات کاملاً هم معنا و هم سو است. آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی زمر کلی‌تر و بیان کننده‌ی قاعده در شفاعت است:

لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا. شفاعت تنها و تنها از آن خداوند است. آنچه ما از شفاعت در ذهن داریم چنین است که انسان‌های

گنهکار در روز قیامت راهی برای رها شدن از حال ناخوش دارند؛ این که عده‌ای از مقربان درگاه الهی واسطه میان آن‌ها

و خداوند شوند، و خداوند آن‌ها را ببخشاید؛ به این می‌گوییم شفاعت! روشن است که این معنا اولاً با معنای واژه در تضاد است، ثانیاً با آیات فوق تطبیق ندارد، و ثالثاً با توحید در تضاد است. قیامت بروز حقایق است، ظهور رحمت و مالکیت مطلق خداوند است، اعتبار در قیامت بی‌معنا است. حال با توجه به عرائضی که بیان شد آیات را دوباره بخوانیم. شفاعت درک وحدت است. درک حقیقت هستی است. چه کسی از این درک بهره می‌برد؟ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ؛ کسی که خداوند به او اجازه داده باشد. خداوند به چه کسی اجازه‌ی این درک را می‌دهد؟ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا؛ کسی که از او راضی باشد و او را پسندیده باشد. قول در قیامت فعل و باور توأمان است. ملاحظه می‌کنید که آیه چه قدر شیوا و مرتب بیان شده است. اما پیش‌فرض‌های ذهنی ما مانع درک درست آیه است. در این میان کسانی نیستند که در انتظار شفاعت باشند، و شافعانی، و خدایی! بلکه خدا هست و لا اله الا هو! درک عده‌ای در وادی بروز حقیقت به وحدت می‌رسد. آنان که أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا.

حال برای تکمیل بحث به دیگر آیات توجه کنیم: لَا يَلِكُونُ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا؛ مالک این نوع درک تنها کسی است که عهدی نزد خداوند متعال داشته باشد؛ چه عهدی؟ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا بالاجمال؛ به تفصیل تقوا و مراقبه و

آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی زمر که روشن و معیار است. اما آیه‌ی ۸۶ سوره‌ی زحرف در افاده‌ی این استنباط فوق‌العاده است: وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. هیچ کس غیر از خداوند متعال مالک شفاعت نیست. تنها کسانی می‌توانند به شفاعت برسند که شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ؛ یعنی به درک توحید رسیده باشند.

آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی سبأ نیز هم‌معنای آیه‌ی ۱۰۹ سوره‌ی طه است.

طبیعی است که در ذهن خواننده‌ی این متن ممکن است پرسشی شکل بگیرد. این‌که روایات دال بر شفاعت به چه معناست؟ شما این ملاک را در روایات شفاعت به کار ببرید، خواهید دید که روایات شفاعت هیچ‌کدام در تعارض با آنچه عرض شد نمی‌باشد. مشکل فهم ما این است که حضرات معصومین را عنصر سومی در هستی می‌دانیم! خدا، انسان‌ها و معصومین! این باور از کجا در امامیه شکل گرفته است نمی‌دانم. حضرات معصومین در باور توحیدی مدرک

حقیقی و تامّ توحید هستند؛ و از خداوند جدا نیستند. پیامبر اکرم تجلّی تامّ و اعظم خداوند است. برای مثال پیامبر اکرم می‌فرماید: قوله عسی أن یبعثک مقاماً محموداً، هو المقام الذی اشفع لأمتی فیه. یا حضرت می‌فرماید: أنا أول شافع و أول مشفّع. یا می‌فرماید: شفاعتی لمن شهد أن لا اله إلاّ الله مخلصاً یصدق قلبه لسانه و لسانه قلبه. تنها چند نمونه نقل گردید. روایات در باب شفاعت بسیار است. مابقی بر عهده‌ی خود شما.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ۱۱۰

پیشِ رو (آینده) و پشتشان (گذشته) را می‌داند، ولی ایشان به علم او آگاهی ندارند.

دو احتمال در برگشت ضمیر وجود دارد. اول این که به مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ برگردد؛ و دوم این که به آنان برگردد که امید به شفاعت دارند. از این جهت که آیه درباره‌ی نفع نداشتن شفاعت است، احتمال دوم با سیاق آیات سازگارتر است. این دو احتمالی است که مطابق تفاسیر مشهور بیان شد. امّا با توضیحاتی که در آیه‌ی قبل عرض شد، به آنان برمی‌گردد که خداوند به ایشان اذن داده و از آنها راضی است؛ آنان شافعان مصطلح در قیامت نیستند، مدرکان حقیقت در عالم انکشاف حقایقند. دَقَّتْ بفرماید.

همه‌ی موجودات در احاطه‌ی علمی خداوند هستند. پس هر آنچه مرتبط با آنها است را نیز خداوند می‌داند. امّا آنها به خداوند علم ندارند. هیچ‌گاه صورتِ در آینه به صاحب صورت آگاهی ندارد.

أمير المؤمنين (عليه السلام): قَدْ يَسَتْ مِنْ اسْتِنْبَاطِ الْإِحَاطَةِ بِهِ طَوَامِحُ الْعُقُولِ وَ نَضَبَتْ عَنِ الْإِشَارَةِ إِلَيْهِ بِالْاِكْتِنَاهِ بِحَارُ الْعُلُومِ ... وَ تَحَيَّرَتِ الْأَوْهَامُ عَنْ إِحَاطَةِ ذِكْرِ أَزَلِيَّتِهِ.

بحار الأنوار، جلد ۴، صفحه ۲۲۱

روایتی جامع و مفصل است که تنها بخشی از آن نقل گردید.

وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ۱۱۱

و چهره‌ها برای خدای زنده و قیوم خاکسار است، هر که بار ظلمی بر دوش کشد ناامید گردد.

عنت:

مفردات: اى ذلت و خضعت.

التحقيق: هو الوقوع فى مشقة مع اختلال.

مرحوم مصطفوی بیان می‌کنند که در آیه ریشه‌ی لغت عنت نیست، بلکه عنی است: هو الذلّة فی مقهوریّة و بالقهر و

السلطة، بهذا اللحاظ تستعمل فی موارد الذل و الخضوع و الإسار و العبودیّة.

به این جهت هر دو ریشه را بیان کردیم تا اولاً معلوم گردد که بسیاری از مراجعات به ریشه‌ی اشتباهی صورت می‌گیرد

و در نتیجه ترجمه و تفسیر ناصحیحی ارائه می‌شود. دوم عظمت کار مرحوم مصطفوی است، که انصافاً مجتهدانه کتاب

التحقیق را تألیف کرده‌اند.

برای درک این کریمه باید حیّ و قیوم فهمیده شود. مصداق بارز این دو اسم در آیه‌الکرسی است. در سوره‌ی فرقان ذیل

کریمه‌ی ۵۸ مطالبی را درباره‌ی حیّ بیان کردیم: وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا.

اولین نام خدا پس از مقام هوهویتی حیّ است. باید در ملاکِ موجود زنده دقت کرد. زنده بودن به نفس کشیدن، اکل و ... نیست. بلکه به خود بودن است. این امر علاوه بر این که با تأمل آشکار می شود، در فلسفه‌ی امروز غرب به وضوح بیان شده است؛ که این نوشتار محلّ بیان آن نیست. وقتی خداوند متعال خود را حیّ معرفی می کند، حیات بالاستقلال از آن خداوند است؛ و حیّ در عالم غیر از او نیست. سپس با کثرات در عالم مواجه می شویم، تکلیف آن‌ها در قیوم معلوم می شود. قیوم یعنی قوام موجود به دیگری باشد. وقتی موجود شد بودن، اگر قوامش به غیر باشد، یعنی بودش بود خودش نیست، صرفاً نمود است که بود انگاشته می شود. با این توضیحات عَنَتِ الْوُجُوهُ معلوم می گردد. ذلت و خاکساری موجودات تکوینی است. یعنی بودشان وابسته‌ی به بودِ حضرت حقّ است. پس آنچه می‌پنداریم که هست یک سره نیست، و خود را موجود نشان می‌دهد. دلیل این که عَنَتِ الْوُجُوهُ آمد این است که ظهورِ هر موجودی در صورت او است. آنچه دیده می‌شود و پندار می‌شود که بالاستقلال موجود است ظاهر است. آیاتی در قرآن با این سیاق هست؛ مانند سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹: إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. یا سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۲: بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا: در ادامه می‌فرماید هر آن کس که این حقیقت را درک نکند، باری بر دوش خواهد داشت که ظلم است. چرا ظلم؟ به این جهت که به درک فطری حقیقی خود جفا کرده، و خود را در وهم و جهل گرفتار کرده است. معلوم است چنین باوری نتیجه‌اش ناامیدی است. ممکن است در اوهام خود چند صباحی را بگذرانند، اما دیر یا زود دچار یاسی عمیق خواهد شد. یاسی که همگان امروزه دچارش هستند. و با اصطلاحاتِ گوناگونی از آن تعبیر می‌شود. نتیجه‌ی زندگی عاری از حقیقت ملال است و رنج، و هیچ گریزی از آن نیست. خود را مستقل می‌بینیم، گرفتار آرزوهای کوتاه و بلند می‌شویم، اگر به آن آرزوها برسیم پس از مدتی دچار ملال می‌شویم، و اگر نرسیم تنها رنج رسیدن به آن آرزوها می‌ماند! پس از رسیدن برای رهایی از ملال و رنجی که دچارش شده‌ایم، آرزویی دیگر را مقصود قرار می‌دهیم، و این چرخه تکرار و تکرار می‌شود. اگر اندکی اهل فکر باشیم دچار ناامیدی مطلق می‌شویم، و به ناچار

به انواع و اقسام روش‌های جایگزین پناه می‌بریم. از نظر خداوند متعال یک راه برای رهایی از این حال بیشتر وجود ندارد، تنها این که خود را در هستی مطلق رها کنیم، و دست از خود بکشیم.

رَوَايَةُ أَبِي أَمَامَةَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ فِي سُورَةِ ثَلَاثٍ فِي الْبَقَرَةِ وَ آلِ عِمْرَانَ وَ طه قَالَ أَبُو أَمَامَةَ فِي الْبَقَرَةِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ وَ فِي آلِ عِمْرَانَ الْمِ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَ فِي طه وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ.

بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۲۲۴

در روایت ابوامامه آمده است: پیغمبر خدا (ص) فرمود: «اسم اعظمی که هرگاه خدای تعالی به آن اسم خوانده شود حاجت بنده‌ی خود را برمی‌آورد در سه سوره است: در سوره‌ی بقره و آل عمران و طه». ابوامامه گفته است: «و اما آن که در سوره‌ی بقره است آیه الکرسی است و اما آن که در سوره‌ی آل عمران است پس آن این است: الم، معبودی جز خداوند یگانه زنده و پایدار و نگهدارنده، نیست. (آل عمران/۲۱) و اما آن که در سوره‌ی طه است این است: وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ».

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ۱۱۲

هر که عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن است از هیچ ستم و نقصانی بیم ندارد.

این کریمه مقابل مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا را ترسیم می‌کند. بارها عرض شد که عمل ذیل باور و ایمان است، در این کریمه نیز بالصراحه این مطلب بیان شده است. کسی که اعمالش صالح است در حالی که باورمند باشد از هیچ چیز نمی‌ترسد. اولاً از ظلم باکی ندارد. چرا که گفته شد کسی را مستقل نمی‌بیند که بتواند ظلمی به او روا دارد. و ثانیاً از نقص بیم ندارد. چرا که باورش به خداوند است، وقتی خود را تحت ربوبیت او دید، نقص برایش تصور ندارد. آیه‌ی ۱۱۲ سوره‌ی بقره در سطور قبل نقل گردید. فراز لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ در آیات زیادی از قرآن تکرار شده است. لَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا عبارة اخرى همین فراز است. این وصف اولیاء الهی است: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ، لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

ایمان حقیقی نشانه‌هایی دارد که به عنوان معیار می‌توان آن را دانست. اگر ایمان و عمل این نتایج را نداشته باشد ایمان واقعی نیست. آنچه در قرآن به عنوان معیار بیان می‌گردد همین عبارتی است که در آیات بارها تکرار شده است. خود را بر این معیار عرضه کنیم، اگر خوف و حزن هنوز در ما هست ایمان حقیقی نیست.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا ۝ ۱۱۳

این چنین قرآن را عربی نازل کردیم، و در آن اندرزهای گوناگونی را بیان کردیم، چه بسا که تقوا پیشه کنند یا یادی
برایشان رخ دهد.

قرآن را به زبان عربی نازل کردیم. ممکن است عده‌ای درباره‌ی نزول قرآن به عربی سؤال کنند. گرچه می‌توان پاسخ‌هایی
مانند گستردگی، کامل‌بودن، و امکانات زبان عربی و مانند آن داد؛ اما پاسخ اصلی این است که قرآن باید به زبانی از
زبان‌های رایج نازل می‌شد، اگر به هر زبان دیگری هم نازل می‌گردید، همین سؤالات مطرح می‌شد.

صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ: تصریف به معنای گردانیدن از حالی به حال دیگر است. مراد این است که به طرق گوناگون وعده
و وعید را در قرآن بیان کردیم. با داستان‌ها، تمثیل‌ها، گاهی با نرمی، گاهی با تندی، و ... همه‌ی این‌ها برای مقصودی
بود که در ادامه‌ی کریمه بیان می‌شود.

لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا: برای این که اهل تقوا و مراعات حضور شوند، یا یادی در قلبشان ایجاد شود. هدف از
نزول قرآن در این فقره به روشنی بیان شده است. قرآن برای یاد خدا است. چرا که کلام خداوند است، و کلام در متکلم
مندک است. تقوا مراعات حضور خداوند، یا توجه به خداوند در همه‌ی آنات است. حدوث ذکر را می‌توان یاد و توجه
معنا کرد، و می‌توان عبرت و پند معنا کرد. بنابراین يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا نفع‌های است که ناگهان انسان را به خود می‌آورد و
بیدار می‌کند، و لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ مراقبه‌ی دائم پس از آن تلنگر ابتدای است.

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ۝ ١١٤

خداوند والا که مالک و حقّ است. پیش از آن که وحی به تو رسد بر قرآن شتاب مکن؛ و بگو: پروردگارم آگاهی‌ام را بیفزای.

مانند این کریمه، آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره‌ی قیامت است. ذیل آن آیات بحث مفصّلی را بیان کردیم، و به اقوال مشهور پرداختیم. به آیه‌ی ۱۱۴ سوره‌ی طه نیز اشاره کردیم. مباحث مطروحه در سوره‌ی قیامت را مجدّد عرض می‌کنیم.

لَا تَحْرُكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ « ۱۶ » إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ « ۱۷ » فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ « ۱۸ » ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ « ۱۹ »

زبانت را برای شتاب گرفتن در آن حرکت مده. (چرا که) گرد آوردن و خواندن آن بر عهده‌ی ما است. پس هنگامی که آن را خواندیم، تو نیز از آن خواندن پیروی کن. آن‌گاه شرحش نیز بر عهده‌ی ما است.

درک معنای این آیات نیاز به تأمل بسیاری دارد. این آیات را دو به طریق مشهور معنا کرده‌اند: اول گفته‌اند مراد ادب در خواندن قرآن هنگام نزول وحی بر مردم است. یعنی صبر کن تا آیات به طور کامل نازل شود، و پس از آن بر مردم تلاوت کن؛ و در حین نزول بر خواندن آیات شتاب مکن.

دوم گفته‌اند مراد نزول دفعی و تدریجی است. می‌گویند از آن جهت که آیات دفعتاً در شب قدر بر پیامبر نازل شده است، و پیامبر به آیات احاطه داشته است، بر خواندن آیات قبل از نزول تدریجی شتاب نکند؛ و متناسب با نزول به طور تدریجی آیات را تلاوت کند.

مخفی نیست که بر هر دو نظر اشکالاتی وارد است. تصویری که مفسّرین در قول اول ارائه کرده‌اند چنین است که آیات در گوش پیامبر توسط جبرائیل خوانده می‌شد، و پیامبر پیش از اتمام آیات را می‌خواندند! مگر می‌شود وحی به این

صورت باشد؟! به علاوه تأدیپ پیامبر که دردانه‌ی هستی است معنا ندارد! بر فرض هم که این‌طور باشد، ایرادش چیست؟ از خود که اضافه و کم نمی‌کرده‌اند، تا نیاز باشد آیه تمام شود و اشتباهی در تلاوت صورت نگیرد.

نظر دوم نیز دارای اشکال واضحی است، خواندن آیات پیش از وقوع شأن نزول چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ خوب معلوم است که زودتر خواندن آیات برای مخاطبین آیات سؤالات جدّی ایجاد خواهد کرد، چرا که نمی‌توانند معنای آن را درک کنند! به علاوه که یک انسان عادی هم می‌داند نباید این کار را انجام دهد، چرا باید به پیامبر چنین توصیه‌ای شود؟!

قول دیگری نیز در این آیه بیان شده است که از دو قول قبلی ضعیف‌تر است. گفته‌اند پیامبر آیات را در حین وحی به سرعت می‌خواندند که مبادا از حافظه‌شان برود!!

بنابراین به نظر می‌رسد این آیات باید معنای دیگری داشته باشد. و نیاز به دقّتی مضاعف دارد. به علاوه که اصل پیوستگی آیات می‌باشد، معترضه‌ای در میان آیاتی که پیوستگی کامل دارند، در سوره‌ای کوتاه، خلاف اصل است. و اگر مجبور نباشیم نباید این آیات را معترضه بگیریم. به همین جهت معنایی دیگر نیز برای این آیات می‌توان بیان کرد، که یکپارچگی آیات را نیز حفظ می‌کند؛ البته که قولی نادر است. این معنا را فخر رازی به نقل از قفال آورده است.

قفال می‌گوید مخاطب آیه پیامبر نیست، بلکه همان مخاطب آیه‌ی ۱۳ (يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ) است. همان‌طور که در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی اسراء آمد: اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا. با این توضیح ترجمه‌ی آیات چنین می‌شود:

(در آن روز انسان از آنچه پیش فرستاده، و از خود باقی گذاشته است با خبر می‌شود. بلی، انسان (به خوبی) بر حال خود بینا است. هر چند که عذرهایی آورد.) زبان خود را مجنّبان تا به آن شتاب کنی. بر ما است فراهم آوردن و خواندنش بر تو. پس چون آن را خواندیم، تو از خواندن ما پیروی کن. شرح (باور و کردارت) بر عهده‌ی ما است.

در واقع قفّال می‌خواهد بگوید: از شدّت دلهره و اضطراب مواجهه‌ی با اعمالش، شروع به زبان جنباندن می‌کند، و آن‌ها را با خویش یادآوری می‌کند. در حالی که ما به حقیقت باور و اعمالش آگاهیم و او را نیز آگاه خواهیم کرد.

اقوال مهمّ در تفسیر این آیات را نقل کردیم. خواننده می‌داند که روش ما پرداختن به اقوال مشهور یا غیر مشهور در آیات نیست. چرا که پرداختن به اقوال باب تفکّر انسان را می‌بندد. دلیل نقل اقوال در این آیات پیچیدگی آن بود. برخی از آیات قرآن در ابتدا صعب می‌نماید، و نیازمند تأمل بسیار است. در انتها تلاشی بر فهم آیات فارغ از اقوال مطروحه می‌کنیم. آیات زیر از سوره‌ی طه در فهم آیات سوره‌ی قیامت راهگشا است.

آیات ۱۱۳ و ۱۱۴ سوره‌ی طه: وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا، فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا.

حقیقت و کیفیت وحی بر ما غریب و ناشناخته است. تنها راهی که می‌توانیم کمی به آن نزدیک شویم، درک الهام است. الهام را اکثر انسان‌ها در طول زندگی دارند. همان‌طور که چندین بار این آیه بیان گردید: فَأَلْهِمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. به همه‌ی انسان‌ها الهام می‌شود، مؤمن و کافر ندارد. اما غفلت باعث می‌شود عده‌ی کمی آن را درک کنند. الهام نوعی القاء ناگهانی است. گویا دفعه‌تاً انسان مطلبی را در قلبش می‌بیند. الهام با وحی فاصله‌ی بسیار دارد. اما ما که راهی به درک وحی نداریم، ناچار از الهام مدد می‌جوییم. روشن است که وحی نمی‌تواند شنیدن درگوش باشد! بلکه نوعی القاء است. در آیه‌ی ۱۱۴ سوره‌ی طه نمی‌فرماید در حین وحی تعجیل نکن، عبارت دقیق است، می‌فرماید قبل از این‌که وحی بر تو فرستاده شود، تعجیل به قرآن نکن. پیامبر اکرم حامل قرآن کریم است، وجود مبارک ایشان و قرآن کریم در هم مندرک شده‌اند (دَقَّتْ بفرمایید که باز کردن این مطلب در این نوشتار بر حقیر ممکن نیست). بنابراین اقوال مطروحه سالبه‌ی به انتفاء موضوع هستند. سوره‌ی طه می‌خواهد بیان کند پیامبر اکرم پیش از نزول تدریجی وحی متناسب با شأن نزول، آیات را نمی‌خوانند. تعظیم شأن ایشان است، نه تأدیب وجود مبارکشان.

در سوره‌ی قیامت نیز معنا همین است. پیامبر پیش از واقعه بر خواندن قرآن تعجیل نمی‌کردند. مؤید مهمی در این آیات است که این معنا را روشن‌تر و در عین حال عمیق‌تر می‌نماید: **ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ**. تبیین قرآن برعهده‌ی کیست؟ خداوند پیامبرش را برای چه فرستاده است؟ دقت بفرمایید.

در نهایت به اعتقاد حقیر معترضه دانستن این آیات اولی از نظری است که قفال دارد. مخاطب مستقیم آیات وقتی با ضمیر خطاب می‌آید پیامبر اکرم است. بعید به نظر می‌رسد که مخاطب شخصی باشد که در قیامت نیز دنبال عذرتراشی است. در عین حال که آیات سوره‌ی طه نیز مؤید همین مطلب است. اما تفاوت نظری آشکاری با دو رأی مشهور داریم، که صرفاً اشاره‌ای به آن در سطور گذشته کردیم، و مابقی را رها می‌کنیم. علم نزد خداوند متعال است.

اما ابتدای کریمه: **تَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ**؛ متعال را در فارسی می‌توان بلند و والا معنا کرد. اما معادلی دقیق نیست. اگر بخواهیم معادلی قرآنی که دقیق‌تر باشد بیان کنیم، می‌توان تسبیح با حمد را معادل **تَعَالَى اللَّهُ** دانست. در سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۵۸ آمد: **وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا**. شرح کریمه در سوره‌ی فرقان بیان شد.

صفت بعدی مالکی است که حق است. بیان ملکیت حقیقی خداوند در سور پیشین بارها عرض شد. برای جلوگیری از اطناب مجدد بیان نمی‌گردد. مرحوم علامه نیز می‌فرماید: تسبیح و تنزیه له عن کل ما لا یلیق بساحة قدسه. ملاحظه می‌فرمایید که نظر علامه نیز تسبیح و تنزیه است.

قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا؛ علم همان معرفت است. خداوند به محبوبش می‌فرماید دائماً معرفت فزون‌تر از من بخواه. آری معرفت لایتناهی است و اتمامی برای آن قابل تصور نیست.

خوب است دقتی بیشتر در این عبارت داشته باشیم. نقش علماً از جهت نحوی دو چیز می‌تواند باشد. می‌تواند مفعول دوم باشد، و می‌تواند تمیز باشد. یاء در زدن مفعول یا مفعول اول است. اگر علماً تمیز باشد مطلبی که می‌خواهیم استفاده کنیم روشن‌تر است، گرچه اگر مفعول دوم هم باشد می‌توان مطلبی که عرض می‌شود را برداشت کرد. توجه کنید که احتمال تمیز بودن علماً بیشتر است. برداشت اول که عرض شد این بود: علم و آگاهی‌ام را افزون کن. با نکته‌ای که عرض شد برداشت دیگری نیز می‌توان داشت: مرا افزون کن از جهت آگاهی. یعنی ظرف مرا بزرگ کن تا دانسته تبدیل به معرفت و آگاهی گردد. دانسته بالذات ارزشی ندارد، وقتی ارزش پیدا می‌کند که تبدیل به معرفت شود. وقتی چنین می‌شود که انسان ظرفیتش را داشته باشد. ظرف وقتی بسط پیدا می‌کند که اولاً خالی باشد، ثانیاً پاک باشد. معرفت در قلب مشغول و ناپاک قرار نمی‌گیرد. بنابراین دعایی که در این فراز آمده است، یک دستور معرفتی فوق‌العاده است. راه آگاهی انسان از حقایق را بیان می‌کند.

آیات ۱۱۵ تا ۱۲۶:

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ۱۱۵

پیش از این با آدم پیمانی بستیم، ولی فراموش کرد، و در او عزمی نیافتیم.

این آیات داستان آدم و ابلیس است. این داستان در قرآن بارها تکرار شده است. یکی از سوره‌هایی که به طور مفصل

این داستان را تعریف کرده سوره‌ی اعراف است. شرح این سوره گذشت؛ می‌توانید مراجعه بفرمایید.

عهد به معنای سفارش و پیمان است. پیمانی است که ضمن آن سفارش‌هایی می‌شود. عزم به معنای اراده‌ی جدی است.

خداوند می‌فرماید: ما از آدم پیمانی گرفتیم و ضمن آن توصیه‌هایی به او کردیم. اما آدم عزم راسخی برای وفای به عهد

نداشت. برای همین آن را فراموش کرد. تعبیر قابل توجهی در آیه بیان شده است: لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ ۱۱۶

آن‌گاه که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، همگی سجده کردند مگر ابلیس که سر باز زد.

داستان به قبل باز می‌گردد، می‌فرماید: به فرشتگان امر کردیم تا به آدم سجده کنند. همه‌ی فرشتگان سجده کردند. تنها

ابلیس بود که امتناع کرد. فرمان سجده‌ی فرشتگان به آدم، امر به سجده به شخصیت آدم نبود، بلکه سجده به جایگاه او

بود؛ مقام خلیفه‌اللهی.

ابلیس قطعاً از فرشتگان نبود و از جنیان است. همان‌طور که سوره‌ی کهف آیه‌ی ۵۰ بیان شد: وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا

لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا.

گفته شد: کان من الجن. به همین جهت مفسرین احتمالاتی در این فقره داده‌اند. مانند این‌که آن‌قدر عبادت کرده بود که در

رتبه‌ی فرشتگان قرار گرفته بود. چه بسا احتمال دیگری هم بتوان داد که در تفاسیر مشاهده نشد.

امر به سجده‌ی خلیفه‌ی خدا مختصّ فرشتگان بود. اما چنین نبود که جنیان از آن بی‌اطلاع باشند. ابلیس به واسطه‌ی تکبر خود را شامل این فرمان دید، و از آن سرباز زد. در حالی که اصلاً او امر به سجده نشده بود. تکبری که در جانش بود را ظاهر کرد. بر این هم اکتفا نکرد و به دلیل سجده نکردنش پرداخت. این برداشت حقیر بود از این داستان. در نهایت علم نزد خدا است.

فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ۝ ۱۱۷

گفتیم: ای آدم این دشمن تو و همسر توست، مبادا شما را از بهشت بیرون براند که به سختی خواهی افتاد.

از جمله سفارش‌هایی که خداوند به آدم کرد این بود که ابلیس دوست شما نیست، بلکه دشمن شما است. غایت کید ابلیس را هم بیان فرمود. فرمود مراقب باشید چرا که ابلیس می‌خواهد شما را از بهشت خارج کند. می‌خواهد با این کار دلیل عدم سجده‌اش را توجیه کند.

اگر فریب او را بخورید و از بهشت خارج شوید، دیگر زندگی به آسانی گذشته نخواهد بود، و دچار گرفتاری‌های بسیاری خواهید شد. شرحش در آیات بعدی بیان می‌شود.

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى ۱۱۸

تو در این جا نه گرسنه می شوی و نه برهنه. ۱۱۸

وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى ۱۱۹

و نه تشنه می شوی نه گرمای آفتاب تو را می رنجانند. ۱۱۹

خداوند متعال خصوصیتی در محلّ زندگی آدم و حوا قرار داده بود. در این دو آیه امتیازات آن محلّ را بیان می فرماید. آن جا گرسنگی، تشنگی، و نیاز به پوشش برای جلوگیری از سرما و گرما نبود. در واقع اسبابی فراهم بود که باعث آرامششان بود.

یکی دیگر از موارد مشکلی که در این آیات بیان شده است محلّ زندگی آدم و حوا است. برخی می گویند مراد خود بهشت وعده داده شده است. برخی می گویند بهشت وعده داده شده نیست اما روی زمین هم نیست، بلکه جایی میان زمین و بهشت وعده داده شده است. اگر مراد همان بهشت معهود باشد اشکالاتی به ذهن می رسد. من جمله این که اگر نافرمانی نمی کردند همه ی انسان ها در بهشت می ماندند، پس فلسفه ای برای ورود به بهشت وجود نداشت. یا این که در بهشت چگونه نافرمانی معنا دارد؟! اگر قائل به قول دوم شویم نیز اشکالاتی دارد. مهم ترین آن این که بین زمین و بهشت مدعو دقیقاً کجا است؟! با توجه به اشکالاتی که مطرح شد نظر دیگری به نظر آمد. این که محلی بر روی زمین باشد. البته جایی که قواعدهش با زندگی ما متفاوت است. در نهایت احتمال دیگری نیز میتوان داد که جامعیت بهتری دارد. می توان این فضا سازی را تمثیل دید. پس از این که آدم و حوا از شیطان تبعیت کردند، با وجهی دیگری از خود آشنا شدند. این که نفسشان قدرت تسویل دارد. می تواند حقایق را وارونه جلو دهد. می تواند تصویرگری کند. در واقع آنها با وجهی مادی خود که از آن بی خبر بودند آشنا شدند. بنابراین اخراج آنها نیز معنایی دیگر می یابد.

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى ۚ ۱۲۰

اما شیطان او را وسوسه کرد، گفت: ای آدم می‌خواهی تو را به درخت جاودانگی، و سلطنتی که هیچ‌گاه از بین نرود راهنمایی کنم؟

ابلیس اولین خدعه‌ی خود در هستی را بر آدم و حوا به کار بست. آن‌ها را وسوسه کرد و گفت: آدم، می‌خواهم به تو درختی را نشان دهم که اگر از آن بخوری هیچ‌گاه نخواهی مرد، و حکومت و سلطنتی پیدا خواهی کرد که زوال ندارد. وسوسه القاء به قلب است. همان‌طور که در آیه‌ی ۵ سوره‌ی ناس آمد: الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ابليس دو نقطه از وجود آدم را تحریک کرد: اول علاقه‌ی به زندگی جاودانه، و ترس از مرگ. دوم سلطنت لایزال. این دو اکنون نیز آرزوی انسان است. چه بسا هر چه تلاش می‌کند برای رسیدن به همین‌ها است. ابلیس نهاد انسان را می‌شناخت؛ می‌دانست که از کجا می‌تواند آدم را فریب دهد. ناگفته نماند که داستان آدم و اغوايش توسط ابليس، داستانِ همه‌ی ما است.

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ۚ ۱۲۱

هر دو از آن درخت خوردند، بدی‌هایشان آشکار شد، خواستند با برگ‌های آن‌جا خود را بپوشانند، آدم پروردگار را نافرمانی کرد و گمراه شد.

یکی دیگر از موضوعاتی که مورد بحث بسیار است همین کریمه است. به طور کلی داستان خلقت آدم و فریفته شدن توسط ابلیس محلّ تأمل بسیار است. باید مسیر فکری را در پیش گرفت که سیر داستان به طور درست قابل بیان باشد. و با معارف دیگر قرآن در تعارض نباشد.

پس از این که آدم و حوا سخن ابلیس را باور کرده و از درخت تناول می کنند، بدی هایشان آشکار می شود: **فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا**؛ به جهت ادامه ی آیه که در سور دیگر هم آمده است اکثر مفسرین قائل شده اند مراد از **سَوْآتُهُمَا** شرمگاه آنان بود. به همین جهت خود را با برگ هایی پوشاندند. این برداشت برای حقیر عجیب است. چه رابطه ای میان فریفته شدن و آشکار شدن شرمگاه وجود دارد؟ چه دلیلی برای بیان این مطلب در قرآن کریم وجود دارد؟ فایده ی آن برای مخاطب چیست؟ همان طور که در آیات گذشته عرض شد از دیدگاه حقیر بیان این آیات تمثیلی است. بنابراین چه بسا مراد این باشد که آدم و حوا پس از این که به ابلیس اطمینان پیدا کردند، با وجهه ای از نفس خود مواجه شدند که تا آن زمان از آن غافل بودند. بدی خود را به وضوح مشاهده کردند. خواستند بدی هایشان را بپوشانند.

آری آدم از فرمان خداوند سرپیچی کرد، و اثر این نافرمانی را دید. فهمید که در سلوک باید از تسویل گری نفس رها شود. انتهای کریمه صراحت آشکاری در عصیان آدم دارد: **عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى**. بنابراین نیاز به توجیهات عجیب مبنی بر این که آدم نمی توانسته مرتکب معصیت شود، یا امثال آن وجود ندارد.

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى ۝ ۱۲۲

سپس خدا او را برگزید، به او بازگشت و هدایتش کرد.

پس از اشتباهی که آدم و حوا کردند، بلافاصله متوجه شدند که عصیان کرده اند؛ فوراً توبه کردند. اظهار اشتباه در این آیات بیان نشد، در سوره ی اعراف آیه ی ۲۳ آمد: **قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**. خداوند حال سرشکستگی آدم را دید. او عصیان کرد اما بلافاصله متوجه شد و توبه کرد. به این واسطه خداوند او را اختیار کرد. بر او بازگشت، توبه ی آدم (بخوانید همه ی انسان ها) بدون توبه و بازگشت خداوند امکان پذیر نیست. و سپس او را در مسیر هدایت قرار داد.

الباقر (علیه السلام): الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهُنَّ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى قَالَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ إِنِّي عَمِلْتُ سُوءاً وَ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَ بِحَمْدِكَ إِنِّي عَمِلْتُ سُوءاً وَ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۹، ص ۳۰۰ / بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۹۲

امام باقر (ع): کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت کرد و خدا توبه‌ی او را پذیرفت و هدایتش کرد این بود: پروردگارا! تو منزّه‌ی و ستایش مخصوص توست. من کار ناروایی کردم و بر خودم ستم کردم، مرا ببخش؛ زیرا تو بخشنده و مهربانی. پروردگارا! حقّ این است که خدایی جز تو نیست؛ تو منزّه‌ی و ستایش مخصوص توست؛ من کار ناروایی کردم و بر خودم ستم کردم؛ پس مرا ببخش! زیرا تو بهترین بخشنده‌گانی. پروردگارا! حقیقت این است که خدایی جز تو نیست تو منزّه‌ی و ستایش مخصوص توست؛ من کار ناروایی کردم و بر خودم ستم کردم پس مرا ببخش که تو بخشنده و مهربانی».

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ۱۲۳

فرمود: همگی از این جا فرو آید؛ زین پس با یکدیگر دشمنی خواهید کرد، (هر دم) هدایتی از جانب من برایتان خواهد آمد، هر که از آن پیروی کند، نه گمراه شود و نه به سختی افتد.

اثر کاری که آدم کرد هبوط بود. با عرائضی که بیان شد باید گفت انسان وقتی اولین بار با وجهه‌ی نفسانی موهوم خود مواجه می‌شود هبوط می‌کند. هبوط آدم هبوط همه‌ی انسان‌ها است؛ اما تقصیر هبوط بر او نیست، چرا که بیان تمثیلی است. آدم فرد انسان‌ها است. تأمل بفرمایید.

وقتی انسان‌ها با وجهه‌ی نفسانی با هم مواجه می‌شوند با هم نزاع و دشمنی پیدا می‌کنند. چرا که مظهر خودخواهی و شحّ نفس هستند. همه‌چیز را برای خودشان می‌خواهند. و راضی به داشتن اندکِ دیگران هم نیستند. اگر زورشان برسد حتماً از دیگران سلب خواهند کرد. آری **بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ**. اولاً انسان به آنچه دارد راضی نیست، و ثانیاً آنچه دیگران دارند را برای خود می‌خواهد. در این میان راه نجات هم هست؛ نفحه‌ها و رحمت‌های الهی آن به آن به انسان می‌رسد، اگر پی‌اش را بگیرد و ساده از آن عبور نکند، حتماً از این وادی نجات پیدا خواهد کرد: **فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى**. چرا فرمود **لَا يَشْقَى**؟ چون وادی دنیا دار ملال و رنج است. عمری در پی آرزوهای موهوم می‌رویم، در نهایت یا نمی‌رسیم که فقط رنجش می‌ماند، یا می‌رسیم و پس از مدتی ملال می‌آید، و دوباره تدارک آرزوهای جدید را می‌بینیم، تا از حالِ ناخوش قبلی رها شویم. و این چرخه هر روز تکرار و تکرار می‌شود. تنها کسانی که نفحات الهی را جدی می‌گیرند از این چرخه برون می‌روند و از رنج و سختی رها می‌شوند.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ۱۲۴

هر که از یاد من روی گرداند، زندگی‌اش تنگ و دشوار خواهد بود؛ و در روز قیامت نابینا محسورش می‌کنیم.

ضنک:

مقایس: الضيق.

التحقيق: هو الشدة في المضيق مادية أو معنوية.

مرحوم مصطفوی تطبیق ضنک در آیه را چنین بیان کرده‌اند:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى -

١٢٤ / ٢٠.

يراد شدة الضيق في الماديات ومن جهة الروحانية، فإن من أعرض عن التذكر والتوجه إلى الله تعالى: فهو متقطع عنه تعالى ومتقطع ارتباطه عنه، منفصل عيشه عن المراحل الروحانية، فلا بد أنه يعيش في محدودة المادة، مقيداً بقيودها، ومحدوداً بمحدودها الوافرة، ليس له من وسع عوالم الروحانية نصيب، ولا من الفيوضات الرحمانية حظاً، فإن عالم المادة إذا انقطع عن الروحانية: يكون كالجسد بلا روح، فهو في غاية الشدة والمضيقة والمحدودية.

فكما أن البدن المنقطع عنه الروح، ميّت لا عيش له ولا انبساط فيه: كذلك المعيشة إذا انقطعت عن الحياة الروحانية، تكون في غاية المحدودية والمضيقة الشديدة الدنيوية، منقطعة عن الالتذات المعنوية ومحرومة عن التوجهات والألطف الغيبية.

* * *

مرحوم علامه فرمايشى ذيل اين كريمه دربارهى معيشت ضنك دارند؛ اصل عبارت و ترجمه‌ى اين فراز را نقل مى كنيم:

قوله: « فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً » أي ضيقة و ذلك أن من نسي ربه و انقطع عن ذكره لم يبق له إلا أن يتعلق بالدنيا و يجعلها مطلوبه الوحيد الذي يسعى له و يهتم بإصلاح معيسته و التوسع فيها و التمتع منها، و المعيشة التي أوتيها لا تسعه سواء كانت قليلة أو كثيرة لأنه كلما حصل منها و اقتناها لم يرض نفسه بها و انتزعت إلى تحصيل ما هو أزيد و أوسع من غير أن يقف منها على حد فهو دائماً في ضيق صدر و حنق مما وجد متعلق القلب بما وراءه مع ما يهجم عليه من الهم و الغم و الحزن و القلق و الاضطراب و الخوف بنزول النوازل و عروض العوارض من موت و مرض و عاهة و حسد حاسد و كيد كائد و خيبة سعي و فراق حبيب.

و لو أنه عرف مقام ربه ذاكرة غير ناس أيقن أن له حياة عند ربه لا يخالطها موت و ملكا لا يعتريه زوال و عزة لا يشوبها ذلة و فرحا و سرورا و رفعة و كرامة لا تقدر بقدر و لا تنتهي إلى أمد و أن الدنيا دار مجاز و ما حياتها في الآخرة إلا متاع فلو عرف ذلك قنعت نفسه بما قدر له من الدنيا و وسعه ما أوتيته من المعيشة من غير ضيق و ضنك.

... و لا ريب أن للمؤمن حياة حرة سعيدة يسعه ما أكرمه ربه به من معيشة وإن كانت بالعفاف و الكفاف أو دون ذلك، و ليس للمعرض عن ذكر ربه إلا عدم الرضا بما وجد و التعلق بما وراءه.

اگر فرمود: کسی که از ذکر من اعراض کند ((معیشتی ضنک)) یعنی تنگ دارد، برای این است که کسی که خدا را فراموش کند، و با او قطع رابطه نماید، دیگر چیزی غیر دنیا نمی ماند که وی به آن دل ببندد، و آن را مطلوب یگانه‌ی خود قرار دهد، در نتیجه همه‌ی کوشش‌های خود را منحصر در آن کند، و فقط به اصلاح زندگی دنیایش پردازد، و روز به روز آن را توسعه‌ی بیشتری داده، به تمتع از آن سرگرم شود، و این معیشت، او را آرام نمی کند، چه کم باشد و چه زیاد، برای این که هر چه از آن به دست آورد به آن حد قانع نگشته و به آن راضی نمی شود، و دائماً چشم به اضافه‌تر از آن می دوزد، بدون این که این حرص و تشنگی اش به جایی منتهی شود، پس چنین کسی دائماً در فقر و تنگی به سر می برد، و همیشه دلش علاقه مند به چیزی است که ندارد، صرف نظر از غم و اندوه و اضطراب و ترسی که از نزول آفات و روی آوردن ناملازمات و فرارسیدن مرگ و بیماری دارد، و صرف نظر از اضطرابی که از شر حسودان و کید دشمنان دارد، پس او علی الدوام در میان آرزوهای بر آورده نشده، و ترس از فراق آنچه بر آورده شده به سر می برد.

در حالی که اگر مقام پروردگار خود را می شناخت و به یاد او بود و او را فراموش نمی کرد، یقین می کرد که نزد پروردگار خود حیاتی دارد که آمیخته با مرگ نیست، و ملکی دارد که زوال پذیر نیست، و عزتی دارد که مشوب با ذلت نیست، و فرح و سرور و رفعت و کرامتی دارد که هیچ مقیاسی نتواند اندازه اش را تعیین کند و یا سر آمدی آن را به آخر برساند، و نیز یقین می کند که دنیا دار مجاز است و حیات و زندگی دنیا در مقابل آخرت پیشیزی بیش نیست، اگر او این را بشناسد دلش به آنچه خدا تقدیرش کرده قانع می شود، و معیشتش هر چه باشد برایش فراخ گشته، دیگر روی تنگی و ضنک را نمی بیند.

... جای هیچ تردیدی نیست که مؤمن حیات حر و سعیدی دارد که در هر دو حال غنا و فقر، سعید است، هر چند که فقرش به حد عفاف و کفاف و کمتر از آن باشد، ولی کافر دارای چنین حیاتی نیست، و زندگی او در دو کلمه خلاصه می‌شود: نارضایتی نسبت به آنچه دارد، و دل بستگی به آنچه ندارد، این است معنای زندگی تنگ. پایان فرمایش مرحوم علامه‌ی طباطبائی.

فحوای این کریمه را بارها پیش از این عرض کردیم. انسان اگر انشش با خدا نباشد، ناگزیر زندگی شیرینی را تجربه نخواهد کرد. شرحی که مرحوم علامه دادند بسیار مفید است؛ جمع‌بندی که در سطور پایانی دارند چنین است: لیس للمعرض عن ذکر ربه إلا عدم الرضا بما وجد و التعلق بما وراءه. کسی که از یاد خداوند اعراض کرد، از دو حال در طول حیات خارج نمی‌شود: به آنچه دارد راضی نیست، و دنبال آن است که ندارد! توجه کنیم زندگی غیر مؤمنانه با آرزوهای کوچک و بزرگ برنامه‌ریزی می‌شود. چرا که انسان برای حیات‌بخشی به زندگی ناگزیر است مقصودی داشته باشد. زندگی چنین است که یا به آن آرزوها می‌رسد یا نمی‌رسد. اگر رسید چند صباحی با آن خوش است، و بعد دچار ملال می‌شود. برای خارج شدن از ملال، برنامه‌ریزی دوباره‌ای برای امیال و آرزوهای جدید می‌کند. و اگر نرسد در حسرت می‌ماند. بنابراین حیاتش در نوسان ملال و حسرت است. خب معلوم است این زندگی همراه با آرامش نیست. در مقابل کسی که با یاد خداوند مأنوس است غایت خود را غیر از خدا قرار نمی‌دهد. در سلوک الی الله از نفحات و رحمت الهی دائماً منبسط خواهد بود. البته او هم دچار مسائل و مشکلات زندگی است، اما باورهایش مشکلات را برایش آسان‌تر می‌کند. وقتی باور داشت قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (توبه، ۵۹) یا خدا را چنین یافت: وَإِنْ يَسْسَسْكَ اللَّهُ بَضْرًا فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (هود، ۱۰۷) معلوم است در هیچ غمی نخواهد ماند. هر قبضی در برابر باور مؤمنانه از میان خواهد رفت.

نتیجه این که خداناباور از دو جهت معیشت ضنک خواهد داشت: اول کیمیایی برای مشکلات و مصائب ندارد. ثانیاً مقصودش را باید از ماده که توأم با وهم و جهل است برگزیند، تا حیاتش معنادار شود. مقصود مادی ناگزیر او را در حرص آنچه ندارد، و راضی نبودن به آنچه دارد نگه خواهد داشت. به مرور مرده دل و افسرده خواهد شد؛ که همان معیشت ضنک است.

نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى: انسانی که با یاد خدا مأنوس نیست، حتماً قلبش کور است. چه طور می شود در مُلک خدا زندگی کرد و از او غافل بود. چه طور می توان آن به آن فیض وجودی و رحمانی دریافت کرد و نفهمید. معلوم است امثال بنده کوریم! چنین انسانی نمی خواهد چشم جانش را باز کند؛ بنابراین همواره کور خواهد ماند.

این کریمه در میان آیات قرآن، در صراحت نتیجه ی اعراض از یاد خداوند بی نظیر است. ملاک روشنی است تا انسان خود را بر آن عرضه کند. اگر گرفتار اموری است که بیان شد، بداند که غرق در یاد خداوند نیست. گاه نهیبی بر دل، مسیر زندگی انسان را در باقی عمر به کلی تغییر می دهد.

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ۝ ۱۲۵

گوید: پروردگارا چرا مرا کور محشور کردی، در حالی که پیش از این بینا بودم؟!

کور دل از نابینایی خود متعجب می شود. از خداوند می پرسد، من که در دنیا بینا بودم، چه شد که در قیامت کور محشور شده ام؟! در قیامت هم حقیقت را درک نمی کند. نمی فهمد که در دنیا هم کور بوده است و خود را بینا می پنداشته است.

قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ۱۲۶

می‌فرماید: آیات ما به تو می‌رسید، اما به آن‌ها توجه نمی‌کردی، این چنین است که امروز تو فراموش می‌گردد!

به او پاسخ داده می‌شود: دلیل کوری تو این است که هر چه آیات ما به تو می‌رسید به آن توجه نمی‌کردی. بیان دیگری از آیه‌ی ۱۲۴ است. اعراض از ذکر همان فراموشی آیات الهی است. نتیجه‌ی تکوینی حال چنین انسانی فراموش شدن در قیامت است. فراموش شدن بیانی تمثیلی است. معلوم است که فراموشی درباره‌ی خداوند معنا ندارد. اگر معنا داشته باشد که به محض فراموشی آن کس عدم خواهد شد! بنابراین مراد این است که نتیجه‌ی بی‌توجهی از یاد و آیات خداوند معیشت ضنک است.

آیات ۱۲۷ تا انتهای سوره:

وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ۱۲۷

این چنین کسی که از حدود گذشته، و به آیات پروردگار باور ندارد کیفر می دهیم؛ و عذاب آخرت شدیدتر و پایدارتر است.

سرف:

مقایس: يدل على تعدّي الحدّ والإغفال ايضاً للشىء.

التحقيق: هو عمل يتجاوز عن الحدّ الملحوظ فيه عقلاً أو عرفاً.

ادامه‌ی حال خداناباوران در این کریمه بیان می شود. اسراف تجاوز از حدّ است. اسراف اصطلاحی نیز به همین جهت معنایی استعمال می شود. بنابراین اسراف معنایی عمیق تر دارد. می توان چنین معنا کرد: خارج شدن از زندگی مؤمنانه. شروعش از خداناباوری است. وقتی انسانی باور نداشت، زندگی اش عاری از حقیقت شده، و از حدود انسانی اندک اندک خارج می شود. در ابتدا خود را نشان نمی دهد، اما پس از گذشت زمان آشکار می شود. نشانه های روشنی هم دارد. حقوق دیگران برایش اهمیتی ندارد؛ بروز صفات رذیله برایش عادی می شود؛ دنیادوستی نه تنها دیگر برایش قبیح نیست، بلکه ممدوح می شود؛ و ...

نهایت حال چنین انسانی عذابی است شدید و همیشگی: لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى. دلیل روشن است؛ خود می خواهد که خداناباور بماند. محبّت به دنیا در او ریشه دوانده است. نمی خواهد و نمی تواند از آن دست بکشد. در نتیجه دچار عذابی خودساخته می شود که نمی خواهد از آن خارج گردد.

توجّه کنیم که دو نکته در آیه وجود دارد که ما را به معنایی دیگر نیز می رساند:

اول آمدن فعل مضارع نَجْزِي که دلالت بر استمرار دارد. و تنها منوط به تحقّق در آینده نیست.

دوم آمدن اشد و ابقى بر سياق اسم تفصیل نشان می‌دهد که عذاب دیگری نیز باید باشد که عذاب آخرت از آن شدیدتر و پایدارتر باشد.

در نتیجه انسان خدا ناباور مسرف هم‌اکنون نیز با کیفر مواجه است. البته در قیامت کیفری آشکارتر و شدیدتر خواهد دید. عذاب او چیست؟ در آیه‌ی ۱۲۴ و آیات بعدی بیان شد: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى..

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى ۱۲۸

سرگذشت پیشینیان ایشان که هلاک کردیم برایشان مایه‌ی هدایت نبود؟! (اکنون) در خانه‌های آن‌ها گام می‌زنند (و پند نمی‌گیرند)! بی‌گمان در آن برای صاحبان خرد نشانه‌هایی است.

عبرت گرفتن از حال گذشتگان همواره مورد توجه قرآن کریم است. در این کریمه نیز خداوند متعال در قالب استفهام انکاری می‌پرسد سرنوشت پیشینیان برایشان تنبیهی نیست تا هدایت شوند؟ می‌توان چنین نیز ترجمه کرد: احوال گذشتگان را به قدر کفایت برایشان بیان نکردیم؟! اکنون این‌ها در همان سرزمین‌ها و منازل زندگی می‌کنند؛ نمی‌بینند که پیش از آن‌ها عده‌ای دیگر در این منزل‌ها ساکن بوده‌اند و همه‌شان رفته‌اند. آری در این تنبیه فکری نشانه‌هایی است، البته برای کسانی که اهل فکر کردن باشند.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى ۚ ۱۲۹

اگر نبود کلمه‌ی پروردگارت که پیشتر مقدر شده بود و مدت معین زندگی، کنون عذاب برایشان الزام‌آور بود.

مرحوم علامه تقدیر آیه‌ی فوق را چنین می‌دانند: و لو لا کلمة سبقت من ربك و اجل مسمى لكان الهلاك ملازما لهم اذا سرفوا و لم يؤمنوا بآيات ربهم. بنابراین معنای کریمه چنین است: اگر قضایی از پروردگارت رانده نشده بود، و اجلی معین نگشته بود، هلاک ملازم ایشان بود، چون اسراف ورزیدند و به آیات پروردگار خود ایمان نیاوردند.

با تبیینی که مرحوم علامه دارند این آیه ادامه‌ی آیه‌ی ۱۲۷ است. مراد این است که به دو جهت اینان هلاک نشده‌اند: اول این‌که تقدیرشان چنین نبود، و دوم این‌که زمان مرگشان معلوم است. اگر این دو عامل نبود به واسطه‌ی اسراف و عدم ایمانشان هلاک می‌شدند.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ۚ ۱۳۰

بر گفته‌هایشان صبر کن، و با حمد خدایت را پیش از طلوع خورشید و قبل از غروب تسبیح کن؛ و هم‌چنین در ساعاتی از شب و کرانه‌های روز او را تسبیح کن؛ تا به آرامش رسی.

مخاطب این آیه و دو آیه‌ی بعدی وجود مبارک پیامبر اکرم است. خداوند متعال در این آیات سفارش‌هایی به پیامبر می‌کند. بر خواننده روشن است که خداوند با محبوبش سخن می‌گوید، اما مخاطب همه‌ی هستی است که ذیل وجودی پیامبر مهربان است.

اول این‌که وقتی زمان مرگ کافران مقدر و معلوم است، بر گفته‌ها و کرده‌هایشان صبر کن. صبر همواره به اقتضای موضوع معنا می‌شود. صبر بر باور و کرده‌ی دیگران یعنی با آن‌ها به محاجه نپرداز. آن‌ها نمی‌خواهند که حقایق را باور

کنند. حکمت باید به اهلش گفته شود. البته ممکن است زمانی برسد که آنها نیز قابلیت پذیرش را پیدا کنند. آن‌گاه کلام در آنها نیز اثر خواهد کرد.

دوم این که دائماً مشغول تسبیح باش، البته تسبیحی که همراه با حمد است. تسبیح با حمد را مکرر تبیین کردیم. خداوند برای تسبیح ظرف‌های زمانی مشخصی بیان می‌کند. قبل از طلوع و پیش از غروب خورشید. این دو زمان اثر بسیار مهمی در رشد معنوی انسان دارد. خوب است که در این دو زمان یاد خدا باشیم و به غفلت سپری نشود. دیگر زمان در میانه‌ی شب است. من در مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ تَبْعِيضُهُ است. یعنی مقداری از ساعات شب را مشغول تسبیح باش. مراد از أَطْرَافِ النَّهَارِ به احتمال زیاد ابتدای روز که همان طلوع خورشید، و انتهای روز که غروب خورشید است باشد. بنابراین تأکیدی است بر فراز پیشین.

دَقْتُ کَیْمِ که وقتی صبح، عصر، و شب را توصیه‌ی به یاد خدا می‌کنند، مراد این است که دائماً مشغول یاد خدا باش. مهم‌ترین سفارش سلوکی برای همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی زمان‌ها فراموش نکردن خداوند در همه‌ی حالات و آنات است. از نظر حقیر این کریمه به وضوح فلسفه‌ی تشریع نماز را بیان می‌کند. مطلبی مفصل است که باید در جای خود تبیین شود. البته که حتماً بر اهلش پوشیده نیست.

لَعَلَّكَ تَرْضَى: اگر اوقات را مشغول یاد خدا بودی آرامش قلبی پیدا خواهی کرد. بهجت و شادی قلب نتیجه‌ی یاد خدا است. تمامی لذت‌های مادی زودگذر است، و پس از رفتن ملال و حسرت به بار می‌آورد. برای همین است که بشر دائماً در حال یافتن و امتحان کردن لذت‌های جدید است. امّا لذت‌های روحانی و معنوی به جهت اتصال به حقیقت نه اعتبار اولاً، و خروج از قوالب مادی ثانیاً، هم ماندگار است، و هم ملال و حسرت ندارد. هر چه انسان از ماده دور، و به باطن نزدیک شود بهجت و لذات بیشتری را تجربه می‌کند، تا جایی که قابل تصوّر و بیان نیست. آری تنها راه خوش زیستن در این وادی رنج، ملال، و حسرت، یاد حقیقی خداوند است.

إِسْمَاعِيلُ بْنُ الْفَضْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا فَقَالَ فَرِيضَةُ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَقُولَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا عَشْرَ مَرَّاتٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ قَالَ فَقُلْتُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي فَقَالَ يَا هَذَا لَا شَكَّ فِي أَنْ اللَّهَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي وَ لَكِنْ قُلْ كَمَا أَقُولُ.

بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۲۵۰

اسماعیل بن فضل گوید: از امام صادق (ع) درباره‌ی معنای آیه‌ی: وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا پرسیدم. فرمود: «لازم است بر هر فرد مسلمان که پیش از سرزدن آفتاب دہبار و پیش از غروبش دہبار بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». من گفتم: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي. فرمود: «ای فلانی در اینکه خدای تعالی زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند شکّی نیست ولی چنانچه من می‌گویم بگو».

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَا جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ ثَمَانُ رَكَعَاتٍ الزَّوَالُ وَ رَكَعَتَانِ بَعْدَ الظُّهْرِ وَ رَكَعَتَانِ قَبْلَ الْعَصْرِ وَ رَكَعَتَانِ بَعْدَ الْمَغْرَبِ وَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكَعَةً مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ وَ مِنْهَا الْوُتْرُ وَ رَكَعَتَا الْفَجْرِ قُلْتُ فَهَذَا جَمِيعُ مَا جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ أَبُو الْخَطَّابِ أَمْ قَرَأْتِ إِنْ قَوِي فَزَادَ قَالَ فَجَلَسَ وَ كَانَ مُتَكِنًا فَقَالَ إِنْ قَوَيْتَ فَصَلِّهَا كَمَا كَانَتْ تُصَلِّي وَ كَمَا لَيْسَتْ فِي سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ فَلَيْسَتْ فِي سَاعَةٍ مِنَ اللَّيْلِ إِنْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَ مِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۹، ص ۳۱۴ / تهذیب الأحکام ج ۲، ص ۷ / وسایل الشیعة؛ ج ۴، ص ۵۹

زراره گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: «سنّی که نماز بر آن استوار شده چیست؟» امام (ع) فرمود: «هشت رکعت هنگام زوال و دو رکعت بعد از ظهر و دو رکعت قبل از عصر و دو رکعت بعد از مغرب و سیزده رکعت از قسمت آخر

شب که شامل نماز «وتر» و دو رکعت نماز «فجر» [نافله صبح] می‌شود». عرض کردم: «تمام سنت نماز بر همین جاری شده است؟» امام (ع) فرمود: «بله». ابوالخطّاب گفت: «نظرتان چیست، اگر کسی توانایی داشت و اضافه کرد؟» امام (ع) که تکیه داده بود در این هنگام نشست و فرمود: «اگر توانایی داشتی نماز را همان‌طور که انجام داده می‌شد، انجام بده. همان‌طور که نماز در ساعتی از روز نیست در ساعتی از شب هم نیست. خدای متعال می‌فرماید: وَمِنْ آثَارِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ».

وَلَا تُدْنِ عَيْنُكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى ۝ ۱۳۱

دیدگانت را به آنچه گروهی از آنها را بهره‌مند ساخته‌ایم مدوز؛ آن زیورهای زندگی دنیوی است، (عطا کرده‌ایم) تا امتحانشان کنیم. رزق پروردگارت بهتر و پاینده‌تر است.

زهر:

مقایس: حسن و ضیاء و صفاء.

التحقیق: هو تالّو تکمل فی شیء.

مرحوم مصطفوی بحث ادبی (نحوی) شایسته‌ای در این آیه دارند، برای استفاده‌ی اهلش تصویر این بخش از کتاب را ضمیمه می‌کنم. به این جهت که این نوشتار تفسیر ادبی قرآن کریم نیست، مباحث ادبی فقط به حدّ نیاز بیان می‌شود؛ چرا که بیش از آن موجب ملال مخاطب خواهد بود. اما شایسته است گاه اشاره‌ای عمیق‌تر به این‌گونه مباحث صورت گیرد تا اهلش نیز توشه‌ای گیرند.

وَلَا تُدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا - ٢٠ /

١٣١.

أزواجاً: منصوب على أنه مفعول به، والزوج بمعنى النظير والمقابل وجمعه أزواج، والمراد أصناف مزدوجة وعدة مترادفة. والزهرة: منصوب على أنه حال من الضمير في - به، أي متعنا به حال كونه زهرة من الحياة، وهذا كما قال: والحال إن عُرِفَ لَفْظاً فاعْتَقِدْ تَكْوِينَهُ مَعْنَى كَوْنِهِ اجْتَهَدَ.

أو أنه منصوب على أنه تمييز من الضمير، كما في - طِبْتَ النَّفْسَ يَا قَيْسُ عَنْ عَمْرُو، ويكون إشارة إلى أن التمتع إنما يتحقق من زهرة الحياة الدنيا فقط، وليس له حقيقة، فإن الزهرة تظاهر وتجلي (نمود) وليس له وجود (بود).

وهذا كما في قوله تعالى - وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا - ١٨ /

٢٨.

* * *

سفارش سوم این است: به نعمت‌های بسیاری که به برخی از این‌ها داده‌ایم توجه نکن. لَا تُدَنَّ عَيْنَيْكَ یعنی چشم دوختن طولانی. مراد این است که قلبت متوجه این‌ها نباشد. نمی‌توان مانع رؤیت چشم سر شد، اما می‌توان دیده شده به چشم را به قلب راه نداد. تعبیر بسیار لطیف و دقیقی است.

زَهْرَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی آنچه ظاهر دنیا نشان می‌دهد، نه آنچه حقیقت است. به تعبیر مرحوم مصطفوی فَإِنَّ الزَّهْرَةَ تَظَاهَرُ وَ تَجَلَّى (نمود) و ليس له وجود (بود). دنیا خود را طوری نشان می‌دهد که نیست. در ادبیات قرآنی زینت داده شدن و غرور آمده است. هر دو به همین معنایی است که عرض کردیم. خوب است به این آیات نیز توجه کنیم:

زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (بقره، ۲۱۲)

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ
الْعُرُورِ (آل عمران، ۱۸۵)

آن‌که دنیا را چنین آفرید، راه رهایی از آن را نیز یاد داد. این آیات و امثال آن برای تفکر است. انسان اگر حرف خدا را باور کرد که دنیا حقیقتش آن‌چه می‌نماید نیست، آن را در تجربه‌های زندگی محک می‌زند؛ بعد خواهد دید که کلام الهی حق است. و خواهد توانست قلب از این دنیا بر کند. البته که قطع تعلق از دنیا کار آسانی نیست. چرا که خود انسان نمی‌خواهد از این تعلق رها شود. جنس انسان‌ها نیز به یکدیگر برای رها نشدن از دنیا کمک می‌کنند. و این کار را دشوارتر می‌کند. خروج از این حال مرد می‌خواهد. مردی که مردانه در هر تعلق پایداری کند، و حقیقتش را واکاوی کند. اللَّهُمَّ الرِّزْقَنَا.

سپس خداوند متعال می‌فرماید جهت این‌که دنیا را به این‌ها عطا کردیم این بود که امتحانشان کنیم. تا معلوم شود چه کسی می‌تواند از دنیا بگذرد، و چه کسی در دنیا غرق می‌شود. اما بدان که حقیقت تنها نزد خدا است و آن است که همیشگی است و پایدار: رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى.

وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى ۱۳۲

خانواده‌ات را به نماز توصیه کن، و بر آن بسیار شکبیا باش. از تو چیزی نمی‌خواهیم، این ما هستیم که به تو روزی می‌دهیم؛ عاقبت از آن تقوی است.

سفارش چهارم این‌که خانواده‌ی خود را به نماز سفارش کن. از آن‌جا که این سوره در مکه نازل شده است، به احتمال زیاد مراد از اهل، حضرت خدیجه و امیرالمؤمنین است.

اصْطَبِرْ عَلَيْهَا: صبر بر نماز می‌تواند به معنای مداومت بر آن باشد.

لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ: رازق تنها او است. خداوند از هیچ کس چیزی نمی‌خواهد. در قبال این همه نعمت و محبت، تنها تقوی از بندگان خواسته شده است.

الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى: آنچه در هستی می‌ماند یاد خدا است. همه چیز از میان می‌رود. توجه به حضرت حق است که باقی است.

دقت مضاعف در این آیه ما را به معنایی عام‌تر نیز می‌رساند. عرض شد که بطن و حقیقت نماز یاد است. یاد امری باطنی است و قابل سفارش کردن نیست. بنابراین باید معنای دیگری داشته باشد. مراد از اهل فقط خانواده نیست؛ بلکه نزدیکان است. چه بسا خانواده‌ای که اهل نیست، مانند فرزند نوح: قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْظِيكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (سوره هود، آیه ۴۶) و دوری که اهل انسان است. با توجه به آنچه عرض شد به نظر حقیر امر اهلک بالصلاة و اصطبیر علیها یعنی راه خدا را تنها نمی‌توان رفت. کار بسیار سخت می‌شود. راه رفتن نیازمند رفیقان طریق است؛ یعنی همان اهل انسان. همان‌طور که اهل دنیا در دنیاپرستی باهمند، شما نیز در راه خدا با هم باشید، اگر اهلی یافتید هم‌مسیر شوید، همدیگر را در راه خدا گرم کنید. یکدیگر را به شکیبا بودن توصیه کنید. مسیر دنیا عموماً زود نتیجه می‌دهد، اما مسیر معنویت به جهت راه رفته‌ی ناصحیح انسان دیر نتیجه می‌دهد. نیازمند شکیبایی است تا انسان از پای ننشیند. همراهی و رفیق در این مسیر لازم است. در سوره‌ی عصر خواندیم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.

وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ۱۳۳

گفتند: چرا نشانه‌ای از سوی پروردگارش برای ما نمی‌آورد؟ مگر بینه‌هایی که در کتب پیشین بود به آنان نرسیده است؟!

این کریمه القاء شبهه‌ای از سوی ناباوران است. شبهه‌ای که بارها و بارها درباره‌ی پیامبر اکرم و قرآن بیان کردند. این‌ها قرآن را معجزه نمی‌دانستند، و انتظار معجزاتی مانند آنچه پیامبران پیشین داشتند را می‌کشیدند. به همین جهت با بی‌ادبی

گفتند: لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ: چرا محمد بینه‌ای از سوی خداوند نمی‌آورد؟!

أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ: پاسخی است که به آنان داده شده است. در کتب انبیاء گذشته، آمدن پیامبر و معجزه‌ی او قرآن کریم بیان شده بود. مگر این‌ها آن‌چه در کتب انبیاء گذشته بود را نخوانده‌اند؟! اگر خوانده‌اند این شبهه را از چه رو بیان کردند؟ این فراز نشان می‌دهد که آمدن پیامبر خاتم و قرآن در کتب پیش بیان شده بود.

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ ۱۳۴

اگر ما پیش از آن با عذابی آنان را هلاک می‌کردیم، می‌گفتند: پروردگارا، چرا رسولی برای ما نفرستادی تا از آیات پیش از این که ذلیل و رسوا شویم پیروی کنیم؟

اگر آنان را قبل از بعثت پیامبر و نزول قرآن هلاک می‌کردیم، می‌گفتند: چرا بینه‌ای برای ما فرستاده نشد تا از آن تبعیت کنیم. که اگر چنین می‌شد رسوا و خوار نمی‌شدیم!

دو طرف موضوع در این دو آیه بیان شد، تا معلوم گردد که در هر صورت این‌ها سخن گزافی داشتند که بگویند.

قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبِّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى ۝ ۱۳۵

بگو: همه منتظرند، پس شما هم منتظر باشید؛ به زودی می‌فهمید چه کسانی اهل راه مستقیم هستند و چه کسانی هدایت شده‌اند.

ربص:

مقایس: يدلّ على الانتظار.

التحقيق: هو المفهوم المركب من الصبر و النظر.

در پاسخ این‌ها پیامبرم بگو: همه منتظر هستند، شما هم منتظر بمانید؛ معلوم خواهد شد چه کسانی راه مستقیم را انتخاب کردند و هدایت شدند، و در مقابل چه کسانی در توهّم و جهل باقی ماندند.

به فضل الهی در شب وفات بی‌بی زینب کبری سلام‌الله‌علیها ۱۴ رجب سال ۱۴۴۷، چهاردهم دی‌ماه سال ۱۴۰۴ اتمام یافت. و الحمد لله ربّ العالمین.